تصحیح متن مناقب الولایت

(Tasḥīḥ-e-Matn Manāqib al-Wilāyah)

محمد عمار یاسر

S23BPERS3M01001

کارشناسی ارشد

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه اسلامیہ بہاول پور

پاکستان

۲۰۲۳-۲۰۲۵

تصحیح متن مناقب الولایت

(Tasḥīḥ-e-Matn Manāqib al-Wilāyah)

پایان نامه ارایه شده توسط

محمد عمار یاسر

S23BPERS3M01001

به عنوان بخشی از تکمیل شرایط برای دریافت مدرک

کارشناسی ارشد

زیر نظر استاد

خانم پروفسور دکتر روزینه انجم نقوی

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامیه

بهاولپور

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه اسلامیه بهاول پور

پاکستان

۲۰۲۳-۲۰۲۵

Student Declaration

I, Muhammad Ammar Yasir S/O Abid Hussain, hereby declare that the contents of the thesis titled تصحیح متن مناقب الولایت "Tasḥīḥ-e-Matn Manāqib al-Wilāyah" is a product of my own research and nothing has been incorporated (except the references etc.) in this research work without acknowledgement to the best of my knowledge. I further declare that this work has not been submitted for the award of any other diploma/degree.

Muhammad Ammar Yasir
SP23BPERS3M01001

Supervisor’s Declaration

It is certified that the research work presented by Muhammad Ammar Yasir in this thesis titled تصحیح متن مناقب الولایت " Tasḥīḥ-e-Matn Manāqib al-Wilāyah " has been carried out under my supervision. In my opinion it is fully adequate in scope and quality for the degree of Master of Philosophy (M. Phil.) in Subject Persian, The Islamia University of Bahawalpur.

Prof. Dr. Rozina Anjum Naqvi

Department of Persian Language and Literature

Islamia University Bahawalpur

Certificate

It is hereby certified that work presented by Muhammad Ammar Yasir S/O Abid Hussain in the thesis titled تصحیح متن مناقب الولایت "Tasḥīḥ-e-Matn Manāqib al-Wilāyah" has been successfully presented and is accepted in its present form as satisfying the requirement for the degree of Master of Philosophy (Persian) in the Department of Persian, The Islamia University of Bahawalpur.

1. Supervisor's Name and Signature: ________________________________

(Prof. Dr. Rozina Anjum Naqvi)

2. External Examiner ________________________________

(Dr. Ghulam Akbar)

3. Chairperson, ________________________________

Department of Persian Language and Literature, (Prof. Dr. Ismat Durani)

Islamia University Bahawalpur

Dedication

I dedicate this research work to my esteemed father Alhaj Abid Hussain, my mother,my brothers, my sisters and my respected and beloved teachers, for without their love and guidance, this work would not have been possible. I would like to express my sincere gratitude and appreciation to my supervisor, Professor Doctor Madam Rozina Anjum Naqvi, who made this work possible. Her guidance and advice remained my asset through all stages of writing my thesis. She helped, guided and motivated me during steps steps of this research work. Similarly, I dedicate this research work to my kind teachers, Professor Doctor Madam Ismat Durrani, Chairperson of the Persian Department who is a kind teacher and skilful mentor, Professor Doctor Madam Masrat Wajid who is a source of light of knowledge for students, and Assistant Professor Doctor Syed Mustafa Haider Zaidi who is a competent and dedicated teacher, guidance of these respected teachers is is a beacon of light for me.

Acknowledgement

I am thankful to my respected supervisor Madam Doctor Rozina Anjum Naqvi for supervising me and providing me support and guidance at every step of research. I am thankful and grateful to Madam Doctor Ismat Durrani under whose chairpersonship The department of Persian Islamia University Bahawalpur is the forefront of literary services. I am thankful to Madam professor Doctor Musarrat wajid who always helped me to understand difficult subjects of persian language and literature. I am thankful to Respected Sir Assistant Professor Doctor Mustafa haider Zaidi who from the M.Phil admission interview to the completion of said degree, encouraged me as a teacher, and helped me in my pursuit of education.

فهرست مطالب

شماره	فهرست مطالب	صفحه
۱	پیش گفتار	1
۲	مقدمه از مصحح	4
۳	شرح احوال موضوع نسخه خطی شیخ صدر الدین محمد راجن قتال بخاری رحمت الله علیه	6
۴	نسخه خطی مناقب الولایت	9
۵	ویژگی هائ نسخه خطی، مناقب الولایت	14
۶	روشِ کار تحقیق، به مورد تصحیحِ متن مناقب الولایت	22
۷	روش تصحیحِ متن، مناقب الولایت	24
۸	پی نوشت مقدمه	26
۹	کتاب شناسی مقدمه	30
۱۰	متن مناقب الولایت	31
۱۱	فهرست استخراج اشعار	85
۱۲	حواشی و تعلیقات (کسان، جاها، کتاب ها)	104
۱۳	کتاب شناسی: حواشی و تعلیقات	119
۱۴	واژه نامه	122
۱۵	فهرست ها	131
۱۶	آیات قرآنی مع ترجمه فارسی	132
۱۷	احادیث و اقوال عربی مع ترجمه فارسی	133
۱۸	اشعار	134

152	کسان	۱۹
154	جاها	۲۰
155	کتاب ها	۲۱
156	فهرست کتاب های منابع و مآخذ	۲۲
159	صفحه های اصلی نسخۂ خطی، مناقب الولایت	۲۳

پیش گفتار

پیش گفتار

بنام خداوند جان و خرد

کز این برتر اندیشه برنگذرد

من از پروردگار خود بی نهایت شکر گزار هستم که این فرصت را برای من فراهم ساخت که مقاله تحقیقاتی خود را تحت عنوان تصحیح متن مناقب الولایت به پایان برسانم. مناقب الولایت یک نسخه خطی نادر و کمیاب است که در مورد زندگی حضرت سید صدرالدین راجن قتال نقوی البخاری رحمت الله علیه و فضائل و وقایع ایشان می باشد. این نسخه خطی یک نسخه عالی است که توسط غلام محمد بن میان صاحب میان ولایا خان مجاور نوشته شده است، که مجاور قطب العالم شاهنشاه بود. حضرت سید صدرالدین راجن قتال نقوی البخاری رحمت الله علیه نوه حضرت سید جلال الدین سرخ پوش نقوی البخاری رحمت الله علیه بود که در اوچ شریف سکونت داشتند، بودند و همچنین برادر حقیقی وخلیفهٔ حضرت سید جهانیان جهان گشت رحمت الله علیه بودند. طبق تاریخ درج شده نسخه خطی، این نسخه در سال ۱۲۶۳ هجری تکمیل گردد. دراین نسخه خطی احوال زندگانی حضرت مخدوم صدرالدین راجن قتال نقوی البخاری رحمت الله علیه به صورت وقایع گوناگون نوشته شده است، مثلاً مهمترین وقائع ایشان از تولد تا وفات. اگرچه ذکر سادات بخاریه در بسیاری از کتاب ها موجود است و بسیاری از نویسندگان دربارهٔ سادات بخاریه نوشته اند، اما شرح مفصل احوال و وقایع حضرت سید صدرالدین راجن قتال بخاری رحمت الله علیه به این اندازه در هیچ کجا یافت نمی شود. در سایر کتاب ها تنها مختصر اشاره ای به زندگی ایشان شده است، اما در این نسخه خطی، شب و روز زندگی جناب سید صدرالدین راجن قتال بخاری رحمت الله علیه به بهترین شکل و با جزئیات بسیار بیان شده است. به عبارت دیگر، این نسخه خطی گنجینه ای پنهان بود که تاکنون منتشر نشده بود. این نسخه در اوچ شریف موجود بود. من اهل شهر تاریخی سیت پور در جنوب پنجاب هستم که تنها ۴۵ کیلومتر از اوچ شریف فاصله دارد و می توان از طریق جاده های آسفالت شده به آنجا رسید، همچنین اگر از طریق جاده از رودخانهٔ چناب عبور کنیم، مسیر سیت پور و اوچ شریف کوتاه تر می شود. خود را خوشبخت می دانم که موفق به تصحیح و تدوین این نسخه پر ارزش شدم. هرچند این نسخه از نظر ظاهری زیبا و آراسته به نظر می رسد، اما خواندن آن بسیار دشوار بود، زیرا شیوه نوشتاری آن با شیوه نوشتاری امروزی متفاوت بود. این نسخه به شکل کتاب نبوده، بلکه من آن را در صورت پی دی اف دریافت کردم. این نسخه پی دی اف را از آقای شمیم، که مسئول مزارات بخاریه در اوچ شریف هستند و خلیفهٔ زمرد حسین نقوی البخاری هستند، دریافت کردم. از خانم دکتر پروفیسر مادام روزینه انجم نقوی البخاری سپاسگزارم که با تلاش های شخصی خود، دریافت این نسخه را برای من از اوچ شریف آسان ساختند. الحمد لله، پس از چاپ این نسخه و با استفاده از منابع الکترونیکی خواندن و تصحیح آن نسخه بسیار ساده تر شد و موفق شدم

این کار را به پایان برسانم. از والدین، اساتید و تمامی بزرگان خود بی نهایت سپاسگزارم که با دعای خیر و محبت هایشان، موفق شدم این تحقیق را به اتمام برسانم. بدون دعای این بزرگواران، این کار ممکن نبود. از مقام عالی جناب رئیس دانشگاه اسلامیه بهاولپور که با سیاست های دوستدار تعلیم خود، باعث توسعه روزافزون این دانشگاه شده اند، تشکر می کنم. همچنین از رئیس دانشکده هنر ها و زبان ها نیز قدردانی می کنم. از خانم دکتر پروفسور عصمت درانی، رئیس بخش زبان فارسی، که خود محقق و نویسنده هستند، نیز تشکر می کنم که راهنمایی های مهربانانه شان برای من چراغ راه بوده است. از اساتید محترم خانم پروفیسر دکتر مادام مسرت واجد و آقای دکتر مصطفی حیدر زیدی که با محبت و حسن سلوک، مرا در مسیر تحقیق هدایت کردند، نیز سپاسگزارم. در پایان، از راهنمایی های مادرانه سرکار خانم دکتر پروفیسر روزینه انجم نقوی که با دقت و حوصله، همه نکات حساس تحقیق را برای من روشن کردند و به من آموختند که چگونه بر مشکلات تحقیق غلبه کنم، بی نهایت سپاسگزارم. در نهایت می خواهم بگویم که این تحقیق را با تمام توان خود انجام داده ام، اما ممکن است نقص هایی نیز در آن وجود داشته باشد. بنابراین از اساتید محترم و خوانندگان عزیز خواهش می کنم که هر گونه نقصی را ببخشند. از خداوند متعال دعا می کنم که مرا در این کار موفق گرداند.

خداوندا حضوری بخش ما را

اجابت کن به فضیلت این دعا را

محمد عمار یاسر

مقدمہ مصحح

مقدمه از مصحح

اصل ما شاهنامه وهویت ما پارسی ست

رستم فرهنگ درکاخ بلندی هاستیم

هیچ درزی هیچ مرزی نیست دیگرمی رویم

تارسیدن جاده ایم ومنزلیم وپاستیم

موج این دریاپراز گوهر، پراز فرزانگی است

بیدل واقبال وغالب یک دل ویک جاستیم(۱)

نسخه خطی مناقب الولایت که در نظر است، به زبان فارسی ونیاز به تصحیح داشت. قبل از شروع کار تصحیح، من باسه موضوع آشنا شدم. اولین موضوع نسخه خطی مناقب الولایت به حضرت صدرالدین راجن قتال بخاری تعلق داشت، دوم نسخه خطی مناقب الولایت و آشنایی بانویسنده آن. پس از آن من روش تحقیق را تعیین کرده و تصحیح نسخه را آغاز کردم. این کار را در بخش های زیر انجام دادم که عبارت انداز۔

۱۔ شرح احوال موضوع نسخه خطی شیخ صدرالدین محمد راجن قتال بخاری رحمت الله علیه

۲۔ نسخه خطی مناقب الولایت۔

۳۔ ویژگی های نسخه خطی مناقب الولایت۔

۴۔ روش کار تحقیق به مورد تصحیح متن مناقب الولایت

۵۔ روش تصحیح متن مناقب الولایت۔

۱۔ شرح احوال موضوع نسخہ خطی شیخ صدرالدین محمد راجن قتال رحمت اللہ علیہ

نسخہ خطی "مناقب الولایت" بر موضوع حضرت شیخ راجن قتال بخاری رحمت اللہ علیہ است. او از خاندان عالی بود. اقارب او، یعنی برادر، پدر و جد او نیز از اولیاء اللہ بودند. معرفی مختصر او بہ شرح زیر است.

اسم: حضرت سید صدرالدین محمد راجن قتال بخاری رحمت اللہ علیہ

پدر گرامی: حضرت سید سلطان احمد کبیر رحمت اللہ علیہ

پدر بزرگ: حضرت سید جلال الدین سرخ پوش بخاری رحمت اللہ علیہ

برادر بزرگ: حضرت سید مخدوم جھانیان جھان گشت بخاری رحمت اللہ علیہ

القاب: قطب الفلک، مرشد الملک (۲)

تاریخ تولد و وفات

در کتب در مورد تاریخ تولد و وفات ایشان اختلاف است.

بہ گفتہ مؤلف "خطہ پاک اوچ" صدرالدین راجن قتال بخاری در ۲۶ شعبان سال ۷۳۰ ھجری قمری چشم بہ جھان ھستی گشود کرد و در ۱۹ جمادی الثانی سال ۸۲۷ ھجری قمری در گذشت۔ در کتاب دیگری بہ نام "تاریخ اوچ متبرکہ" تاریخ تولد ایشان بیست و ششم شعبان ششصد و شصت ھجری است و تاریخ وفات شانزدہ جمادی الثانی ھفتصد و بیست و ھفت ھجری قمری نوشتہ شدہ است۔ (۳)

زندگی با برادر

او بیشتر عمر خود را در محضر برادر بزرگش حضرت جھانیان جھان گشت گذرانید کہ می گفت خالق حقیقی ما را بہ امور آفرینش مشغول کردہ و برادر عزیز صدرالدین را غرق در عشق بہ نفس خود کردہ است (۴)

سبب لقب "قتال"

احوال و قایع های تاریخی در مورد نام قتال وجود دارد. همچنین در روایتی آمده است که او را به خاطر جهاد در راه خدا قتال نامیدند. یک حادثه تاریخی این است که در زمان فیروز شاه تغلق حاکم اوچ نواهون بود. یک بار نواهون به زیارت حضرت جهانیان آمد، سخنانی از زبان او بیرون آمد که نشان می داد که او به ایمان رسیده اند. شیخ به او دستور داد که اسلام را بپذیرد و اطاعت احکام اسلامی بکند. نواهون به دهلی گریخت. شیخ نیز به دنبال او به دهلی رفت. نواهون در آنجا کشته شد و طرفدار او نیز به سبب جلال شیخ در گذشت. (۵)

یک بار ایشان در سفری به دهلی زیر درختی استراحت می کرد، گنجشک ها بالای درخت می نشتند و صدای جیر جیر مردم را آزار می دادند. حضرت صدر الدین عصبانی شد و به آنها گفت سکوت کیند تا استراحت کنم. از عصبانیت سید گنجشک ها از درخت افتادند و شروع به مردن کردند. به همین دلیل به آنها قتال می گفتند. دلیل دیگر این است که یک بار با عصبانیت به یک نفر نگاه کرد مرد دیوانه وار شروع به فریاد زدن کرد که من در آتش هستم. آب هم روی او ریختند اما با این حال مرد. (۶)

بیعت و خلافت

می گویند که بیش از ۳۴۰۰۰۰ نفر با او بیعت کردند. (۷)

ایشان خلافت را به حضرت فضل الدین فضل الله پسر برادرزاده اش سپرد. (۸)

تعداد خلفای او صدها نفر است. که اسامی برخی از خلفای معروف عبارت اند از.

قطب العالم سید برهان الدین گجراتی

شیخ کبیر الدین اسماعیل بخاری

حاجی سید عبد الوهاب

شاه داؤد قریشی

شیخ اسماعیل قریشی

سید احمد مخدوم جھان شاہ(۹)

داستان دیوار دھلی

در درگاه حضرت مخدوم جھانیان دیواری وجود دارد کہ بہ آن دیوار دھلی می گویند۔ روایت مشھور است کہ روزی حضرت شیخ صدرالدین رحمت اللہ علیہ بر این دیوار سوار شد واز دھلی باز گشت۔(۱۰)

اولاد حضرت راجن قتال

او پنج پسر داشت کہ مریدان وخلفای او در سلسلہ سھروردیہ بودند۔ اسامی این پسران بہ شرح زیر است،

سید روح اللہ

سید بندہ نواز

سید جلال الدین

سید ابوالخیر عبدالعزیز

سید ابواسحاق۔

در سیرت العارفین واخبارالاخیار آمده است کہ حضرت صدرالدین رحمت اللہ علیہ از اوچ شریف بہ مولتان ھجرت کردند۔

اولاد او از مولتان برای تبلیغ دین بہ جاھای دیگر رفتہ بودند۔ بنابراین، اولاد آنھا در شھرھای گجرات، وزیرآباد، گوجرانوالا، راولپنڈی، چونیان، دھلی، راجپوتانا، لاھور، پپلی راجن و دیرہ غازی خان زندگی می کنند۔(۱۱)

۲۔ نسخہ خطی مناقب الولایت

مشخصات نسخہ دست نویس مناقب الولایت

دست یابی نسخہ خطی مناقب الولایت

این نسخہ خطی در کتابخانہ خزانہ جلالیہ اوچ شریف در قالب پی دی اف موجود بود. از آنجا این نسخہ خطی را از آقای شمیم خلیفہ آقای زمرد حسین شاہ نقوی بخاری در قالب پی دی اف دریافت کردہ ام۔

درستی صفحات نسخہ

این نسخہ خطی پی دی اف صد و بیست و پنج صفحہ داشت، کہ بیست وچھار صفحہ دیگر، نسبت بہ نسخہ ھای دیگران دارند وتنھا صد و یک صفحہ از نسخۂ مطلوب ما در مناقب الولایت بود کہ متن اصلی مناقب الولایت است۔۔ دلیل احتمالی این اشتباہ این است کہ این صفحات نیز بہ نظر می رسد با ھمان قلم و سبک و توسط ھمان کاتبی کہ کتاب مناقب الولایت را نوشتہ است، نوشتہ شدہ اند۔ در نسخہ پی دی اف نیز ترتیب صفحات کتاب مناقب الولایات درست نبود و صفحات رفت وبرگشت بود کہ پس از مشاھدہ دقیق و عرق ریختن آن را تصحیح کردہ ام. اکنون این کتاب صد و یک صفحہ دارد و تمام کتاب از آغاز تا پایان بہ ترتیب درست گردآوری شدہ است. کل کتاب از ابتدا تا انتھا بہ ترتیب صحیح تنظیم شدہ است.

روش تصحیح صفحات

کاتب شمارہ صفحات را قرار ندادہ است زیرا نوشتہ کاتب و روش نوشتن شمارہ صفحات بایکدیگر متفاوت است. بعدا کتاب دار یا کسی دیگر این صفحات راشمارہ گزاری کردہ کہ درست نیست۔ بندہ طبق رقابہ نسخہ این صفحات رادرست کردم۔ صفحات بہ روش ھای زیر تصحیح شدہ اند۔

ترتیب صفحات از صفحہ شمارہ یک تاچھاردہ درست بود. لذا این صفحات را بہ ھمان ترتیب ھمان طور کہ بود ندرھا کردہ است۔

صفحہ ای شمارہ پانزدہ طبق رقابہ نسخہ صفحہ چھل بود بنابراین بہ جای درست جاگزاشتم۔

ھمین طور صفحہ شمارہ شانزدہ طبق رقابہ نسخہ صفحہ شمارہ چھل و یک بود۔ بنابراین بہ جای درست جاگزاشتم۔ ھمین طور صفحہ شمارہ ھفدہ طبق رقابہ نسخہ صفحہ شمارہ چھل وسہ بود۔ بنابراین بہ جای درست جاگزاشتم۔ بہ ھمین ترتیب، تمام صفحاتی کہ باید بہ ترتیب از صفحہ ھجدہ تاصفحہ صد

و یک می بودند، در جای اصلی خود نبودند۔ به همین دلیل این صفحات را در جای اصلی خود قرار دادم تا ترتیب آن ها درست شود۔ اکنون در این نسخه ترتیب صفحات کاملاً درست است۔

بررسی نسخه خطی

در صفحه اول بعد از "یا فتح" و "بسم الله الرحمن الرحیم" ده سطر آمده است. در حاشیه سمت چپ، "الحمد لله تعالی" نوشته شده است. در زیر نام دوم کتاب "مناقب الولایت"، یعنی "ولایت نامه" نوشته شده است. و پس از اعلام این خبر، نگارش این کتاب از روز سه شنبه آغاز شده است. (۱۲)

در صفحه آخر هفت سطر متن به اضافه سه سطر کلمات آخر، نام نویسنده و تاریخ تألیف آمده است. علاوه بر این، این خطوط در حاشیه پایین سمت راست نیز نوشته شده است: "الهی عاقبت ما خیر گردان بحرمت خاندان شاه مردان". در ترقیمه نام مؤلف غلام محمد و سال تألیف نوشته شده است. (۱۳)

نود و نه صفحه باقی مانده دارای یازده سطر در هر صفحه است۔

استفاده از دو رنگ

در این نسخه خطی از جوهر سیاه استفاده شده است اما در برخی جاها از جوهر قرمز نیز استفاده شده است۔ این جوهر قرمز برای اهداف زیر استفاده می شود۔

- برای علامت گذاری کلمات۔
- نشان گذاری آیات قرآن کریم۔
- عنوان کردن اشعار و مشخص کردن مرزهای آنها۔
- برای روشن کردن اسامی.
- برای روشن کردن نام کتاب۔
- برای نوشتن کلمه برای درست کردن جمله۔

بسیاری از جاها از جوهر قرمز برای علامت گذاری کلمات استفاده شده و در برخی جاها کلمات غلط با جوهر قرمز خط زده شده اند۔

برخی از صفحات کتاب دارای مهری اند که بر روی آن مهر عبده ولایا مجاور (عبدِ ولایا مجاور) نوشته شده است۔ این کلمه به معنای خادم ولایا مجاور است۔

ارتباط مهر نسخه خطی با نویسنده

در صفحه آخر کتاب نام کتاب نویس و نویسنده نوشته شده است و آن غلام محمد بن میان صاحب میان ولایا خان مجاور است۔، بنابر این، می توانیم عبارت عبده ولایا مجاور را به عنوان پسر ولایا مجاور ترجمه کنیم.

در صفحه شماره یک، دوبار، در صفحه شماره بیست و شش، یک بار و در صفحه شماره صد و یک، یک بار مهر نویسنده ثبت شده است۔

توضیح کلمات مشکل

در بعضی از جاهای کلمات مشکل مشخص شده و در حاشیه توضیح داده شده است، مثلاً در صفحه شماره پنجاه و چهار متن، شرح کلمه عرش، در صفحه شماره پنجاه و شش، شرح کلمات آن صاحب، حوج و قوج و غیره۔

آغاز نگارش کتاب، اسم کتاب و خط کتاب

نگارش کتاب از روز سه شنبه آغاز شد۔ در صفحه اول کتاب، نام کتاب نیز ولایت نامه و در داخل کتاب، نام کتاب مناقب الولایت نوشته شده است. خط کتاب خط نستعلیق است۔

حاشیه صفحات کتاب

از حواشی کتاب نیز به خوبی استفاده شده است۔ مثلاً در حاشیه صفحه اول بعد از نوشتن حمد خدای تعالی نام دیگری از کتاب مناقب الولایت یعنی ولایت نامه نوشته شده است. و همچنین نوشته شده است که نگارش این کتاب از روز سه شنبه آغاز شده است ۔ به همین ترتیب معانی های کلمات دشوار در بسیاری از جاهای حواشی آورده شده اند، کلمات صحیح و مناسب تر نیز به عنوان تصحیح کلمات غلط در حواشی آورده شده اند. به همین ترتیب، عناوین قصه های و عناوین اشعار نیز در حواشی آمده اند۔

به همین ترتیب در حاشیه صفحه آخر عبارت زیر نوشته شده است "الهی عاقبت ما خیر گردان بحرمت خاندان شاهمردان"۔

سبب تالیف، اسم کتاب، وماخذ و منابع مناقب الولایت

نویسنده این کتاب در صفحه شماره دو و صفحه شماره سه علت تالیف این کتاب را توضیح می داده و نوشته است که "بنده کم ترین خاک پای سادات معظمین حاجی کھتر درویش از گنج بخش گنج کثیر حضرت الگیلانی می گوید که باعث تسوید این ارقام آن که کلمه چند از کلمات قدسیه و تمتع به مناقبات از حالات قطب الفلک و مرشد الملک حضرت مخدوم شیخ صدر الدین محمد راجن قتال ایزد تعالی شانه وضاعف اجلاله از کتب صغایر اور کبایر التقاط کرده به نوک کلک به میدان سلک به قلم اختصار افتاده و مناقب الولایت نام نھاد۔

تاریخ تکمیل مناقب الولایت

باتوجه به متن صفحه صد و یک از دست نویس مکتوب مناقب الولایت که در مورد تاریخ اتمام این دست نویس است، متن زیر نوشته شده است: به روز پنج شنبه به وقت ظهر، به تاریخ ۳ماه شوال المکرم ۱۲۶۳". (۱۴)

نویسنده مناقب الولایت

اسم: غلام محمد

اسم پدر: میان ولایا خان معروف به میان صاحب مجاور قطلب العالم

شرح کلمه مجاور و قطب العالم

کلمه مجاور از کلمه عربی 'جاور' گرفته شده است که به معنی 'نزدیک' یا 'باهم' است. واژه مجاور به شخصی اطلاق می شود که در نزدیک چیزی یا شخصی" .زندگی می کند

در اصطلاح، مجاور به شخصی اطلاق می شود که در صومعه یا درگاه یک استاد روحانی زندگی می کند و آموزش معنوی خود را در شرکت او می بیند. چنین .مجاوری برای رسیدن به کمالات معنوی از دستورات شیخ یا مرشد خود پیروی می کند۔

کلمه قطب العالم شھنشاه در عنوان معنوی است که در فرقه های صوفیه به کار می رود. این لقب به شخصی اشاره دارد که در زمان خود به بالاترین حد .کمال معنوی می رسد. او رھبر معنوی تمام فدائیان سلسله خود است و از جانب اللہ تعالی به او اختیارات داده شده اند

بسیاری از حکیمان صوفیه با نام قطب العالم شناخته می شوند. لقب قطب العالم شھنشاه، لقبی بسیار شریفی است و تنھا فردی می تواند به آن دست یابد .که در کمالات معنوی خود به مقام بسیار بالایی دست یابد۔

ولی در اینجا مقصود از قطب العالم حضرت صدرالدین راجن قتال بخاری رحمت اللہ علیہ است. "ومیان ولایاخان، پدر نویسنده غلام محمد، از" مجاوران قطب العالم شیخ صدرالدین راجن قتال بخاری بود۔

قرن غلام محمد

غلام محمد در قرن سیزدھم زندگی می کرد۔

تأثیرات زبان ھای محلی بر زبان نسخہ خطی

در نسخہ خطی، چند واژہ ھا وجود دارند کہ معانی آنھا در لغات فارسی یافت نمی شود. شاید این واژہ ھا واژہ ھایی ھستند کہ از زبان فارسی نیستند بلکہ تحت تأثیر زبان ھای محلی بہ کار رفتہ اند. بہ عنوان مثال، برخی واژہ ھا تحت تأثیر زبان سرائیکی بہ نظر می رسند، مانند "بدشحورہ" و "اتم". بہ ھمین ترتیب، برخی دیگر از واژہ ھا نیز وجود دارند کہ نوشتہ شدہ اند بہ طور واضح و خواندہ ھم بہ درستی می روند، اما معانی آنھا در لغات فارسی موجود نیست. این واژہ ھا نیز تحت تأثیر زبان ھای محلی بہ نظر می رسند، مانند "مذبورہ"، "سورات"، "ستوہ"، "پوتی". ھمچنین کلمہ "ھجوم" در برخی موارد "ھنجوم" نوشتہ شدہ است کہ این ھم تأثیرات زبان ھای محلی را نشان می دھد.

۳۔ویژگی های نسخہ خطی مناقب الولایت۔

از نظر سبک نگارش، دوویژگی عمدہ و مھم در نسخہ خطی پیش روی ما وجود دارد. این دوویژگی بہ شرح زیر است۔

اول:ویژگی های متصوفانہ

این نسخہ خطی اطلاعات بسیار مھمی دربارہ صوفیان وتصوف شبہ قارہ داشت۔ از نظر ذکر صوفیان کرام ویژگی های این نسخہ بہ شرح زیر است۔
یعنی صوفیاء کرام کہ ذکر شان در این نسخہ آمدہ است، نام ھایشان بہ شرح زیر اند۔

۱۔ حضرت غلام محمد رحمت اللہ علیہ

۲۔ حضرت مخدوم شیخ صدر الدین محمد راجن قتال رحمت اللہ علیہ

۳۔ حضرت خلیفہ میاں دین محمد رحمت اللہ علیہ

۴۔ حضرت سید میر عالم ابن الابن حاجی عبد الحکیم ولد سید علی رحمت اللہ علیہ

۵۔ حضرت شیر شاہ سید جلال الدین حیدر کرار بخاری رحمت اللہ علیہ

۶۔ حضرت شیخ عالم الدین ابن الابن حضرت غوث بھاالدین قدس اللہ سرہ العزیز

۷۔ حضرت غوث بھاالدین قدس اللہ سرہ

۹۔ حضرت شیخ ابو اسحاق رحمت اللہ علیہ

۱۰۔ حضرت شیخ سید شرف الدین رحمت اللہ علیہ

۱۱۔ حضرت شیخ خوش لقار حمت اللہ علیہ

۱۲۔ حضرت شیخ کبیر الدین رحمت اللہ علیہ

۱۳۔ حضرت شیخ نصیر الدین رحمت اللہ علیہ

۱۴۔ حضرت مخدوم جھانیان جلال الدین دام برکاتہ رحمت اللہ علیہ

۱۷۔ حضرت شاہ جلال رحمت اللہ علیہ

۱۸۔ حضرت ابوالخیر مست رحمت اللہ علیہ

۱۹۔ شیخ روح اللہ

دوم: ویژگی های ادبی

این کتاب مجموعہ ای از شعر و نثر است۔ درین نسخہ نثر سادہ است و انواع شعر آوردہ شدہ اند۔

انواع اشعار موجود در این دست نوشتہ بہ شرح زیر اند۔

۱۔ رباعی

۲۔ بیت

۳۔ مثنوی

۴۔ قطعہ

۵۔ فرد

نمونہ ای نثر سادہ از مناقب الولایت

چون حضرت مد اللہ ظلہ بہ شہر ھرات جھت سیر تشریف فرما و رونق افزای گشتنند و رسیدند چہ دیدند کہ یک قلعہ کو ھی است۔ عظیم بہ منارھای بلند کہ با ھوا رسیدہ است بہ وسع از امکان مناظرہ بعید تر است کہ بہ نظر ظاھران بہ آسان تر نمی آید۔(۱۳)

نمونہ ای از قطعہ

جان من زنگ از دل خود پاک کن

سینہ از چنگ محبت چاک کن

آفریدہ حق ترا از جنس جان

از تو افتاد است شور اندر جھان

آفرید حق مرا از نور ذات

آشکارہ ذات او را از صفات

تافت بر ھر ذرہ خورشید کمال

کردہ پیدا از جلال و از جمال۔(۱۶)

نمونہ ای از رباعی

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

پیر کامل می کند کامل ترا

ھمچو در اندر صدف حامل ترا(۱۷)

نمونہ ای از بیت

تعلق حجاب است بی حاصلی

چو پیوندھا بہ گسلی واصلی(۱۸)

نمونہ ای از فرد

خوش گلی نو رستہ شد در گلشن ایزد تعال

یعنی صدر الدین محمد بالقب راجن قتال(۱۹)

نمونہ ای از مثنوی

ھر کہ او عاشق نشد بر روی پیر

از خدا ھر گز نشد نعمت پذیر

نعمت حق در جمال پیر دان

مظهر جامع کمال پیر دان

گر توذات پیر خود کر دی قبول

هم حق اندر ذاتش آمد هم رسول ص

گر نبودی ذات او بعد از رسول ص

دین احمد مرگ می کر دی قبول

هر چه دارم از طفیل ذات او

نور من از شعله مشکات او(۲۰)

استفاده از قرآن حکیم

در این نسخه از آیات قرآن نیز استفاده شده است مثلا۔

سیاق در متن پیش از آیت

ومنقار سه زور دار است آن رافیروزی به دانه به نهی روزی پیمانه تکمیده پای سه درواش بر عنای پس نه پیش است آن رابریاضت خویش بادار نموده کما قل اللہ تعالی

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (۲۱)

ونیافریده ام جن وانس رامگر برای آنکه مرا بپرستند (۲۲)

سیاق در متن پیش از آیت

ناز آن تناز به جناب بی نیاز پسند بی انداز آمده است وهم آن صاحب هر چه خواهد از جناب الصمد همان طور به الفور رسد بی حجت کما قال اللہ تعالی

آیت

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾(۲۳)

جز ایک نیست کہ فرمان خدا چون بخواھد آفریدن چیزی را این است کہ بگویدش بشو پس می شود (۲۴)

سیاق در متن پیش از آیت

خدای تعالی نور خود از چشم نظرش گرفتہ است وھم نور عقلی و نور قلبی از دلش بر داشتہ است بر این نظر قھر از چہ فرمایند کہ نشنیدہ در خبر است

کہ قال اللہ تعالی

آیت

﴿ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۲۵)

خدا بر دل ھای ایشان مھر نھاد و بر شنوائی ایشان۔ و بر چشمھای ایشان پردہ ایست و برای ایشان عذاب بزرگ است(۲۶)

استفادہ از احادیث

در این نسخہ از احادیث نیز استفادہ شدہ است مثلا۔

سیاق در متن پیش از حدیث

آن نور جھان ساختہ بودند با بامر اد از سیر کردنی نفع رسانی مردمان را و نہ ایذا دادنی است کہ

خیر النّاس من یّنفع النّاس(۲۷)

بھترین مردم کسی است کہ نفع رسانندہ مردم باشد۔(۲۸)

استفادہ از اقوال عربی

در این نسخہ از اقوال عربی نیز استفادہ شدہ است؛ برای مثال

سیاق در متن پیش از قول عربی

پس حافظ مذکور نایب خود را در تعلیم پخته ساخت و رخصت داد چون موذن مذبور به مسجد مقدسه مجلوسه خویش بیآمد و موجب گفته او در پی مسافران گشت۔

قول عربی

کمثل القلب المجذوب بالعضبه (۲۹) (ماخذ این قول نسخه خطی مناقب الولایت است ماخذ اصلی نیافت)

سیاق در متن پیش از قول عربی

و شما از کدام علم خبر داری سه مسجد راست راکج می گوید و هم از روی قبله قدسیه محراب مسجد معلی کر دانیده مگر از باطنی مطلع باشی۔

قول عربی

آمنا و صدقنا (۳۰) (ماخذ این قول نسخه خطی مناقب الولایت است ماخذ اصلی نیافت)

استفاده از اشعار فارسی

در این نسخه از اشعار فارسی نیز استفاده شده است؛ برای مثال

۱۔ قطعه

جان من زنگ از دل خود پاک کن

سینه از چنگ محبت چاک کن

آفریده حق ترا از جنس جان

از تو افتاد است شور اندر جهان

آفریند حق مرا از نور ذات

آشکاره ذات اورا از صفات

تافت بر هر ذره خورشید کمال

کرده پیدا از جلال و از جمال (۳۱)

۲۔ قطعه

پیر کن باشی در پای راهنما

بی ریاضت می نماید ره خدا

راه نمای هادی راه هدا

زانکه باشی در حقیقت رهنما

گر نکرده طالبان را دستگیر

طالبان هرگز نگیرند دست پیر (۳۲)

۳۔ رباعی

نارخندان باغ را خندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

پیر کامل می کند کامل ترا

همچو در اندر صدف حامل ترا (۳۳)

گنجینه و خزینه اشعار زیبا و نادر

مناقب الولایت نه تنها یک نسخه خطی است که شامل احوال شیخ صدرالدین می باشد، بلکه مجموعه ای از اشعار نایاب نیز است. ارجاعات این اشعار در این دست نوشته موجود نبود، اما محقق خود با تلاش و کوشش مراجع این اشعار را گردآوری و مرتب کرده است. هنوز هم برخی اشعار

وجود دارند که مراجع آنها در دسترس نیست. این امیدواری وجود دارد که این اشعار نویسنده باشند یا اشعار نایاب از آن دوران که در آن زمان خوانده بود۔

۴- روش کار تحقیق، به مورد تصحیح متن مناقب الولایت

وقتی که نسخه خطی مناقب الولایت را به عنوان تحقیق کارشناسی ارشد خود انتخاب کردم، با چالش های متعددی مواجه شدم برای مقابله با این چالش ها، من روش های مختلفی رااتخاذ کردم که به ترتیب در زیر ذکر می شود۔

۱۔ من نتوانستم که نسخه اصلی رابگیرم ولی نسخه پی دی اف راگرفتم ونسخه بفرد وبی نظیر بود۔

۲۔ ترتیب صفحات در دست نوشته پی دی اف درست نبود وصفحات به عقب وجلو بودند۔ این صفحات راپس از مطالعه دقیق نسخه خطی اصلاح کردم۔

۳۔ در نسخه پی دی اف، بیست وچهار صفحه وجود داشت که با نسخه خطی مناقب الولایت غیر مرتبط بودند و به نسخه خطی دیگری تعلق داشتند. به دلیل اشتباهی این صفحات به نسخه اضافه شده بودند. بنابراین، من آن صفحات غیر مرتبط راعلامت گذاری کرده واز نسخه جدا کردم. سپس صفحات نسخه خطی مناقب الولایت را به ترتیب تنظیم کردم که در نتیجه مجموعاً یکصد ویک صفحه شد که متصل بودند ونسخه کامل بود

۴۔ در نسخه خطی مناقب الولایت، آیات قرآن کریم یکی بدون فاصله نوشته شده بودند ودیگر اینکه مشخص نبود که این آیه مربوط به کدام آیه از قرآن مجید است. برای این آیات قرآنی، ارجاعات جستجو شده وبه آنها اشاره داده شدم۔

۵۔ در متن اشعار فارسی وجود داشتند، اما ارجاعی برای آنها موجود نبود. من تلاش کرده ام که این اشعار رادر ادبیات فارسی پیدا کنم وشاعر واقعی آن هاراشناسایی کنم. برخی از اشعار منابعی پیدا نکردند. این اشعار یا متعلق به خود نویسنده خواهند بود یا اشعاری بسیار نادر وکمیاب خواهند بود. ممکن است که در این اشعار واژه ها تغییر کرده باشد که به دلیل آن ماهیت آنها تغییر کرده ویافتن آنها دشوار شده باشد. به هر حال، در انتهای متن فهرستی از این اشعار ارایه شده است که در آن تمام اشعاری که در متن نسخه خطی مناقب الولایت موجود بودند استخراج کرده ام۔

در آخر فهرست های زیر آورده شدم۔

۱۔ فهرست آیات قرآنی مع ترجمه۔

۲۔ فهرست احادیث واقوال عربی مع ترجمه۔

۳۔ فهرست اشعار استخراج شده با توضیع فرق از کتاب تصحیح کرده، به ماخذ اصل۔

۴۔ فهرست تعلیقات وحواشی۔

۵- فهرست واژه های که در این کتاب بکار برده شده اند.

۶- فهرست اشعار فارسی، عربی.

۷- فهرست کسان.

۸- فهرست جاها.

۹- فهرست کتاب ها.

۱۰- فهرست کتاب های منابع و ماخذ

در پایان نسخه صفحاتی از مناقب الولایت به عنوان نمونه آورده شده اند.

۴- روش تصحیح متن مناقب الولایت

مطالعۀ این نسخه خطی نشان می دهد که بین زمان نگارش این نسخه خطی و خط امروزی تفاوت وجود دارد. این تفاوت قابل درک است و این تفاوت برطرف شده است. مصحح کتاب هاي (۳۴) را که در راهنمایي تصحیح وویرایش نوشته شده بود خوانده و به کمک آن ها این نسخه را به صورت زیر تصحیح کرد

۱- در بسیاری از جاها کلمه «است» را همراه با کلمات دیگری نوشتند که به صورت جداگانه تصحیح شده و نوشته شده اند.

۲- چند کلمه های دیگر نیز با "اتصال به یکدیگر" نوشته شده بود، هرچند امروزه "جداگانه" نوشته می شوند. مصحح این کلمات را جداگانه نوشته است.

۳- برخی از نام ها با کلمه "به" پیشوند داشتند. اگرچه این کلمات باید جداگانه نوشته می شدند، اما باهم نوشته شده بودند. مصحح "به" را جداگانه و این نام ها را جداگانه نوشته است.

۴- در افعال فارسی، "نه" و "به" همراه با فعل نوشته می شود. اما در نسخه خطی در چندین به کجا فعل آمده است ولی آن جا به و نه صورت جداگانه نوشته شده است. مصحح این کلمات را باهم پیوسته نوشته است،.

۵- در فارسی امروز استفاده از یای کوتاه منسوخ شده است لذا مصحح در کلماتی که یای کوتاه به کار رفته، یای کوتاه را حذف کرده و به جای آن یای معروف را نوشته است.

۶- این قبیل افعال را که برای صیغه مفرد حاضر به کار می رود و در آخر آن "ء" یعنی یای کوتاه جایگزین شده است، مصحح یای کوتاه را از آخر این افعال حذف کرده و یای معروف را به جای یای کوتاه نوشته است.

۷- در پایان برخی کلمات "ے" نوشته می شود. و در تلفظ به جای آن "ی" گرفته شده است مصحح "ے" را در آخر این گونه کلمات حذف کرده و "ی" نوشته و تصحیح کرده است.

۸- در نسخه خطی مناقب الولایت از حرف "گ" استفاده نشده است. بلکه در جای او از "ک" استفاده شده است. مصحح این کلمات را حذف کرده و به جای آن "گ" نوشته است تا کلمه صحیح شود.

۹- در برخی کلمات کلمه بی را با آمیختن آن با کلمات دیگر نوشته اند. مصحح کلمه بی را جدا از این کلمات نوشته است.

۱۰ـ در بعضی از کلمات کلمه "می" را همراه با کلمات دیگر نوشته اند، هر چند که باید جدا نوشته می شد، تصحیح کننده این گونه کلمات مرکب را شکسته و "می" را جدا و سایر کلمات را جدا نوشته است.

۱۱ـ در برخی از کلمات، کاتب یک نکته یا دو نکته را به صورت سه نقطه نوشته است. مصحح از این گونه کلمات سه نقطه را حذف کرده و نقطه مناسب را جایگزین آن کرده است.

پی نوشت مقدمه

پی نوشت مقدمہ

۱۔ بارور، نجیب، سہ عکس جدا افتادہ،(افغانستان: انجمن قلم افغانستان، ۱۳۹۴ خزان)،۴۶

۲۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، ۲

۳۔ شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ،(بھاولپور، اردو اکادمی، ۲۰۰۹ میلادی)،۲۳۸

۴۔ ھمو ———————————————— ھمان

———————————————— ھمان

۵۔ ھمو ———————————————— ھمان

———————————————— (ص:۲۳۹)

۶۔ رضوی، قادری، سعیدی، احمد، سراج، محمد، مفتی، علامہ،، تاریخ اوچ متبرکہ،(لاھور، ضیاالقرآن پبلی کیشنز، ۲۰۱۷ میلادی)، ۲۵۹

۷۔ شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ،(بھاولپور، اردو اکادمی، ۲۰۰۹ میلادی)،۲۳۹

۸۔ ھمو ———————————————— ھمان

———————————————— (ص:۲۴۲)

۹۔ ھمو ———————————————— ھمان

———————————————— (ص:۲۴۰)

۱۰۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، ۹۹

۱۱۔ عباسی، محمد، دین، علامہ، تذکرہ الاولیا اوچ شریف،(اوچ شریف، ادارہ معارف اولیا)، ۴۰

۱۲۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت،(خطی) ۱

۱۳۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت،(خطی) ۱۰۱

۱۴۔ ھمو ———————————————— ھمان

۱۵۔ ھمو ———————————————— (ص:۱۳)

۱۶۔ ھمو ———————————————— (ص:۲)

۱۷۔ ھمو ———————————————— (ص:۲۵)

۱۸۔ ھمو ———————————————— (ص:۲۸)

۱۹۔ ھمو ———————————————— (ص:۱۰)

۲۰۔ ھمو____(ص:۲۶)

۲۱۔القرآن، 56:51

۲۲۔ دھلوی، ولی اللہ، شاہ، معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی (مدینہ منورہ: چاپخانہ قرآن کریم مجمع ملک فھد)، ۵۲۳

۲۳۔ القرآن، 82:36

۲۴۔ دھلوی، ولی اللہ، شاہ، معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی (مدینہ منورہ: چاپخانہ قرآن کریم مجمع ملک فھد)، ۴۴۵

۲۵۔ القرآن، 7:2

۲۶۔ دھلوی، ولی اللہ، شاہ، معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی (مدینہ منورہ: چاپخانہ قرآن کریم مجمع ملک فھد)، ۳

۲۷۔ خیر الناس من ینفع الناس، دارالتقویٰ، ۲۰۲۴ میلادی، https://darultaqwa.org/khairunnaas-man-yamfa-unnaas-ka-hawala-aur-is-hadees-ke-sahih-hone-ya-na-hone-ki-tehqiq/

۲۸۔ بھترین مردم، عوینی، https://old.aviny.com/hadis-mozooee/ejtemai/behtarin-mardom.aspx

۲۹۔ میان صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، (خطی) ۶۵

۳۰۔ میان صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، (خطی) ۹۷

۳۱۔ ھمو____(ص:۲)

۳۲۔ ھمو____(ص:۳)

۳۳۔ ھمو____(ص:۴)

۳۴۔ ر۔ک:

۔ ابوالقاسمی، محسن، دکتر، دستور تاریخی زبان فارسی، (تھران، سازمان مطالعہ و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاہ (سمت)، ۱۳۷۵ھ، چاپ مھر قم)

۔ خیامپور، ع، دکتر، دستور زبان فارسی، (تھران، صندوق پستی، ۱۳۴۴ھ)

۔ پشت دار، محمد، علی، دکتر، آئین نگارش وویرایش ۲، (ایران، تولید محتوا و تجھیزات آموزشی)

۔ نجفی، ابوالحسن، غلط ننویسیم، (تھران، مرکز نشر دانشگاھی)

کتاب شناسی مقدمه

کتاب شناسی

۱۔ بارور، نجیب، سہ عکس جدا افتادہ، (افغانستان: انجمن قلم افغانستان، ۱۳۹۴ خزان)

۲۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت

۳۔ شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ، (بھاولپور، اردو اکادمی، ۲۰۰۹ میلادی)

۴۔ رضوی، قادری، سعیدی، احمد، سراج، محمد، مفتی، علامہ، تاریخ اوچ متبرکہ، (لاھور، ضیاالقرآن پبلی کیشنز، ۲۰۱۷ میلادی)

۵۔ عباسی، محمد، دین، علامہ، تذکرہ الاولیا اوچ شریف، (اوچ شریف، ادارہ معارف اولیا)

۶۔ القرآن

۷۔ دھلوی، ولی اللہ، شاہ، معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی (مدینہ منورہ: چاپخانہ قرآن کریم مجمع ملک فھد)

۸۔ خیر الناس من ینفع الناس، دارالتقویٰ، ۲۰۲۴ میلادی، https://darultaqwa.org/khairunnaas-man-yamfa-unnaas-ka-hawala-aur-is-hadees-ke-sahih-hone-ya-na-hone-ki-tehqiq/

۹۔ بھترین مردم، عوینی، https://old.aviny.com/hadis-mozooee/ejtemai/behtarin-mardom.aspx

۱۰۔ ابوالقاسی، محسن، دکتر، دستور تاریخی زبان فارسی، (تھران، سازمان مطالعہ وتدوین کتب علوم انسانی دانشگاہ (سمت)، ۱۳۷۵ھ، چاپ مھر قم)

۱۱۔ خیامپور، ع، دکتر، دستور زبان فارسی، (تھران، صندوق پستی، ۱۳۴۴ھ)

۱۲۔ پشت دار، محمد، علی، دکتر، آئین نگارش وویرایش ۲، (ایران، تولید محتوا وتجھیزات آموزشی)

۱۳۔ نجفی، ابوالحسن، غلط ننویسیم، (تھران، مرکز نشر دانشگاھی)

متن: مناقب الولایت

متن

[ص:۱]

یا فتاح

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سپاس بی ریای مر خدای راکہ خالق اناس وکل اساس است کہ موجودات مرغ انس رادر بیضہ ای اطاس پروریدہ وباشیان التماس نھی و تلخی نفس داس کہ بران ابرار راس است آن رانار شدید شنوانیدہ۔ وسواس کہ خیرہ عین اماس آنھارابعید و قریب بہ یک صیغہ آفریدہ واز جمال فیاضت بال پنجنہ دیانت نچیشدہ وحمیدہ خصال رابہ قیاس فراست تجرید و تفرید دادہ وھیّت وحوش رااز مرغ اُنس بعید گردانیدہ۔ وتربیت افعال حسنہ آموزانیدہ واقوال الحانی بہ لباس بشریت نمودار کنانیدہ۔ وگوھر عقل رابہ سلک فواد کہ مورد نور است امتزاج دادہ ورشتہ لسان کہ فرشتہ بیان است بہ کام موزون انتظام کردہ ومنقار کہ زوردار است آن رافیروزی بہ دانہ

[ص:۲]

بہ نھی روزی پیانہ تکمیدہ پای کہ دروایش برعنای پس نہ پیش است آن رابہ ریاضت خویش پادار نمودہ

کما قل اللہ تعالیٰ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

بدین مضمون آمدہ

قطعہ

جان من زنگ از دل خود پاک کن

سینہ از چنگ محبت چاک کن

آفریدہ حق ترااز جنس جان

از توافتاد است شور اندر جھان

آفریند حق مرا از نور ذات

آشکارہ ذات اورا از صفات

تافت بر هر ذرہ خورشید کمال

کردہ پیدا از جلال واز جمال

امابعدہ بندہ کمترین خاک پای سادات معظمین حاجب راگنج بخش گنج کثیر حضرت الگیلانی می گوید سہ باعث تسوید این ار قام آن سہ کلمہ چند از کلمات قدسیہ و تمتع بہ مناقبات از حالات قطب الفلک و مرشد الملک حضرت مخدوم شیخ صدر الدین محمد راجن قتال ایزد تعالیٰ شانہ وضاعف اجلالہ از کتب صغائر و کبائر التقاط کردہ

[ص:۳]

بہ نوک کلک بہ میدان سلک بہ قلم اختصار افتادہ و مناقب الولایت نام نهاد۔ جهت تالیف مناقبات پاس خاطر ترقی صداقت نشان بااختیار آوردہ تا آن سہ مریدان راسخ راعقیدت ناسخ بہ جناب فیض مآب و کرامت انتساب مزید تیز گردد واز پیر هادی هدا عنایت هدایت طلبند و مطلب شفاوتر صدر رحم وتوقع کرم از خوان پر فیض الوان مطمع باشند۔

قطعہ

پیر کن باشی در پای راهنما

بی ریاضت می نماید رہ خدا

راہ نمای هادی راہ هدا

زانکہ باشی در حقیقت رهنما

گر نکردی طالبان رادستگیر

طالبان هر گز نگیرند دست پیر

القصہ

اما اول این داعی خود معائنہ کردہ کہ پیر من در ایام صغیری بہ سن ھشت سالگی تطھیر بود این داعی بہ عقل کبیر سن کہ عمرم ضعیفی وتعداد سال بہ چھل رسیدہ کہ بوی علم معرفت نشمیدہ مگر علم

[ص:۴]

شریعت و معاملات وعبادات از جد بزرگوار خود تعلیم نمودہ و آمدن این داعی بہ ارشاد جد موصوفہ بہ این

رباعی

نارخندان باغ راخندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

پیر کامل می کند کامل ترا

ھمچو در اندر صدف حامل ترا

وھمین رباعی فرمودند وباز انکشاف کردند ومی گفت ای بابا پیر گرفتن واجب الضرور است کہ **قل اللہ تعالیٰ**

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

وبہ مجرد شنیدن آیت شریفہ ورباعی حنیفہ خاطرم بی قرار وانتظار گشت وبہ جذبہ قلوبیہ خود را بہ خدمت مدظلہ اللہ مشرف گشتم۔ چون این داعی ھیت خجستہ بہ عین عین الیقین دیدم در جان ھمان لرزش افتاد وھر موی کہ بر بدنم بود در جنبش درآمد ومست لایعقل گشتم ودانست عیاری از دست برفت وجام پر از شراب طھور کردہ درکام من سرشار فرمودند حجابی کہ برکساف

[ص:۵]

بر ضمیر این فقیر بود آن راشق وزدا کردند وصفای باطنیہ وعلم صوریہ ومعنویہ مکشوف وحاصل کردم بہ یک شمع کرشمہ نظر فیض اثر در من اثر کرد پس این داعی چند روز باقیہ عمر خود بحضور پر نور گزرانیدم بعدہ ھر کرامت کہ از مرشد کامل ملک دیدم بہ قلم نیاز رقم درآوردم کہ مبرھن خواھد گشت۔

فرد

آن نھنگ محال از خدا

غرق درلجہ ای حضور خدا

رفت درلامکان زھستی خویش

کردہ اسرار حق پرستی خویش

القصہ

چون آن ذات فایض البرکات درین جھان ورود فرمودند آن آوان نورین وایام خوش ترین بود آن روز نوروز بود کہ قمر دل کش گویند کہ در بنارس فارسی زبان انس دوشنبہ بر نگارند مشتھر ومبرھن است وتاریخ ولادت آن شاہ ھدایت بیست وششم ماہ شعبان المعظم سن ھجرت مکہ معظمہ شش صد وشصت سال بود ووقت ولادت پادشاہ زمانی سلطان علی اکبر بود۔

[ص:٦]

وکنیت شاہ ولایت ونام فرجام شیخ صدر الدین محمد ولقب راجن قتال۔ ای مرید مروجہ تسمیہ حاصل گشتن بدان کہ امداد کنیت از ھاتف الھی و ممتازی نام جھان از لب یحی العظام سرور کاینات کہ مفخر موجودات است ازان مبارک شد و سرفرازی لقب از زبان درفشان شیخ العالم جان جھان مخدوم جھانیان کہ برادر حقیقی ومرشد تحقیقی است مشتھر ومبرھن بلکہ مزین گشت وحاصل مقصود وجہ تسمیات ای جان مرید ھمین است۔

کذلک من الکنیت مولد قطب الآفاق من الصلبیہ تطھیر تحققہ بہ تعداد الاحد عشر الف یعنی دوازدہ ھزار قطب از پشت مبارک ابراز خواھد گشت۔

صاحب رتبہ کہ پیر ولایت روشن خواھد شد در عالم فانی وروحانی ونام فرجام دین آن حضرت از دست مد اللہ ظلہ مستقیم وصمیم گشت وعارفان را مکمل خواھد گردانید وگمراھان را بہ سبیل ھدایت خلیل مشاھدہ کنانید۔

[ص:۷]

وجاھلان را علم شریعت خواھند آموخت واز لقب مراد دووجہ دارد یکی آن کہ در جز آخر ذکر آن کردہ شود کہ معلوم خواھد گشت دوم آن کہ قتال بہ معنی بزرگ آمدہ است۔

وباپر کاف کہ می نگارند غلط عام است کہ بہ معنی کشتن آمد ولفظ راجن یک کلمہ ای است از کلمات سریانی بر مھتر عیسیٰ علیہ السلام آمدہ ومنزل کشتی راجن قتال سخی را گویند ومعنی حاصل کلام آن کہ مراد از قتال یعنی قتل کنندہ

دشمنان دین است کہ مخالف اھل اسلام وشرایط ایمان اند واسم راجن ازین سبب ھندیان می گفتند کہ مد اللہ ظلہ شکل سرخ وھیبت ناک وپر حشمت می دارد

وجمال حسنی وکمال صورت تنی وبہ مال غنی بودند کہ حال گدایان را بہ وصال خود غنی واز ھر امور تونگری می فرمودند

القصہ

پیر ولایت از خوردگی بر سالت بزرگی رسیدہ وچھل ھزار وسہ یک وسہ صد جاھل کاھل را بہ یک نظر فیض اثر معلم جھانی ومعظم کامرانی ومکمل ربانی کردند چون سن عمر مبارک

[ص:۸]

بابلاغت رسیدہ کوی فصاحت بہ میدان صلاحیت دوانیدہ وآذان فیض الوان تازہ کردند کہ ھمہ عالم مستفید ومفوض گشتند۔

القصہ

یک روزی مد اللہ ظلہ در گلستان ارم بر کنارہ نھر مذکورہ مراقبہ مکاشفہ فرمودند و شکل جسمانی حضرت مد اللہ ظلہ در ظھور پر نور چنان بابر از درآمدہ کہ کو گل نو شگفتہ و دستہ مشک فشاں از چمن فردوسی رستہ چون بوی آن خوش خوی بمستان جھان و بلبل بی دل گلستان رسید مبتلا حال و آشفتہ جمال بر اجلال آنحضرت مد اللہ ظلہ گشتند چون گرداگرد آنحضرت آمدہ نالہ و آہ فغان کنان چون آوازہ بی دلان در گوش آن مر فروش رسید سر مبارک از مراقبہ مکاشفہ بر آورند و نظر تجلی بھر طرف نگران فرمودند بمجرد باز کردن عین مبارک ھر ھمہ مست گشتند کہ طاقت آواز و پرواز از دست ایشان برفت و چنان مدھوش شدند کہ از بی ھوشی

[ص:۹]

خبر ھیچ نماندہ کہ طلوع آفتاب جھان و مھتاب تابان نماند کہ مور راکس و خمیرہ کہ در سوراخ و کوش برفتند طاقت رھانیدن آنھا از خود و باز گشتن از سوراخ مذکورہ نداشتند درین جوش خموش بہ بی ھوشی سہ روز متواتر گذرانیدند چون صوت مست دلان و بی دل بلبلان غریب ھارا فریاد نصیب قریب الوصل گشتند۔

بعد ازین حالت مست دلان بر کنارہ دریا دریاگشت کنان شدند بوظیفہ جھر جلی و خفی مشغول گشتند کہ بلبل بی دلان بر شاخ ھای کل گلستان مکتب خوانی می کردند چون ساکنان شھر گلستان مذکورہ معاینہ خود کردند ھر ھمہ بہ صدق حق الیقین مزید راسخ بعقیدہ صمیم گشتند۔

و وقایہ نویس بادشاہ محمود ناصر بود بیان احوال این حالت بہ خدمت بادشاہ خود عرض داشت کرد کہ چنان بادشاہ حقیقی در ملک ارم مجازی پیدا گشتہ است کہ لوا دین محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم است و اسم شریف لطیف تر است کہ بر زبان

[ص:۱۰]

کثیف راست نیآید

فرد

خوش گلی نورستہ شد در گلشن ایزد تعال

یعنی صدر الدین محمد بالقب راجن قتال

یعنی آن چہ مردمان وزنان اصلیہ وحرہ وغیرہ وطایر پران ومرغھای درختان وحوش مرغزاران وسایر اکابر بندگان تعالیٰ ھم زمرہ بذیل شفا گشتہ ومرید بتجرید شدہ اند کہ ھیچ بزرگ ثانی این جان جھانی وقطب زمانی وغوث ھمدانی مرشد ملک آسمانی بہ نظر عقل وبدانست عمل وبدریافت فکر مکمل وبہ ادراک فھم وھم با تحمل وباخیال با تجمل نمی آید چون بادشاہ احوال بدین منوال پر اثر مقال مذکورہ بشنید مست شد وبی ھوش گشت چون از جوش مر فروش بھوش آمد درکوشش شد وامرای اکابر وندمای اسایر ومدبر دولت ناصر را فرمود الحال تیار بشوید کہ بمعہ لشکر خود بہ خدمت انور مشرف شویم وپابوس وخلعت مرحمت بر دوش نھیم چون بادشاہ تاج الملک عزم بالجزم گردانید حضرت مد اللہ ظلہ را معلوم شد۔

[ص:۱۱]

کہ سابق از رسیدن خبر آمدن بادشاہ زمان مذبورہ بمردم ساکنان شھر مذکورہ انکشاف کردند کہ دیروز بادشاہ پارکاب شدہ است وفرداپس فردا خواھد رسید

چون این جز از لب یحیٰ قلب شنیدند منتظر وقت شدند ونگران وصوبہ شھر مذکورہ نیز بموجب فرمودہ مد اللہ ظلہ سورسات جمع ومھیا ساخت و شب سیوم از پاس چھارم شب مذکورہ بادشاہ ظل اللہ زمانی رسید وپابوس کردید وحضرت چادر مبارک را از کتف متبرکہ خود برداشتہ بر دوش بادشاہ زمانی مرحمت فرمودند

دیگر مردمان بر بادشاہ منادی مبارک باد می گفتند بادشاہ خورم ودل خورسند شدہ ھمی گفت ازین خلعت سرفرازی دارین وممتازی کونین حاصل کردیم۔

بعد ازین ماجرا مد اللہ ظلہ سہ سال در گلشن مذکورہ تشریف فرما شدند مگر درین ایام ھا ھمین سلیقہ حنیفہ بستند کہ بہ نظر خالق حدیقہ شفیقہ می آید ولغ مبارک را بہ برقہ فقر نھاں فرمودند

[ص:۱۲]

مثل ماہ بدر الھی در ھفتم روز مطلع انوار فرحت آثار گشتند ومھجوران خویش را نصیب الجمال ساختند

مگر بہ وقت خطبہ خوانی جمال رحمانی بہ محراب مکرم خطاب رخشیدن می گرفت

گویا نور الھی منزلہ دارو وارد می شود کہ چشم ظاھر بینان از پرتوی نور مد اللہ ظلہ خیرہ می گشتندی وچشم بہ طرف حضرت نگران نتوانستندی

نحوی است که به نور خورشید کمال دیدن به مقابله نورش نمی تواند و آن قدر صف ها فرشتگان در نماز جمعه می کردند که مردمان ظاهری از هجوم و انبوه آنها در ستوه درآمدند و تنگ و حیران می شدند

واز نور فرشتگان بی هوش می گشتند

مثل دیوانه الهی نماز می گذاردند و در پس مد الله ظله اقتدای می کردند پیر

من مد الله ظله از صلوات که گزیده تحیات و نجات دهنده از آتش سقر است فارغ می گشتند

بعد ازان خرقه برقه را بر جبین مبین و مطلع متین می کشیدند

آدمان از بهوش

[ص:۱۴۳]

راز نیوش می شدند

القصه

چون حضرت مد الله ظله به شهر هرات جهت سیر تشریف فرما و رونق افزای گشتند ورسیدند چه دیدند که یک قلعه کوهی است۔ عظیم به منارهای بلند که باهوا رسیده است به وسع از امکان مناظره بعید تر است که به نظر ظاهران به آسان تر نمی آید

از مردم ممکنان ساکن آن جا پرسیدند این چه کوهی است که شمایان را تارک آنها به نظر می آید

مردمان عرض داشت

یا حضرت همین قلعه ایست کافران آن کوه باز انکشاف کردند که ثانی همین قلعه دیگر کدام جا به نظر نمی آید

با بلندی و وسعت که این قلعه این چنین عظمت دارد که تارک منارهای او بآسان تر بنظر نمی آید

باز مردمان به عرض رسان گشتند یا قبله عالم مایان را به وقت شام بمعه دوربین مشاهده می کردد یا حضرت در حق مایان و این کوه دعا خیر بفرما که مایان را خوف جان در آوان جنبش زمین کردد و این کوه تمام می لرزد

[ص:۱۴]

وھم در بارش باران بہ خوف جان می باشیم ازان اندوہ و درد بجوف مایان باستوہ می رسد کہ درآن وقت آواز بلند وسخت صوت ترکند گویا کہ مایان راند املک الموۃ می رساند واز ترقیدن وشگافتن آن یعنی کوہ ھیبت می آید حضرت مد اللہ ظلہ فرمود از راہ عنایت و مرحمت کہ تسکین خاطر دارید خبر کرددو باز جنبیدن وترقیدن آن نخواھد گشت ھم درین بودند کہ وقت شام آمد در آن مقام از دروازہ قلعہ آوازہ نقارہ پر مکان آمد باز مد اللہ ظلہ بہ ابراز بحر صوت مذکورہ از آنھا پرسیدن کرد کہ این چہ نوبت بد صولت وکنندہ ھمین کدام است متمکن ساکنان معروض ساختند یا جان جھان صوت نقارہ پر غدارہ است کہ گلدار است خود بہ خود نوبت بدولت می زند حضرت فیض کثرۃ فرمود از راہ مسعود کہ این صوت نقارہ بر نعرہ از قدم خربی تمیز بر می خیزید و مردمان پھلوان دین گفتند

[ص:۱۵]

جواھر عراف سخن در بہ رشتہ لسان بسوزن بیان سفتند واز دل خود زنگ ضلالت باحمایت شاہ کرامت رفتہ کردند و ماجرا آنھا خفی وجلی از مد اللہ ظلہ نھفتند کہ یا حضرت نقارہ از نوع فولاد است و بہ جرم آھوان کشیدہ از غیب پر مھیب نوبت بد صولت می شود مد اللہ ظلہ فرمود کہ ابراز شدن صوت آن باز ھر گز نخواھد شد بامر اللہ تعالی چنانچہ حسب الفرمودہ باز آنحضرت فرمودہ نوبت مذکورہ بد شحورہ باز بہ ابراز ھر غز نخواھد کردید مسلمانان مرید بارادت مزید گشتند بدیدن تجربہ بہ کافران حربی حیران وخون خوار شدند و بھم دیگر می گفتند آنچہ شد بودہ بہ یک سو کشتہ صلاح بی فلاح می کردند کہ نتیجہ از آنھا فتح پذیر ندکہ بہ وقت نوبت بد شھرت کسی رابلفرلیسم تا آن کہ نوبت کند چون وقت نوبت بد ذوقت بیآمد آدم را فرستادند چون آدم بسر نقارہ بہ وقارہ رسید از نقاہ کلمہ مبارک آشکارہ شنید و مسلم گشت وصراط مستقیم

[ص:۱۶]

گرفت تا ھمین طور فی الفور سی صد تن مسلمان شد بعدہ کافران نابکاران مذکورہ حلقہ ھابستہ وزمرہ ھا تھوران بہ یک دیگر آمیختہ فرود آمدند و بہ پیش بت ھا خود رفتند بہ طریق دست بستہ کہ شیوہ ادبان است استادند واحوال ماجرا گذشتہ رابعرض رسانیدند چون خموش ماندند کہ ھیچ جواب آنھا از بت صادر نگشتند درین آوان حیران وغمناک بالباک شدہ باز شدند یعنی باز رفتند تضرع وزاری پیش خداوند مذکورہ بسیار بی شمار کردند کہ ھیچ ثمرہ بر مراد خویش ازو نیافتند و ھر گاہ کہ رجا بالکلیہ ازو بر داشتند باز گشتند کہ از خداوند خویش ھیچ آواز مدد ساز نیافتیم ھمدرین بودند کہ از بت بدفت ھا آواز غریب نواز بلند دراز بہ ابراز آمد کہ ای فلانان بیایید کہ ھمراھی پشت پناھی بشمایان خواھیم کرد چون کافران نابکاران این آواز محرم راز بشنید فرح ناک شدہ بی باک گشتہ

[ص:۱۷]

گشته قریب التیب آمده وماجرا گذشته رابار بار باز به عرض رسان گشتند یا کرجان این چه سیر یست که قهر دین مایان را آن ساحر ماهر است که خراب واضطراب کرده است بت گفت

لَا خَطَابِیۂ بَھنَدِہ السَّاحِرِ ھٰذَا عَبدُ عَزِیزُ اللہ مِنْ اٰلِ النَّبِیِ وَ اَوْلَادِ عَلِی وَ سِتُوْنُ الدِّیْنِ وَ اَقَامُ الشَّرَائِطِ وَ مَحُوَ الکُفرِ وَ خَلَقتُ دِیْنُکُم وَ لَیْتُوا فِی طَرِیقَۃِ الِاسلَامِ وَ قَابِلِ حُکمِہٖ وَ اعْلَمُکُمْ اَلَّا اللّٰہ وَاحِدُ لَا یُشْرِکُ بِہٖ اَحدًا

و دین محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بروشان ثبت کرد و حجت انگیز آن را باطل کرد قال قولو لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللہِ چون کلمہ شریف بروشان بخواند ھمہ در جوش آمدہ گفتند کہ تو خدای ما حقیقی نیستی بت گفت بر حق گفتہ آید کہ من کہ پارہ سنگ و بانی ما انسان بی ایمان و خالق شمایان و ما حقیقی دگر است کہ کتاب بر پیغمبران منزل کناند و موت و حیات رابفرستد و بر ھر ھمہ قادر است چون این کلمات

[ص:۱۸]

کافران از بت شنیدن و معاینہ بہ چشم خیرہ و تاریک ھوش کردند بعدہ از برای بت مذکورہ سامان ادویہ کردند کہ بہ یک دیگر گفتند کہ خدای ما دیوانہ شدہ است باسحر آن حرچون این خبر بمد اللہ ظلہ معلوم گشت و عزم بالجزم کردند بنابر جنگ کردن بہ خصمان دین ھمت یقین و کمر اطاعت مبین چست بستند و غوغا را نصب صعب کردند چون آواز مد اللہ ظلہ بدین خط بہ گوش کافر اندرون قلعہ مذکورہ رسید کافر مردود دین محکم گشت مقابلہ آغاز کردند چون حضرت تشریف فرماشد بہ سوی مردودان مذبورہ چون اندرون در قلعہ مذکور پا مبارک نھادند و روبرو کافران شدند کہ چون کافران حضرت صمیم دانند بر مرغذار کردن ھمہ سر متفکری فرو کردند و بعضی ازان مستغرق در مراقبہ و شقاقیہ نشستہ بودند از سبب خبر معدوم یعنی از حد مسابقہ رفتہ بودند و بعضی از آنھا در پرستندہ کی بت ھای خود متعاقبہ

[ص:۱۹]

بہ صد عجز مندگی متصل بی تساھل در معاطبہ شغل ورزیدہ بودند و بعضی از آنھا در خوش الھانی بصوت ترانی مسلک باشند و بعضی از آنھا در وعظ نصیحت از ملت خویش بیان بہ پیش بھم دیگری می کردہ باشند از ابواب کتاب پھوتھی کہ اذکاران در میان مسلم و ھند و ترک مشروحا شدہ باشد و انیس ھم جلیس از اجناسان خویش رامر شنوانیدند و دیگران منتظر شنیدن وعظ ذکر مذکورہ بودند چون مد اللہ ظلہ ازین احوال بدین منوال دیدند بہ جوش درآمدند و گفت

السلام علیکم

چون کافران آواز پر ماثر ان مبارک پر تبارک شنیدند سر متحیری در زانو شرمساری فروهشتند مگر در آن جلیس که شد و خبیس بودند که انیس مد اللہ ظلہ در آن زمرہ بغیر خدا حقیقی خویش هیچ رای بس نبوده

چون حضرت جادو و سحر های آنها دیدند ملحظہ مند گشتند جادو چنان ظاهر کردند که مار ها و کژدم ها غضبان

[ص:۲۰]

وزهر دندان کشاد کرده به سوی حضرت حملہ کنند و دیگر از غیب آواز مهیب ناک و سخت تر آیند گویا رعد فرشتہ بخمشناک مر غرید بنابر شگافتن زمین و کوه و کوه و درختان را از بیخ بن بیرون می کنند

پس مد اللہ ظلہ کلمہ مبارک را خوانده بر انگشت دمیده بهر طرف اشارت کردند صوت فروشد و هم به دهن عفی می کنند۔

چون این حالت به ذیرگان کافر بگذشت بالان را جز مذکوره نرسید

چون یکی از بالان منار ها سر از دریچه بیرون کرده در نشیب نظر کرد که احوال ایشان دگر گونہ به نظر آید

بعده سر خود را از دریچه اندرون کرد و طاق دریچه را برهم زد از ترس و حکایت نشیبان به معرکہ خویش می کرد که مارا احوال انیسان خویش امروز دگر گون به نظر آمده باشد

همه تعجب ناک گشتند و به یک دیگر می گفتند امروز چه شده است که هیچ آواز از انیسان خویش بگوش ما یان نمی رسد

[ص:۲۱]

شاید مرده اند بعده یک آدم را تیار ساخته به جانب نشیبان فرستادند بنابر آنکہ خیر خبر آنها دریافت کند چون نامبرده نبند ایشان رسید چه بیند که همه انیسان جلیسان زینسان کرده اند سر را فروهشتہ در زانو تعبد چون او به انیسان ایشان را معاینہ نمود به دل تصور کرد همین طور چه نشتہ اند مر ورود شدن این حال که به غایت کمال بر ایشان صادر شده است بپرسم چون همین کره تصور بفواد بار شاد ببست و سخن بی یمن بر زبان آرد و گفت از ایشان هیچ جواب میسر نکرد بعده نامبرده نگران گشت بهر طرفین و هیچ به نظر او نیامد الا به جز ذات خجستہ صفات به نظر انجامد چون دیده

چشم مذکور بر آنحضرت قرار یافت و مکرر کرد پس نظر مبارک مد اللہ ظلہ بر آن موردش ھمان دم وھمان قدم ایستاد ماند مثل دیوانہ بحال حیران بہ چشم گریان وسینہ بریان کہ طاقت گفتن واطاعت

[ص:۲۲]

جنبیدن ازو خواستہ شدہ کج حماقت کافری بردست نماندہ بلکہ بہ صداقت مسلمانی پدید گشتہ چون بر آن گشت و می گفت ای آن ذات سامی و خجستہ نامی و میمون گرامی کمثل درمایان آفتاب طالع مطلع گشتہ و مھتاب صالح تافتہ و ھمین گویان در پامبارک افتاد و بوسید و منقار اطاعتش گشت بنابر مقاومت کافران مستعد شد چون کافران مذکورہ از آمدن آدم مرسولہ دیر و فرصت دیدند دیگر آدم چست وچالاک رابطبیعت چابک فرستادند و گفتند دیر و درنگ از باز شدن نکنی والا شمارا خراب سازیم واگر آمدن شمانشود از آنجا بنادبدی کہ مایان صوت شمارا معلوم خواھد کرد و ھمین قرار بہ نامبردہ بستہ روانہ نمودند چون نامبردہ بیآمد بمجرد دیدن مسلم گشت تابدین خط سیصد تن کافران آمدہ اند و مسلمانان گشتند بعدہ کافران پنداشتند کہ بغیر مجمع یکسو شدن معلوم نخواھم کرد چون

[ص:۲۳]

ھموم کرم کردہ ھنجوم بہ معرکہ مجموعہ رزم شور ساختہ فرود آمدند و بآمدن جنگ سحر شروع کردند مثل سابقہ کہ قبل گفتہ شدہ است چون این معاینہ نجسیان کردند بعد ازان متعجب گشتند بعضی ازان ھمین صلاح دادند انیسان انیسان باز کنیم از ابواب آتش بازی بعدہ شلگان کردند از اجناس تیر و تفنگ و توپ ھامی زدند و گولھای سلاحان مذکورہ از جانب مد اللہ ظلہ گذر می کنند بعدہ جملہ شمشیر زھر آلودان ھنجوم کردہ بر تن مبارک می زدند ھیچ اثری نگشتی بعدہ شیر مستان وپلنگ زیان وبوزنھای درندان ویوزھای دوان رابنابر کارزار کردن باشارت مقاوت بہ سوی حضرت دوانیدن آنھا کردند چون درندان مذکورہ قریب حضرت گشتند پابوس کردیدہ بہ سوی پروردندان حملہ کردند و بعضی رئیسان از نجسیان رخی ساختند بہ مرگ القریب شدند و بعضی از آنھا معترف ولاتیش گشتند باخفی واکثر زمرہ نجسیان برین بود

[ص:۲۴]

کہ خدای ماازعبدھای خویش بعید شدہ است این کہ برویم باز بہ حضورش بہ صد نیاز عرض داریم بدین مضمون کہ یاخداوندی مایان راازقاتل اقتل عدوگشتہ می کنی واودین وتن مایان راخراب بی آب کنندہ است وحوالہ اش ساختہ چون قریب التیب آمد از تیب مذکورہ لکرھای آتشین بہ سوی ھوابران گشت چون یک ساعت بگذشت ونیز ایشان درپیش متعبدی خود نشستہ بودند بہ سرنگونی بامر الھی یک عدد ابرسیاہ پیدا گشت وبارش کردن گرفت چنان لکرھامذکور باریدہ شد کہ تن خیشان راوبدن نجسیان رامثل عریال یاوار غربال ساخت چون معذب گشتند فریاد برخواستند

و مطمع شفا صلح طلبند و دین محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اختیار کردند چون ایشان بر این حال بر آمدند پس مد اللہ ظلہ نعرہ بہ جذبہ کلمہ مبارک زدو تمامی معرکہ کافران کلمہ خواندہ مسلمان گشتند و مرید شدند و زنارھاکہ رشتہ بی فرمانیان را در کردن آویختہ کردہ باشند بگسختند و موذون آنھا

[ص:۲۵]

کہ نیم من گشت و بتان کہ در کفرستان بودند ھمون را خراب ساختند مگر درآن زمرہ یک تن سرکردہ و مشیر تدبیر ایشان بود نامش تیرت بود کہ مسئول گشت از حضرت مد اللہ ظلہ در ابواب مسایل شرعیہ و وحدانیہ حضرت من وعن را جواب باصواب فرمودند و ھندو مذکور بمجرد و مسموع شدن مسلم گشت و مرید شد و مد اللہ ظلہ از سبیل عنایت عظیم نامش دین محمد نھادند و تبرک خرقہ اجازت خلافت با او مرحمت فرمودند و بہ طریقہ سھروردیہ داخل کردند و تمامی زمرہ مسلمانان گشتند و بروشان دین حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مبرھن و قوی ساختند کہ درآن ملک معروف و مشھور اند کہ بعدہ سی صد ھزار خلیفہ میان دین محمد داشت صاحب ولایت و کشف کرامت الغرض چون میان مشار الیہ بہ وقت سفر کردن از جھان فانی بہ عالم جاودانی سخن آھستہ و نرم تر را بہ زبان لطیف می گفتندی

قطعہ

ظاھر و باطن نھان و آشکار

[ص:۲۶]

نیست غیر از وی خدای کامگار

دوستانی کہ بر سر بالین او بودند و گوش ھای خود را نبند د مشار الیہ می دارند این چہ می گفتندی کہ بشنویم

مثنوی

ھر کہ او عاشق نشد بر روی پیر

از خدا ھرگز نشد نعمت پذیر

نعمت حق در جمال پیر دان

مظھر جامع کمال پیر دان

گر توذات پیر خود کردی قبول

هم حق اندر ذاتش آمد هم رسول(صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم)

گر نبودی ذات او بعد از رسول(صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم)

دین احمد مرگ می کردی قبول

هرچه دارم از طفیل ذات او

نور من از شعلہ مشکات او

وچون یاران و مریدان شنیدند بقلم آوردند من بعد دیگر

قطعه

تار نیستم دریاد توزیستم

وگرمی میرم دریادمی میرم

چون بروز محشر خواهیم خواست

هم مستغرق نام تومی خواهم خواست

این بگفت وجان بہ جانان تسلیم کرد

القصه

چون علما و صلحا شامیان جهت امتحان مسئول گشتند حضرت بہ تعظیم و بہ تکریم ایشان راجواب بالصواب فرمودند از کل ابواب و زمره مذکوره معترف

[ص:۲۷]

و منسوب شدند به ولایت و کرامت و به علم ظاهری و صوری که جواب ایشان با نیک خطاب یافتند و اجابت پذیر گشتند بعده عذر خواه شدند از ابواب دریاب ملغات یعنی دریافتن علم معنویه که عارفان را به عرفان معروف و رموزات مکشوف و درآن مصروف باشند و از جزوی و کلی حروف که از حد ممکنات که بصفات ملتمس باشد و از پرتو مشکات صفاتی به ذات خویش موصوف اند چون زمره مذکوره ملتجی مسله موصوفه گشتند بهره مند و مشروف و در معنویه را به صدر صوریه خویش صدوف یافتند و علت علاقیه که به آن موصل مخذوف کردند یعنی کساف حجاب که در میان جهان تاب دارند بگسلانند و از عار عیاری اجتناب کردند و از کار اغیار رومتاب گشتند و از بار می خواری شراب اطراب خواهند و چون شوق الهی در وجود ایشان ورود

[ص:۲۸]

گردود در ذوق درآمد مگر حجابی که در دل ایشان نشسته بود و به گردن درویشان طوق فخر افگنده باشد و مد الله ظله ایشان را وصیت به طریق نصیحت فرمودند

بیت

تعلق حجاب است بی حاصلی

چو پیوندها به گسلی واصلی

و راه نما گشتند یعنی ای یاران سبیل معرفت مشاهده حق است و مشاهده حق از مجاهده میسر می شود

قطعه

ای گرفتاری وجود خویشتن

تا توانی لاف درویشی مزن

از صفات خود ندانی یک صفت

در صفات حق فروشی معرفت

چون ندانی دعویٰ عرفان مکن

خویش را بیھوده بی ایمان مکن

یعنی ھر کہ خود را زندہ بہ کثرت شھوت شھون او را در کفن لعنت پیچند و در زمین ندامت دفن کنند و ھر کہ خود را از شھوت باز دارد او را در کفن رحمت پیچیدہ کنند و بہ زمین سلامت مدفون نمایند و اھل محبت حق بہ ھیچ خیری شاد نشوند مگر در حال دیدار حق و اھل محبت حق را محبت حق پیدا

[ص:۲۹]

شود

قطعہ

چون بہ ذات حق تعالی چشم راز

پس ز کوری خویش را عارف مساز

چشم حق بین معرفت را آلست است

عارف عشق است عرفان حالت است

ناگھانت گر خلد خاری ز پا

گنبد افلاک سازی پر صدا

چون ز حق واقف نہ ای ای خود پسند

باری از دعویٰ باطل لب بہ بند

ور ترا دعویٰ است برھانش بیار

ور نہ داری حجت آخر شرمسار

مگر وقتی کہ از خلق عزلت و ھم تعلق کنج گیرند دوستان را دشمن انگارند و زبان خویش را چون بی زبانان سازند یعنی صم بکم عمی از تمامی علایقہ شوند آنگاہ بہ مقام حضور توانند رسید

بیت

لب بہ بند و گوش بند چشم بند

گر نہ بینی سر حق بر ما بخند

رباعی

گر عاشق دوستی بشب ھاش طلب

در خلوت عشق ای تنھاش طلب

گر می خواھی حضور نعمت ھر روز

آن جا کہ کس نباشد آنجاش طلب

یعنی محبت حق آن است کہ حق را دوست دارد

[ص:۳۰]

و آن چہ در دنیا و آخرت است آنھا دشمن دارد

قطعہ

چون شنید از مرد حق ان بالصواب

پس زبان بگشاد از بھر جواب

کہ اندرین مسجد بہ صد عجز و نیاز

زاھدان غرق است در بحر نماز

باز مرحمت کردہ فرمودند

بیت

ای برادر گر تو هستی حق شناس

نور عرفان راازین جا کن قیاس

همدرین بودند کہ از جناب این وهاب هاتف شد واز آن خطاب سرمدی یافت وگفت

بیت

در یاد تو هر روز چنان مدهوشم

صد تیغ گر زنند هم نخروشم

بیت

از تغیر باک باش جان من

ایمن از باد خزان بستان من

یعنی آن کس کہ عاشق حق است اگرچہ هر لحظہ سر او بہ برند باز سر دیگر پیدا می شود کہ اهل محبت رادل ساکن نشود مگر بہ چهار موضع

اول گوشہ خانہ کہ آنجا کسی ممانع ومزاحم نباشد

دوم در مسجد کہ آن مقام دوستان وعزلت گرفتگان است

سیوم گورستان کہ آن مقام عبرت پزیر است از کار معصیت

چهارم ان موضع کہ آن جا

[ص:۳۱]

خالی باشد وگزر هیچ کس آن جانباشد

چون جواب کلمات مسائل مذکوره شنید ند معترف به عرفان عالی جناب گشتند و بعده زمره مذبوره مسایل منطق که مقام مدقق بودند پرسیدن کردند جواب آنها بی قیاس فرمودند عالی جناب بی حساب در جذبه در آمد و رنگ چهره پر مهراش سرخ گشت بدیدن تجربه قلب علمایان به تفربه در آمد و در طلب علم معرفت راغب شد چون ذات سامی ایشان رامعقول گشته واز مسئول معذول شده دیدند نظر شفقت بر حال وحشت ایشان مرحمت فرمودند و قلب علم جویان مست لایعقل گشتند که طاقت فهم و فراست از دست ایشان گذشته مگر به جز ذکر الٰهی در دل درویشان مگر ذکر نمانده بعد از ساعت ها بهوش در آمدند و باز بعرض رسان گشتند

مثنوی

هادی گم گشتگان راه تار

مرهم ریش دل هر بی قرار

دستگیری بی سر و پایان توی

داروی هر درد را درمان توی

راهنمای فرقه آوارگان

[ص:۳۲]

چاره سازی زمره بی چارگان

وباز از جذبه خویش جرعه از جام ایزدی مایان راعطابه بخشی

بیت

ساقیا جام بده تا مست لایعقل شوم

شاید از غمهای دوران لحظه غافل شوم

وبا ارادت مزید مرید گشتند بعده زمره رابذیل منور درآوردند وهر همه صاحب درد الٰهی شدند بعده بقرب الحبیب سه سال مجاهده کردند بعد ازان طلب رخصت می طلبند ومرخص شدند بمع خود تبرک فیض آثار به سوی دیار خویش بردند چنانچه یک عدد جبه ودستار مد اللہ ظله که به مکان خود می دارند وبه هفتم روز یعنی روز آدینه خویشان ودیگران رامشاهده می کنانند

قطعه

گر تو داری دیده باریک بین

روز روشن در شب تاریک بین

گر تو مردی دیده معنی کشا

تا بصورت بنگری ذات خدا+

القصه

یک روزی سید میر عالم ابن الابن حاجی عبد الحلیم ولد سید علی خلف قطب الاقطاب جهان تاب خورشید الاصفیا

[ص:۳۳]

نور السموات معدن الاولیا مخدوم السادات کان العلم منبع البرکات گوهر الولایت والکرامات حضرت سیدنا مولانا شیر شاه سید جلال الدین حیدر کرار بخاری نور اللہ مرقده جلاله ازبرای امتحان به خدمت جان جهان بیآمد حضرت مد اللہ ظله پرسیدن فرمودیا برادر ازبرای چه تشریف فرموده ای از طریقه ادب خموش گشت وحضرت باز از سبیل شفقت توجه فرماگشتند ای خلیل ازچه سکونت پذیرگشته ای سید موصوف لب ادب بسته را بگشاد وعرض بالغرض به خدمت نهادیا حضرت که تو متعلم عالمیان ومفخر مایان ومغنی مستغاثان هستی قربانت شوم این که بنابر پابوسی وخاک لیسی آمده ام که آن ذات ستوده کاینات راحق تعالی بفضل صمیم خویش فایض البرکات کرده است هنوز من السوز را بانصیب غیرب بصبیب کن از فیض مآب کرامت انتساب مرحمت کن واز لطف عطیفه خویش

[ص:۳۴]

قلبم کثیفه راوظیفه کن تا از خوان الوان نعمت مشروفه مشرف شوم

بیت

حال درماندگی چسان جویم

نیک روشن تراچسان گویم

من بعد مدااله ظله رابسا لطف برسید و فرمودند بدین خط یااخی قرت عینی تو هم صاحب ولایت و مصاحب هدایت و مطالب عنایت هستی و من فقیر پوش سپاهی آمر الهی جوش وبزمره زندان قدرش می نوش هستیم و شمایان قلندر هوش رادوست ندارند و من در آن زمره آمیز گشته ایم و شما به طریقه شریعت حدیقه قائم الاقدام اند سید معزالیه بمجرد شنیدن کلمات قدسیه ضمیرش منیر گشت کمثل البدر تطهیر است که بتجرید نمی آید و نه بتقریر لسانی که کیفیت بیانی است و هر کساف زنگی که بر لطیف فوادش نشسته بود زدا کردند و هر حجاب غفلتی که درمیان جان جانان بوده باشد حضرت تمامی راانکشاف کند و فرمود یااخی شماراحوصله نیست که درمیان آخرین جهان هیچ مفاصله نیست

[ص:۳۵]

چون معزالیه مسموع گشت و مست بی هوش وپاکوبان پرچوش شد چون این حالت راهفته گذشت حضرت راز نهفته رابقلبش سرشار فرمودند و دست رحم بر سرش مالیدند و فرمودند یامعزالیه مدهوش رانوش وجوش رافروش به عبادت جان آفرین به جان کوش وبیزار باش از هر سروش واز ناگفتنی خموش باش واز ناشدنی هم گوش دار حضرت چون این مقالات رابسید موصوف به جای خود فهمانیدند و دست معزالیه راگرفته به جانب سرور کاینات سپردند بعد ازین حالت حواله شاه مومی الیه یک عدد مرقع و تسبیح خلافت واجازت بادشاهان عنایت فرمودند و گفتند ای نورالبصر بر طاعت کمر استطاعت بسته دار و بر سجاده شریعت مستقیم مانی و به عبادت یزدانی مشغول باش بعده سید موصوف تاج سرداری و باج کارداری و داوری به خدمت انور نذر داشت و حضرت

[ص:۳٦]

مدالله ظله این معاملات دنیاوی راعطا فرمودند بر برادر زاهد حقیقی خویش پس سید موصوف استعداد کرد به خدمت نور السموات و سراج الزمینات که دعوت بضاعت این نیاز مندرا از راه عنایت بی غایت قبول فرمایند حضرت فرمود قبول کرده ام دعوتت راپس سید موصوف عقد نکاح دختر خویش رابه ستاره مشتری درآورند من بعد حضرت عزم بالجزم جهت سیر به طرف مدینه منوره کردند

القصه

حضرت مد الله ظله چون از روضه منوره رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم مرخص شدند و در مکان شهر بصره رسیدند که در آن جا شیخ عالم الدین ابن الابن حضرت غوث الاغیاث مفسر الاحادث زبدت الکرامت عمدت الولایت رکن الاولیا سراج الاصفیا میراث الدین شیخ العالم حضرت غوث بهاوالدین قدس الله سره العزیز که صاحب ولایت وحاکم اقالیم عنایت است با ایشان حضرت مد الله ظله

[ص:۳۷]

ملاقات جسمانی و مسرت سمات زندگانی و فرخ زبانی و مقالات روحانی کردند و از راه و دلجوی به یک دیگر سخن آرای نمودند چون از جلیس انیس فارغ شدند و طعام گونا گون از مطبخ الوان شیخ معزالیه بکولا خواچه ها در آوردند و دست مبارک را به آفتابه سمی منقشی زرین در طشت بلورین که زرافشان بود دست مبارک در و بشویانند چون خادم کدوری از طعام الوان فرحت نظام برداشت و زیر طشت های مذکوره گسترانید و در طعام خویش هوضام آویخان بودند چون دست مبارک بطعام تبارک ملون ساختند انداز سه کرت یا مقدار چهار لقمه تناول فرمودند بعد ازان دست لطیف از طعام شریف برداشتند و هم دران شیخ معزالیه قریب نشسته بود از برای مگس رانی چون شیخ معاینه مد الله ظله دید در تعجب ماند که خوردن این ذات عالی صفات هیچ نیست که مقدار شر شاهی

[ص:۳۸]

نخورده بودند و چون شیخ متفکر شد از غلبه عصص برخواست و زمین خدمت به بوسید عرض داشت یا مخدوم العالم که تو کاشف اللوح والقلم هستی این چه سبب است که دست مبارک از خواچه نحیف تخفیف فرموده اند پس آنگه مد الله ظله به زبان شریف حقیقتش خفی از لفیف ابراز فرمودند یعنی یا اخی نور البصر از طعام خوشخام آن عزیز بوی لطیف از کثیف آمده است که اهل صاف راحیاف نیآید چون که روزشبان دل خود را به ذکر الٰهی مثل نداف می زدند که هر عیب در پنبه باشد بیرون سازند و قبح و حسن رامی شناسند و ترک مستحب از ایشان گاهی نخواهد گشت هذا تعجب است که در خانه آن عزیز ایمن نشانه یک دختر اختر به برج بلاغت رسیده است و همی ازین امر دست از طعام شریف برداشته ام که از حریفان شنیده ام که در آن خانه که دختر بالغ باشد

[ص:۳۹]

طعام خانه ایشان خوردن نشاید چون که در مذهب چهار یاری ناروا است

نشستن دختر بالغہ را۔ مگر بہ ضرورت طعام خوردن ایشان درست است، ناشناس و مسافر و مہمان را، و قول اول اصح است کہ فتویٰ بہ آن قول است۔ چون شیخ مذکور این مقالات موثر الآیات مسموع کرد، فریفتہ گشت بر سخن در عدن و منکحت دختر خود را با حضرت اختیار آورد، از وی یک پسر تولد شد نامش شیخ ابوالاسحاق داشتند کہ معروف و مشہور تر است در پرگنہ شہر مذکور خواجگان دین و دولت دو جھان در اقالیم ولایت سرمھان۔

بیت

من چہ گویم وصف صاحب خواجگان

مشتہر در تخت وفوق وظاہر نھان

و بعضی شیخ ابوالاسحاق را شیخ الاسلام نامند لھذا کہ در ایام صغیری ھفتاد تن کافران را بہ اسلام آوردہ بودند وھمہ عمر مبارک را در تقویٰ زھدی گداختہ بودند و تدریس مثل ادریس عم۔

[ص:۴۰]

بسا کردہ بودند تادم حیات ووفات شیخ مذبور بروطیرہ علیہ السلام مذکور شدہ بود و بہ وقت وفات خویش حولیہ را نصیحت ووصیت فرمودند

مثنوی

ای برادر خواب غفلت را گذار

یک زمان از خواب غفلت سر برار

چشمت از مستی کشا بیدار شو

لحظہ در جانب بیزار شو

رو تماشا کن کہ مردان خدا

می زند در کبر وحدت دست وپا

چون این بگفتند جان به جانان سپردند بتاریخ یازدهم ماه ذی الحج سن 809 یعنی هشت صد و نهم سال از هجرت علیه السلام گذشته بود

القصه

چون حضرت مدالله ظله در ولایت دهکن جهت سیر تشریف فرماگشتند و به یک ادان همان جا رسیدند و هم دران شهر مذکور سید شرف الدین که صاحب کرامت وعالم ربانی ساکن بودند و قبل از رسیدن مدالله ظله بشهر مذکور خدای تعالی بنور معرفت خویش شیخ مذکور رامعلوم گردانید که یا شیخ امروز دوست مابنابر

[ص:۴۱]

سیر به جانب شهر شامی آید زود برخیز و بر و برای استقبال آن عالی جلال پس شیخ بمجرد رسیدن هاتف الٰهی فی الحال دوید بی تحاشه که مثل مستان بادگران به طرف راه گذر آن عالی و دستگاه عوالی جاه معالی پناه پس سید مشار الیه مشرف شد و هم مریدان طالبان سید موصوف درپی پیر خود روان گشتند که دور از شهر رفته بودند مقدار هفت میل از میل خود و بر سر هر سبیل دست استاد و چشم انتظار بهر اطراف نگران گشته بودند و جهت پا بوسی و یافتن خوش بو گل فردوسی مگر سید موصوف قبل از طالبان و مریدان خود به خدمت انور مشرف گشته و اعزاز بالتکریم یافته بود و پس از پشت مبارک دست خود واژگون و سر فرو به پاخمون کرده می آمده بود چون مریدان صادقان احوال مشار الیه خویش بدین منوال دیدند هر همه خود را بالجذبه درپی تبارک انداختند و روی وریش خود را

[ص:۴۲]

بر پشت پامبارک مالیدند مدالله ظله از لطف عطف دست شفقت به ایشان لیسی کردند و فرمودند ای مسلمانان خوش هستید و خورم باشید و خورسند مانید بتایید حق تعالیٰ مسرورنا محصور بالفرح خواهید ماند

واز عبادت معبود خویش سر متابید همدرین حال به مکان سید الزمان رسیدند و بر آن جای مذکور آرام پذیر گشتند و من بعد ملاقات جسمانی از سید شکر لسانی عافیت جهان فانی و عاقبت جاودانی پرسیدند و سید الزمانی به خدمت محبوب رسید عافیت جهان فانی عرض داشت و کیفیت حمید عافیت جاودانی آن ذات فایض البرکات بهتر از مسکین خوشتر می دانند پس حضرت مدالله ظله دست سید موصوف گرفته به جای خوش هواخرامیدند و برین که یعنی بالادک بنشستند بعده سید موصوف به خدمت انور عرض داشت که یا مخدوم کونین از

[ص:۴۳]

اقدام خوش خرام مبارک ممتاز فرماجای مسکین رامسکن این نیاز مند هواناک بی انداز است از خاک اقدام بنواز واز مسکن خود سر فراز کن پس حضرت مد اللہ ظلہ موجب استعداد سید مشار الیہ بر آن مقام آرام زیر بام فرمودند چو لیس مقام مذکور درخت از هر اقسام بودند وهم دران نهر ها جاری از آب ذلال باشند و مرغ ها و طایر و طاؤس بی شمار و بی حصار باشند و اقسام درختان خوش علام نحوی است لرزان و شیشم و جاسیم و نغزک و نار جیل و زنجیل و بادام و سیب و انار ها و شختالون و لیمون و عریاص و درمیان ایشان نهر ها جاری از آب صاف گشته که تمام راحت می آید حضرت از سایه درختان خورسند و خورمناک گشته زیر سایه درختان نخلستان بوستان آرام فرمودند وهم با انیسان جلیسان خویش از خورسندی باغ فرحت دماغ می فرمایند که ای

[ص:۴۴]

یاران بشنوید ازین مقام بوی دار السلام می آید چون شب راهمان جاگذاردند عجایب وغرایب معایینه کردند نحوی است که از درختان ذکر الٰهی گهی بجهر جلی و گهی بقر آت قرآن حمید و فرقان مجید به ظهور انجامید و گاه ذکر خفی می شود چون مد اللہ ظلہ این معنی غرایب نمودند و عجایبات مشاهده کردند و به دل معنوی تصور نمودند و دانستند که این آیات ارواح حیات و عالم شهادت یعنی اولیاو اصفیا بر آن بودند پس حضرت مد اللہ ظلہ همان وقت مثل مرغ طاؤس گشته به سوی درختان اقدس نشان پرواز کردند چون به شاخ فرخ مساخ ورود کردند به همه روحانیان ملاقات روحانی مسرت جاودانی گشتند بجسم طاووس یزدانی چون از آن فارغ شدند و باز به جای نشست گاه خویش ورود فرمودند وردانورانی را بر صورت طلسم صفات جسمانی تن دار نمودند پس شب دم علی الصباح زد

[ص:۴۵]

و دامن گشاد و دیجوری خود را بر باد داد و هم تاریکی خود را به بیاض نیک نهاد به دل کرد یعنی روز گشت وقت نماز فجر پدید گشت شیخ معز الیه درآمد جهت خوانیدن نماز چون به جای آرام پذیر گاه مد اللہ ظلہ رسید خبر خود به خدمت انور عرض رسان گشت نحویست که یا قبلہ وقت بامداد شده است و هم نیاز مند بر درت استاده است با تعجیل قدم فرجام به مسجد اقدس خرامان دارد وقت نماز ضیق خواهد شد چون حضرت مد اللہ ظلہ بر سیدن خوش ندا آن طالب خدا از کهت بر پا مبارک گشتند به مسجد تبارک مدخل شدند بر مدعا خود و دیگر مردمان صف جماعت خلف خوش لقا کردند و هم پیر هدا و هر همه اقتدا بآن مقتدا کرده نماز خواندند چون از نماز فارغ گشتند هر یکی به درجه یقین به مصلّی دین به طریقه رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متین به مراقبه مکاشفه مشتغل گشتند بعضی در استغراق علویه و بعضی در استدراج مهتیه

[ص:۴۶]

و بعضی در استخلاص هویتہ و بعضی در استیلاق سریتہ و بعضی در استیلال محویتہ بودند و هم آن خوش لقا و مد اللہ ظلہ بر زانو تعبد مبارک تکیہ کردہ کلام می خواندند چون مد اللہ ظلہ از تلاوت فارغ گشتند مراقبہ مکاشفہ کردند چون حضرت سر مبارک را بر زانو تبارک تعبد فروهشتند حقیقت خفیتہ هر همہ دریافتند و هم چگونگی هر ولایت ادراک کردند پس ازآن حال سر فرخ سکال بر داشتند و خامش بر کنارہ نشستند چون زمرہ از آن حالت فارغ شدند بہ یک دیگر مضمون حقیقت هر ولایت حضرت بہ سوی مردان خدا نگران گشتندی و حقیقت ایشان مستمع شدندی چون آن خوش لقا از حالت و مقالت متعبدان مراقبیان فارغ گشت بہ خدمت انور متوجہ شد بقصد آنکہ یعنی آن ذات فایض البرکات درین چہ فرمایند پس حضرت مد اللہ ظلہ تصور خوش لقا را پنداشتند و تبسم فرمود

[ص:۴۷]

و آن راز خفی را باز جلی کردند یعنی نور الصاف کہ هر همہ بر حال خوش مقال خوشی درست اند مگر این فقیر کہ در شب عجایبات بی حصیر را مشاهدہ کردہ در ملک خویش و دیگر جای ندیدہ شد الا از سبب عزت و شان مکہ معظمہ و مدینہ منورہ و بیت المقدس اقدس بزرگ تر اند و لیکن این مقام عجب مقام است کہ حد بزرگی و ولایت ایشان ادا نتوانم کرد کہ زیارت بزرگان اولیا و اصفیا و مذاهب ادیان کردیم و دیدیم و از خوان الوان خوردیم و از قال مقال شنیدیم این کہ امشب حاصل کردہ ام از سبب شما پنداشتم شیخ خوش لقا عرض داشت یا مخدوم جان جهانا در این جا قطب الاقطاب حضرت سید جلال الدین قدس اللہ سرہ العزیز جد بزرگوار آن ذات سامی یک چلہ کشیدہ است بارشاد جد موصوف خود ازآن روزی جا منورہ گشتہ

[ص:۴۸]

و متبرک شدہ است چون حضرت این از شیخ خوش لقا مستمع کلمہ سبحان اللہ والحمد للہ فرمود و مست بی سرودست گشت و همدرین مردمان ساکنان تمامی ساکنان آن جای و حاضران انیس مست بی هوش شدند و از قلب ایشان ذکر الهی پیدا گشت و دیگر همہ خبرها از پرندان و روندان و درندان از هر اقسام مرغان کہ درآن ظلہ بودہ و رواب جانوران یعنی از انواع حیوانات سگ و خر و گاو و اسپ و غیرہ سرگردان شدہ بر زمین سر های خود می زدندی و ذکر خفی می کنندی چون شیخ خوش لقا مجاهدہ شاهی و مشاهدہ الهی را معاینہ کرد تمام معترف با عرفان و ایقان حضرت مد اللہ ظلہ منسوب گشت پس از حضرت وظیفہ سهروردی طلبداشت و بہ خدمت انور عرض نهاد حضرت مد اللہ ظلہ وظیفہ حنیفہ عطا فرمودند شیخ خوش و خورمناک شد بعد

[ص:۴۹]

بعد ازین شیخ عیال اطفال خود رابذیل زکی درآورد حضرت آدمان خانگی خوشلقا مرید خود کردند

من بعد شیخ دعوت عجوزه خود عرض داشت مد اللہ ظلہ دعوت شیخ معزالیہ قبول بی ملول فرمودند

سنت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار کردند وازان عصمت عفت پناہ شعور دست گاہ رفعت جاہ دام شدہ دو فرزند ارجمند تولد شدند

نامش شیخ کبیر الدین ودوم شیخ نصیر الدین لاولدہ

بیت

شیخ کبیر الدین عالم علم حق

بردہ اند در علم توحیدش سبق

شیخ نصیر الدین نائب دین رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

می رساند باخلق آئین رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

پس ازان ایام خجستہ مقام حضرت بمعہ قبلہ نظام خرام ارتسام بہ طرف وطن نسلیہ انصرام روان گشتند

چون خبر آمدن آن ذات مبارک اقدامی بہ برادران اقربا وخویشان فقرا ومریدان صادقان رسید وتمام معرکہ بمجرد رسیدن اعلام مسرت فجام زمرہ ببستہ دست بستہ

[ص:۵۰]

شدہ جہت استقبال آن حسین الخصال رفتند وبرکبر راہ مدت گشتند وپابوس شدند

من بعد تمام ھنجوم مذکور بہ سوی دیار وطن آثار روان گشتند

وبہ جای خود مدخل گشتند ودیگر مردمان شہر راازرسیدن مد اللہ ظلہ انبساط دست نشاط یافتند پی احتیاط یعنی درخانہ حج کردند ومثال ھذا نحوی است چنان کہ تشنہ چولستان آب زولال گلستان یابد یااز خفگی گرسنگی تمام اشتیاقی وبی ھوش گشتہ خسپیدہ باشد از پھلو خویش نان پختہ خورم لذت یابد یا خیری کہ پختہ باز یابد یا گنگ زبان یابد یا نابینا چشم روشنای یابد چسان خورم شود

یاصایم شهر رمضان راازماه شوال فرحت یابد گویامر دمان مشتاقان راازآن ذات فایض البرکات فرحت بی فرحت رسیده باشد

حضرت مدالله ظله مثل شهر هلال یزدانی از عرش ارغوانی نزول

[ص:۵۱]

درآن زمره فرمودوسایه پرتوخویش رابرزمین بیانی افگنده اند

ازین ممر ساکنان شهر مذکور خور سند وخوش دل گشتند وپیر قتال میخوانند گویاآن ذات سامی مقطع غم مردمان گشت

ازین جهت لقب مدالله ظله قتال در جهان مشتهر گشته

مبرهن است در فواید الاولیاهر کسی راسه هلاکت یامصیبت یامشکل غم دنیاوی یادینوی می رسدوهایل مدالله ظله راباسم قتال می خوانند مشکل ایشان همان وقت حل می گرددوبمقصد مرادفوادی خودمی رسند

القصه

خوداین مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم مرشد الملک والملک نظام الفلک والفلک مالک المدم حضرت مخدوم جهانیان جلال الدین دام برکاته جهت سیر دهلوی راه سران ورونق افزای گشتند

همین خبر بمدالله ظله رسید

حضرت بمجر درسیدن اطلاع مذکوره برپای مبارک شدندوبه خدمت پرنور

[ص:۵۲]

مشرف السرورگشتند بعد الساعت وفوربه خدمت طاهر الطهور صاحب الشعور عرض داشت باحضرت عالم این عاجز رابه پای رکاب آفتاب تبارک مهتاب خودفرماقبله عالم تبسم فرمودگفتند چرانه وابه طالب المولیٰ رااز هم رایت نفرة نمی پزیرد مگر آن نور الابصار قبل ازین شمابی شمار سفر سیر مظفر کرده اند هنوز سکونت فرمایندپس مدالله ظله عرض داشت

یاحضرت فیض کثرت اصل مسکین مسکن پی آن ذات سامی جھان نظامی نمی سر انجامد بلکہ خواھد از شوق کہ باقیہ عمر را با آن سر مدی گذارم و بہ خدمت مانم

بیت

دلم خواھد کہ باشم با تو ھم راز

مسازم دور از خود ای دلم ساز

پس از تلطف مژدہء کرم فرمودند چون حضرت مد اللہ ظلہ سخن در عدن از زبان گوھر فشان عیان ایمایافتند خورسند و خوش دل گشتند

باز بہ سوی جای خود رفتہ تیار شدہ بہ خدمت انور بیآمد چون جان جھان حضرت مد اللہ ظلہ را

[ص:۵۳]

تیار گشتہ و کمر اطاعت بستہ دیدند فرمودند با لتعجیل بر فیل فلان سواری فرمائید

پس مد اللہ ظلہ بفرمودن ستون الدین بار کاب جھان آفتاب راہ گران و رونق افزا گشتند

چون حضرت مخدومین شریفین بہ مقام کسی ارتسام و آرام انصرام پذیر شدند

آن مکان خوش نظام بود کہ در حوالیہ درختان سایہ دار وفور بودند و ھوا ناک بالسر ور چون حضر تین را مقام خوش آمد خواستند کہ خواب قیلوہ بشیر سایہ درختان بھشت نشان کنیم

پس حضرت خادم را فرمودند بر خیز کہ چھار پایہ را بشیر سایہ درختان بگستر

خادم مذکور استاد گشت و نعش را در جای خوش ھوا مذبور بگستر دو بر کنی جامھا علین گسترانید و زیر سر مبارک بالین زرین نھاد

پس آن عالی دستگاہ و آن معالی عزوجاہ بر عیش گاہ خواب بر بستر انبساط نشاط فرمودند

ھم دران فی النوم یک ساعت یادو آوان گشتہ بود کہ در آرام خوش نام بودند کہ مرغان درختان نشین مذکور منقار زنی

[ص:۵۴]

وبال زدنی به یک دیگر آغاز بی انداز نمودند سه خوردگان مرغ از چنگل چیره طایر بزرگان عایر وپر نایر شدند یعنی صوت الغیاث و آواز تفاس به التماس برخواستند و می گفتند

ای سه بر عرش چهارپایه خسبیده درخشان وای مهتاب بر کرسی نشینان تابان دربرج حجاب یمنی مخفی مباش ونور ماهر فراش سه شایق دیدار بر پرتو انوارش مبتلا گشتند ونقاب جلباب رابر روی مهتاب روش نمی خواهند بلکه بر ملا هم می طلبند ازین مر آواز بی انداز خواسته اند چنان که پروانه ها از یک دیگر بر شعله شمع آتشی می سوزند

هم مرغان از شوق دیدار آن مهتاب جهان از یک دیگر بر شاخ ها درختان پران ونشستند وخوردگان از چیره دست مرغان بزرگان بی حال انداختند بعضی هارا از پر زدنی ومنقار زنی بال وپر ها گشته زیر آن شده بر جایگاه آن عالی معالی پناهان افتند ذات سامی مد الله ظله از صوت وگندگی آنها بی ذوق گشتند ونظر جذبه بر فوق

[ص:۵۵]

فرمودند همگی مرغان بطوق بر تخت بر سر آمدند ودر فهم این داعی چنان آید سه مرغان از نگاه جلالیت لاوبالیة واز هیبت عالیه پرندگان واگشادند یعنی هر هم پرندگان سه بر شاخهای درخت بالا وزیر نشینان گشته بودند پس از اعلی بسمت نشیب سفلی بی پر شده وهم سرنگون به میدان زمین افتادند سه مثل حوت بی آب در تپیدن وچخیدن شدند از شوق حضرت جان جهان در سوزش آمده بودند

واز لسان بعضی کسان ساکن آنجا چنین مسموع شد سه از زبان گوهر فشان مد الله ظله روایت دارند سه به خدمت مخدوم آن ذات سامی خود ابراز ومبرین کردند

نحوی است سه مرغان مذکور از این حال خود سزا یافته اند سه بالا گفته شد

چون مخدوم العالم را از این حال مرغان پر شکستگان ایمار سید حضرت جان جهان از عرش به جذبه برجستند فرمودند

یا اخی نور الابصار چه کار کرده ای سه مرغان مساکینان را بدینسان ایذا رسانیده

حضرت مد الله ظله چون چنان شنیدند به خدمت انور به عجز وانکسار عرض داشت کرد

[ص:۵۶]

یاقبله جان جهان خواب مایان از چشمان انام تام پرنام رااضطراب و اذهاب کرده اند از نظام خورسندگی بی آرام ساخته اند و جامه هارا پراگنده نموده اند

ازین ممر فواد این عباد حق به جوش به جذبه فروش آمد و نعره بزد و دست برید زده ام تمامی مرغان نشستگان درخت مزکور به زمین افتاده اند از نتیجه خود یافته اند و آن صاحب لسان گوهر فشان رااز خط خفگی نخوانند و خاطر عاطر آرزدگی نفرمایند و کلام آشفتگی درحق من نفرمایند چون مخدوم العالم احوال من

کل المقال مسموع

در موج رحم و به اوج کرم آمده همه فردهارازوج ساختند به سوی خوج پرانیدند بالفوج و هم بابرادر خویش سرخ مزوج وانمودند و مبرهنی سخن در عدن بمد اللہ ظله بالقوج فرمودند

کان ذلک

یا اخی بی چارگان راایذارسانیده واز خدا حقیقی هیچ ملاحظه نکرده ای وبی فایده کشته ای

پس حضرت زبان مذمت کشید یعنی خامش فرمود من بعد

[ص:۵۷]

من بعد بنابر کنی مخلصی دوگانه کردند بالخصوص بجناب ذوالجلال لایزال متوجه گشتند

از انفعال بسا ملال نمودند به درگاه ایزد وهاب پس از جناب مجیب الدعوات خطاب اطراب یافتند و دومی بار دوگانه نماز شکرانه آغاز نمودند بجناب فیض فراز و درهر دور کعت ختم کلام اللہ ساختند

وبعده سجده نیاز سرنگون کرده به درگاه اللہ تعالی بی نیاز مناجات بی غایات وبی انداز کردند پس سرفرازی و خلعت ممتازی حاصل نمودند

چون مد اللہ ظله خفگی پر از دردگی از مخدوم العالم دیدند دل پژمردگی و قصد افسردگی از کوی چوگان بردگی کردند

خدای تعالی ازین حال مد اللہ ظله مخدوم جهان را خبر فرمودند پس آن گاه حضرت جان جهان مد اللہ ظله رارخصت کردن فرمود مد اللہ ظله عرض داشت

یاحضرت تحقیقلایق آن صدیق پای بوسی مبارک نیم

مخدوم العالم مرحمت فرمود

یااخی این سلیقه سفر وسیر کردنی نیست وطریقه سیر سیاران نمودنی چنان که

[ص:۵۸]

آن نور جھان ساختہ بودند

بابامراد از سیر کردنی نفع رسانی مردمان راونہ ایذادادنی است کہ

خیر الناس من ینفع الناس

ازین واسطه مانع شده ام کہ آن نور الزمان لایق نشستنی اند چون کہ آن صاحب محبوب ذوالجلال لایزال و مصاحب کون و مکان بالا قبال والغرور والجمال کہ ناز

آن تناز بہ جناب بی نیاز پسند بی انداز آمده است وھم آن صاحب ھرچه خواھد از جناب الصمد ھمان طور بہ الفور رسد بی حجت

کما قال اللہ تعالی اذاارادشیئاان یقول لہ کن فیکون

واین مسکین راازھیت جمال پیداساختہ است وھرچہ بر سر من مسکین بارونور دلم ھزار شکر آردیابر خیر مر خیر این مسکین کبریٰ بیزار باش از ھر آزاری ازآن کہ سالک راه ومحب

آنہ بدین خط سیر نکرده اند مگر بمسکینی واھل ولی گذرانیده اند ورفتہ اند

بیت

حریفان بال ھاخوردندورفتند

تھی خم خانھا کردندورفتند

پس مد اللہ ظلہ دست نیاز بستہ بہ خدمت انور استاد گشت بہ سخن طراز عرض داشت

[ص:۵۹]

به اعزازی مخدوم کونین من لاچار هستم از مستی آن کار هوشیار نیم واز مدهوشی جام خمار بی اختیارم واز بغتتاً به جذبه الهی از وجود من به حب آن ودود صال رشود آن صاحب همین حالت بر من هم جایز دارند و معاف از صدر صاف فرمایند مگر این عاجز موجب فرمودن آن ذات خجسته صفات آینده عمداً نخواهم کرد مگر این که از نظر فیض اثر عفو فرماو من گدایی رومبارک خود را از دیدار مژده آثار مهجور مدارند بلکه به خدمت مشرف فرمایند

ای کریم از لطف صمیم مگذار بلکه از کرم نعیم مکرم ساز چون مخدوم العالم کلام مبارک پیام مدالله ظله شنید تبسم فرمود و مصافحه و کنار کردند و تمام تسلی گرفتند بعد از ین عزم بالجزم به منزل کردند چون به شهر بیکانیر رسیدند و مسجد جامع از کسی پرسیدند کدام انام به همراه مخدومین گشت به سوی مسجد مذکوره روان شدند پس به مسجد اورش

[ص:٦٠]

مدخل گشتند و هم دران مسجد مقدسه امام حافظ قاری بسا علم خوانده

بود و دیگر بسی حافظ سامع بودند به وقت قرات در نمازی که خواندن

قرات اظهر باشد پس چون نماز شام آمد حافظ امام مذکور امامت کرد

وهمه مردمان و مسلمانان وزمره علمایان وصلحایان وعابدان وحاجیان وزاهدان

وسالکان وحافظان وهمه اناس اقتدا باو نکرده بود

چون کن امام درر کوع رفت ورکوع کرد تصورات خیال باطلیه در ضمیر

بی منیرش برخواستند نحویست که فرداروز آدینه است که بادشاه خواهد آمد

وخیر از ظل الله بخواهم رجا است که بمجرد سوال کردن یک دهنی چاه امداد به من

خواهد ساخت چون حضرتین تصورات باطلیه بطال به علم کرد کارپند اشتند

نماز را فاسد کردند و بسر خواز سر باز آغاز نماز گذارند چون حافظ

[ص:٦١]

حافظ از امامت فارغ گشت و پشت بہ سوی قبلہ مومنان کرد و روی

خود متوجہ جماعت نھاد و مخدومین را نماز مجرد گزرانیده دید در تپش و ابرو

پر چین کرد و تمام ترس روگشت و تلخ گو از سبب تنہای نماز گزاردن و مذمت ساختند و باز پرسیدن کرد او شان از چہ ممر نماز بسر خود خوانده باشند و جماعت امام ترک داده اند ھمدرین مخدوم العالم کاشف اللوح

والقلم فرمود شما بجا گفتہ اید مگر امام شمایان اقتدا نماز خود بہ سوی خیری از بادشاہ کرده باشد ازین وجہ مایان بسر خود نماز کن بی نیاز خوانده ایم چون حافظ قاری درعدن از لسان گوھر فشان مسمع گشت تمام عصہ ناک و غضب ناک و در تلخ گوی چابک و چالاک شد و ھم از غرض گوی کلام عنال در حق مخدومین سر انجام متکلم شدند گفتند کہ شمایان خلاف گفتہ اند چون کہ نماز با جماعت گذاردن سنت موکده است الا با شرایط و معنی

[ص:٦٢]

وھم اگر شما از علم باطنی حقیقی الدقایق خبر می دارنید بہ چشم ظاھری مایان را بنما کہ بر آن عمل کرده آید پس حضرت ایشان را جواب بتایید حق بالصواب فرمود

بیت

چون بیاری طھارت ظاھر

باطنت نیز حق کند طاھر

ھمدرین امام مذکور گفت

اینجا مراد ظاھری از شرایط و ارکان جماعت نہ ابھام معنوی است چون حضرت مخدوم العالم کلامش بی فایده شنید عذر خواستند یا حافظ این عذر کہ کرده بودیم از سبب غفلت عشق و نہ از غلبہ دخل فسق و ھم شما عقل می دارد کہ عذر گیران را تقصیر قلیل و کثیر عفو فرما و وجہ نماز تنہای خواندن این است کہ مایان مسافر و بر مسافران نماز با جماعت چسان درستخواھد شد کہ از علما مستمع گشتہ ایم کہ نماز دوگانہ از فرض مسافر باید خواند پس

اکنون همان حکایت مایان شریعت رسول الله صلعم پاک آمد چون که مایان نیز متاخر هستیم وهم نماز بر مایان دوگانه است پس ازین واسطه از اقتدا تو

[ص:٦٣]

باز شده ایم واگر اقتدا به تو کرده بودیم پس متابعت کردن شما بر مایان واجب خواهد شد و ما از گرانی منزل درمانده ایم ازین جهت از جماعت شما باز گشته ایم چون مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم این کلمات به پیش علمایان گفتند و علما و حافظ زمره بحث بستند به طور جدل ساختن و تمام درپی مخدومین گشت چون حضرتین را تمام تنگ ساختند پس مد الله ظله را از خفی جاهل حافظ را ابراز نمودند و علمایان را جواب بالصواب فرمودند نحو سیت هذا امام قاری جاهل ولا یجوز امامت چون که نماز مردمان خلف را فاسد می ساخت وخود تصورات باطلیه را درپی خیر و اشیا نفسانی دخل می دارد به وقت امامت چون که مایان اقتدا به امام قاری شما کرده بودیم بمجرد امام شدن تصور اسپ و تفکر بجناب دهن چاه نمود که از صوبه بادشاه خواهم گرفت چون امام مذکور کره این خیال فاسد

[ص:٦٤]

و مراد باطل مقاصد بست مایان همان وقت اقتدا کن نیت نماز شکسته کردیم و باز نماز بسر خود گزرانیدیم با لجماعت علما مقبلان نماز گذاردن بحضور دل است یا بخیل حور و قصور پس تمامی زمره مذکور کلام خجسته پیام را شنیدند بالفعل به خوش مقال پا بست و زبان بکم و گوش صم و چشم اعمی گشت چون حضرت حال ایشان بدین سان نوال دید حدیث شریف فرمود

لا یجوز الصلواه الا بحضور القلب

پس ازین حال و مقال حافظ مذکور معترف به ولایت و مقرب تصور باطل خویش گشت الا فی البطن یعنی به طور باطنیه وهم به دل خود پنداشت اگر به ولایت مخدومین مقر شوم پس از روی مردم و جماعت و بادشاه شرمسار و خجل خوار هم شد پس برخواست از زمره مجالس انیس بمعذرت درد سر و اسهل چون علمایان چالسین چنین حال حافظ را دیدند متحیر گشتند به عرفان

[ص:٦٥]

صراف جهان متصرف گشتند و حافظ قاری به جهت خوانیدن نماز ها باز نیآمد و هم نایب موذن خود را به جای خود خواند چون موذن به خانه اش رفت و مقابل گشت و مرحبا گفت پس حافظ تعلیم کرد موذن را در باب مسافران نحویست که یا موذن مردم هند دزد اند و پوش مسافری پوشیده در مسجد مرآیند چون وقت یابند کار خود گیرند مصلحتم نگهداری

بیت

هلا تا نه دزدند رخت و متاع

ندزدند کالات شوی اتباع

پس حافظ مذکور نایب خود را در تعلیم پخته ساخت و رخصت داد چون موذن مذبور به مسجد مقدسه مجلوسه خویش بیآمد و موجب گفته او در پی مسافران گشت

کمثل القلب المجذوب بالغضبه

یعنی

سگ دیوانه وار شده دهن به دندان تیز کشاد غوغا کرد و دهن می زند و دیگر مسافران مردمان راسه در آن مسجد بودند ایشان را یک نیم پا

[ص:٦٦]

آردماش داده از در مقدسه رهاند چون یک پاس از شب گذشت به خدمت حضرتین بیآمد و گفت یا اهل سلوک شما هم بروید که بنده را حکم چنان صادر شده

حضرت فرمود از کدام شما را رسیده است

سگ لعین گفت از حافظ صاحب

پس برین حضرت تلافی کرده و از راه لطف کافر فرموده یعنی ای موذن بانگ خدا از عهده رسول الله صلعم باز کن و شرم دار که چسان در باب مسافران فرموده اند و هم ما یان از زمره مسافران هستیم و باشیم واین که شما را لطف و کرم درویش است پس موذن گفت شما مسافرین است

حضرت فرمودما مسافر ایم وشما برای راندن مسافران آمده اند و مستعد استادگشته موزن باز گفت زود تر برخیز باز حضرت فرمود یا اخر به بین ما یان مسافریم و کجا می رویم که به جز ذات باری تعالی هیچ وسیله حقیقی نداریم و جز یه سایه دار بغیر کرد گار دگر آمرز گار ندانیم وهنوز وقت ضق و تاریک شب است وراه

[ص:٦٧]

وراه شهر تنگ باریک و ابر سحاب سیاه پر باران یا شدید است و کوچه ها از گلخن و کلا به جریک گشته باش و ما یان را حکم بیرون از چه نوع می کنی و موذن مالحان عاجزی و تضرع وزاری نمود و گفت یا حضرتین از ین واسطه آن صاحبان راشب گذاردن حافظ نمی دهد از سبب شر مساری که تمام گستاخی وشوخی در خدمت آن صاحبین ساخته بود و دیگر مردم را از جهت دزدی که بسا کسان به طور مسافر از سهند و هند آمده و درین مکان اقدس نشان ماندند و وقت بشب خیر اشیا حافظان دزدیده رفته و گریخته می روند وهم خیر اشیا من بی نوارابی شمار تاراج کرده اند حضرت مخدوم العالم فرمود یا اخی درماندن وشب گذاردن این فقیر خیر اشیا شما قدر دام دانه برود یا کسی دزداند انشاالله تعالی این فقیر ادا تواند ساخت وهمدرین بودیند که یکی حافظ اعمی مرسوه حافظ قاری مذکور

[ص:٦٨]

تند رو گشته به سخت ولی بیآمد و گفت موذنا اگر ایشان را اجازت جای مسکنت وهی یعنی این که شب گذاردن سر بسر دشمنی به خود می کنی وهذا نام سرور دزدان است یعنی سر کرده المعروف جاسوس خوانند و فریفته جهان و مکاره کسان است چون حضرتین کلام اعمی خدام بر ملابی خلام مسموع گشتنند متحیر شدند وجواب به طور عجز صواب بر سم انتساب اعمی دل مذکور رادادند چنانچه یا حافظ اگر امشب چیزی شما غصب شود و یا کسی ذهب کند بامر الله تعالی مثل واجب الادا ولازم الوفا توانم کرد اعمی گفت شما از کجا مر آرد که جهت آرد شم در مسجد ان شا بندندی و نیز خود گویندی که ما مسافر هستیم و غریب حال خسته ایم و گذارش مر نمایندی پس اعتماد بر کلام شمایان نیست وهم اگر دولتمند بودی به جای متعلقان بادشاه زمان دام ملکه و عزازه و یا به جای امیر ان و یا به جای نان پنیر حلوای

[ص:٦٩]

حلوایان سکونت کرده بودند اکنون که به مقام مسجد معلی درآمدند بنابر نان خوردن و چیزی درزیدن کیفیت شمایان از حقیقت لسانت مفهوم گشت وهنوز افضل ترپنداشتیم که شما محض از برای تاراج مال غریبان و پارچه ها نابینان آمده اند یعنی درزیدن مساکین آهنگ بسته اند و از خدا واوند نمی

ترسند خیریت اگر شما هم بر این کمر بسته اند دیگر مردمان درین شهر بسا دولت مند سه شمار مال خود را نمی دانند برویدآنھا را بتاراج آرید پس چون این حکایت مقابل مخدومین اظھار ساخت مد اللہ ظلہ را ازان حکایت غصہ آمد

چنان کہ حسبہ مبارک سرخ و بلرزید ورخ فرخ لعل شد و از چشمان نور فشان شعلہ ھا نورانی می تابید یعنی مثل لھب شمع از چشمان مبارک بالا گشت و بیرون مر آید سہ آن را در استعمال ھندیان زبان گویند کمال پر توی است نور یزدانی چنان کہ بر موسی کلیم اللہ صلوات اللہ علی نبینا وارد شدہ است

[ص:۷۰]

سہ از پر تو نور سبحانی کوہ عظیم سوختہ گشت سہ قصہ کن در افواہ عالم مشتھر است و دیگر مردم بر آن پر تو مانند پروانہ بر شعلہ ھا مذکورہ سوختہ شوند وخود را از شوق فوق می سوزانند چون این حال مد اللہ ظلہ را حضرت مخدوم العالم معاینہ فرمودند نصیحت فرمودن کردسہ یا اخی نور الصاف جوش را بفروش و بہ غصہ مکوش و این سہ گفتہ است بہ پوش و این کم بخت ونگون عقل قبل ازین بہ زیر قھر خداوند است سہ خَتَمَ اللّٰہُ عَلٰی قُلُوۡبِھِمۡ وَ عَلٰی سَمۡعِھِمۡ ؕ-وَ عَلٰۤی اَبۡصَارِھِمۡ غِشَاوَۃٌ ۫-وَّ لَھُمۡ عَذَابٌ

چون مد اللہ ظلہ سخن درعدن از زبان گوھر فشان مسموع گشت خاموش شد و نیز حافظ مذکور بشنید و تمام غصہ ناک گشت از

[ص:۷۱]

سبب خواندن ابلھی دل تنگ شد و سینہ سنگ کرد و دست در جنگ فراز داشت و آن چھرہ زنگ حضرتین را از آستین مبارک مخزیدہ استانید و گفت

بر و ازین جا باز مخدالعالم از سبیل عجز فرمود حافظ بھوش باش و پر جوش مباش سہ این چنین غضب بی سبب بر مسافران می شوی و از استکبار فانی فخر ناک مباش چون سہ دل مسافران نرم باشد از سبب بی وطنی و شما وطن دار ھستی پس خیر وطن داران کرم باشد و مالکان را برای غریبان لطف و رحم باید و شما سلیقہ جور و جبر بستہ اند و شیوہ تلخ گوی و ترش روی می نمای حافظ گفت

بس بس ما خواندہ ایم و دانستہ ایم و دیدہ ایم و شنیدہ ایم شما مارا عقل مدہ سہ حاجت تعلیم شما نمی دارم سابق از گفتن شما آموزیدہ ام چون مخدوم العالم گفتہ نالایق از بدروو زشت خو شنید ند صبر کردند و ھمان وقت اسباب

[ص:۷۲]

از آن جابر داشتند وبر خاستند وبه سوی صحر اروان گشتند وراه مرغ زار گرفتند چون از شهر بیرون آمدند ویک دک ریگ در ریگستان بنظر مر آیند و دک مذکور دور از شهر مذبور مقدار جهل اقدام اشتر رهوار بود

پس مخدومین شریفین بآن دک رسیدند وبه کناره دک مسطور تکیه کردند وبه زیر ظل او نشستند وسکونت پزیر گشتند وبعد از ساعت چادر خویش را فرش نمودند وآن جلباب مآب کمثل حباب بر اراضی کناب گشت ودیگر نقاب راخیمه خضاب نمایند وطناب وی از عمامه عجاب ساختند وپس درون مقام عظام آرام پزیر شدند واز نم بارش طاقت نفوض وی نمانده ویک نم بارش باران بامر الله تعالی از ارزانی گران گشت یعنی از سراپرده اندرون داخلت نمی شود بعد از ساعتها بارش باران کرم از باریدن نرم ماند پس درین اوان مخدوم الزمان وصاحب علم دور کعت

[ص:۷۳]

نماز نفل شکرانه به درگاه ایزد سبحانه گذاردند ودر سجده نماز نیاز از حدبی انداز نمودند ودست اجابت فراز کردند ومناجات نمودند بعد از جناب ایزدوهاب نعمت حلیم بر طبق عظیم از کرم صمیم به عنایت کریم ورود یافتند به صحابت موکلان روی وصول آوردند چون فرشتگان به خدمت مدالله ظلهما طعام گوناگون به صحابت خویش آوردند وهم یک آوند سبوپر آب زلال پر حلاوت وهم دو آفتابه زرین جهت آب دست حضرتین آوردند چون حضرتین مخدومین آهنگ غسل البدین فرمودند فرشتگان به جولانگی برجستند ودست مبارکان راباب تبارک شستانیدند چون

یدالکرامین

راغسل فرمودند برخوان الوان دست مبارک را آویختند از طعام خوش هضام لقمه به کام رسانیدند یعنی تناول فرمودند پس ازان فراغت یافتند و باقیه نعمت زاسیه رابر داشتند یعنی پس خورده راجهت اعمی چشم ودل تنگ پورخش حضرت مخدوم العالم

[ص:۷۴]

برداشته به طرف شهر مذبور روان گشتند چون به مسجد اقدس رسیدند بر در مسجد مصلیٰ استادند وحافظ راخواندند کور چشم به یک خواندن جواب بالتعجیل داد وبیآمد چون حضرت دید مرحبا گفت وقریب گشت وپرسید از برای چه خوانده بگو

حضرت فرمود چیزی بخوری گفت آری

پس مخدوم آن فضله عطا فرمود حافظ بگرفت همان دم وهمان قدم لقمه بخورد وحلاوت نعمت به کام مذالت رسید متحیر گشت واز نام وعرف آن ذات گرامی خجسته نامی پرسان شدند بعد مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم گفت اصل ونسل مایان ازچه می پرسی وجام طعام از دست غلطید وخود

به اقدام مبارک افتاد و دیوان ایوان آفتان کیوان گشت که نام فرجام عیان فرمایند تا مسمی شنوم وشناسم حضرت فرمود فقیربی کس وامیربی هوش واسیربی نفس مگر به بوی جانان چون مگس وعشق حرص چون کرگس ونام حقیر کمثل صوت الجرس چون کور چشم بر خشم کلمات قدسیات را

[ص:۷۵]

مستمع گشت از دونگی پنداشت که این فقیر نیند بلکه کیمیا گر اند یاهیمیا گر یاسیمیا گر اند برخیزم بروم که بکمیا گری ایشان رامفتون خویش سازم یا بکسی حیله ایشان رامجنون خواهم ساخت و بکدام ریو کمند برزق دم ایشان اسیر توانم کرد چون این گره خام خیال آن بطال بست وهمان وقت برجست وبه خدمت انور رفت چون رسید متحیر تمام گشت نحوی آرزو کرد که حضرت رااسم الله گفت که بنام ایزدی برجای مسکین بیایید حضرت بگفت کور چشم پر خشم برجای بیآمد وحافظ مذکور تلافی زیاد از حد کرد

چون مخدومین برچهارپای خقتند پس حافظ در دل تخم خیال بدکاشت وامید ثمره زبد ساخت چون تفکر بد از بطالی بر دلش نشست پس بحضور فیض گنجور بیآمد عذر خواست ودر پای مبارک افتاد تضرع کرد وانکساری خود دوانید می گفت حضرتا

من نشاسم که شمانیک دانازمانه اند

[ص:۷۶]

ومن که نابیناهستم لابد که آن صاحب بر من خاطر را آزرده کرده باشد ثمره ملتجی من همین است که بازگرانی خاطر وخشمانی ضمیر عاطر نتوانم برداشت وازین فاطر پشیمانی یافتم مگر آن صاحب لطیف المزاج واعتدال الوهاج اند لازم که از روی مکرمت کریم الخصال نمی اند وسبب صادر این عمل کمثل دخل است از حول راهزنان واز بیم دزدان وخوف تاراجگان واز سهم ظلمان واز عقاب عقاربان وهم از عتاب مالکان که خطاب ازان به من خطاصادر شود واهل تضرع گشت وگفت

بیت

زحول رهزنان بی هوش گشتم

به خدمت صاحبان پرجوش گفتم

که برقال مرا عفوت نکاهید

کزین حال زوال آمد بہ بختم

اگر بد بار بخت من نباشد

کہ حل بشناختم از سر نخستم

چون حاکی از پناکی گشت مخدومین راخشمناکی از فواد زاکی برفت پس سرمایہ کونین وسرپایہ دارین رارحم صمیم اتم بر حال ندم

[ص:۷۷]

وی کرم آمد کرم فرماگشتند وبیان از لسان گوهر فشان نحوی درباره وی فرمودند

بیت

حافظا از کور چشمی جنگ با من کرده

خشمناکی بامسافربی درنگ آورده

حافظ بگریست آه وزار کردهمدرین مخدوم العالم راشفقت بر حال نزار وی جالب آمد ومی فرمودند

بیت

هرچہ از تو بامن آید عفو کردم بهر دوست

این کم جان حاضرم گرافگنی سر مغز پوست

چون حافظ کلمات قدسیہ رامسمع گشت تمام لجاج شد وطلب اعلاج درشت کہ معلل مزاج رابالفتح شفاادویہ شفاعطابی خطافرمایند کہ تنقیہ اخراج رامستفید کرده وطریق انکساری از روی شرمساری گرفت وعرض داشت صاحب این تقصیر از قلیل تاکثیر از من بوقوع آمده لایق نفیر گشتہ بلکہ لایق حصیر ام از برای قادر قدیر عدم لیاقت حقیر راتمامی جرم صغیر من الکبیر از نظر چشمہ مواثیر عفو فرمایند چون کہ کور از نور آفتاب و مهتاب محروم است منی را

[ص:۷۸]

همان گیر وما از سبب کور چشمی روز روشن وشب تاریک رابرابر می دانم اگر روز روشن باش از مژده مبر هنی نگویم به ویاشب تاریک باش باز نگویم این چه

بیت

ندانم شب رادیجور سخنی

ندانستم ضیاروز از چه هستی

چون بدین حالت شادی وغمنا کی مایان رابرابر است پس آن ذات عالی صفات را به چه طور شناسم که پرتوی ندیدم آفتاب ونه شعله نورش بر من اثر کردی سه چشم از رسیدن نوروی روشن خواهد گشت مگر از سوزش آفتاب مفهوم می شود وبعضی تعلق بچشم وبعضی را تعلق بگوش است چنان که خداتعالی خبر کرده است درباب چشمان روشن

یاایھاالّذینَ آمنُو فاعْتَبِرُوایٰ آاُولِی الاَبْصَار

نه درشان کورچشمان فرموده است موافق بیت واثق حال

بیت

ترادیدیم یوسفؑ راشنیده

شنیده کی بودمانند دیده

پس حافظ اخکر از حکایت نی فکر شکر غفر طلب داشت وسخون از کان فنون به لسان قلمون سفت

[ص:۷۹]

یعنی گفت وهم مخدوم العالم چه مدظله رابسار حم آمد وکرم فرمودند بر گفتار اظهاروی ونه باطوار آشکارش وچون حافظ مدالله ظله راجامش دیده و لطف کشیده من بعد تلافی مکاره آغاز بی انداز کردنحوی است یاحضرت از نور خود من بی وارامنور ساز ومن نه عارف راازمعرفت حقیقت خویش معرف فرمانید چون تضرع وزاری آن نابکار دیدند از راه لطف کرم نوازی کردند وفرمودند برو یاحافظ مابیایم گفت یاحضرت بھمراه این گدابی دستگاه از بھر خدابروید حضرت مخدوم العالم بگفته اش هم رفیق اشفق گشتند وبرجای وی رفتند چون به مسجد مقدسه مذکوره درآمدند حافظ مخدومین

رااندرون خون جای داد و گفت بجخشید سہ مشت ھامی زنم تا از زدنی مشت ھا ثمرہ ثواب یابم حضرت از لسان گو ھر فشان فرمود بر شما ھیچ تکلیف نیست

بیت

راہ لطف این است ازین کار مگو

از تکلف عیش من ایمن بشو

آن غدار

[ص:۸۰]

ھر گز از دام ریو سر بر دن نکر د وزاری بر اور راو گفت رد دعوت می کنند درین ریو نھال کن بلبل خصال سکوت فرمود پس مرید بر تر دد خود چابک و چالاک گشت وبر تن مبارک حضرت آن کھتر سوزن زنی بھتر پنداشت پس شنگ شدہ بر پلنگ حضرت مثل پلنگ ژیان نشست و دست کف از سوز نھای دک بر کردہ بر تن مبارک مھتر بزد واز زخم سوزن ھا جان نور سرشتہ رسن فرشتہ سربال ساخت وبہ دردرشتہ گستہ نمود سہ ساعت بمشت زنی بگذاشت وھم از جسہ مبارک دم عصہ بر نیآمد وھم حضرت از درد و آہ کرم نرم بر نیاورد پس کور از کند ذھنی بمجرد رسیدن روی سوز نھا بہ مرگ رسیدہ باش واین خیال از سبب ضلالت چند اشتمال بود وباز از امتحان مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم سہ گفت یا حضرت سہ آن ذات خجستہ آیات بہ پھلو جیب خسبند تا مشت زنی آن جا کنم رد

[ص:۸۱]

جواب حافظ رابالصواب فرمودند حافظا چنانچہ مرخر باشی پس گفت می زنم حضرت فرمود چرا نہ سہ

الغمام والمغموم فھو مغفور

چون مرتد نصیحت مسموع بزور ھا مشت می زد چنان زد سہ روی سوزن ھا کج شد باز آن فریب ساز عرض داشت یا حضرتا اگر اجازت باش آن صاحب رامشت زنی کنم مخدوم العالم از زبان گو ھر فشان فرمود حافظا این سہ بر مسکین لطف مشت زنی ھا کردہ باشند بسا عنایت نمودہ از این کہ محض لطف شما است سہ عزم مشت زنی آن صاحب نکنی چون نگہ آن صاحب مطالب کون است سہ طبع شریف ایشان بسا لطیف است وبدن

این مسکین شدن کثیف است ازین جهت ممانعت میخایم همدرین حافظ عرض داشت که یا حضرت تا دلم نخوی نی خواهد که نفع ثواب ازآن عالی جناب خواهم گرفت حضرت فرمود یا حافظ ازین عزم بر جرم جرم خواهی یافت وهم ازین ثمره

[ص:۸۲]

نتیجه نیک نمی خواهی خورد من بعد آن فریبنی از پلنگ حضرت بی درنگ خاست وبر پلنگ حضرت مد الله ظله شنگ شد و سوزنی در چنگ که داشته بود در پهنای دست پنهان ساخت و عرض رسان گشت یعنی بزنم مد الله ظله فرمود اگر

منک لا اخبرنی

یعنی همین شفقت شما است را مر انزنی چراسه اعضا من مشت زنی نخواهند زیر آن که طاقت نمی دارند باز آن دغا باز عرض داشت یا حضرت اگر دعوت میوه دهند پس مد الله ظله درین حکایت پر عنایت گشتند پس ازان حافظ کمر استطاعت بر گمراهی بسته وپافشر دگشته و به دست سوزن کرد گرد چون آن زشت خوی قصد مشت زنی کرد و بزد بر تن مبارک بس ایذا رسید و بدن مبارک حضرت در جلالیت در آمد و نگاه از هیبت اشتباع کردند و بروی مرتد ایه انداختند و جگروی لخت لخت گشت وخون از دهان وی برون روان شد پس

[ص:۸۳]

ازان بی هوش گشته بر زمین افتاد و بمرد چون مخدوم العالم معاینه کردند فرمودند یا اخی نور الصاف چه کار کرده اند به بین که تن و بدن مسکین را جهت زرز نگال مثل غربال ساخته است و شما برسیدن سوزن ها بر بدن مبار بد سکال را به یک نظر جالیت خراب و مرده ساخته اند اینکه مسکین قبل ازین مرتد ایه رافهمانیده که ای بدبخت آن صاحب راهر گز مشت زنی نخواهی رد و آن رهزن از مشت زنی نماند پس نتیجه نیک نیافت و گفت درویش را فراموش کرد یعنی پس پشت انداخت و شما را مشت زنی کرد جزای ثمره عمل تبره سزا یافت پس ازین حالت مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم حضرت مخدوم جهانیان قدس الله سرهم دوگانه نفل نماز آغاز فرمودند و درین نماز عجز مناجات بی انداز و بی غایات ناز ساختند من بعد آنحضرت قدس الله سرهم را از جناب کبریا

[ص:۸۴]

ندا آمد ای سید یاهر آنچه می خواهی می کنم و می خواهم ساخت پس قدس الله سره هم دست انابر داشت و می خواست یا ایزد منانا همین خواستم از جناب که اینکس را از فضلک مثل دیگران زندگان خواست فرمانید جناب کبریا دعا حضرت را اجابت فرمودند و زنده کردانید پس ازان حضرت

قدس اللہ سرھم مدظلہ را بخگی اجازت فرمودند کہ یانور الابصور برویدبہ طرف مکان ماوای نشان خود کہ جھت سفر کردن دل نرم باید و پا کرم و نہ طبع رزم و جلالیت برم من از آن حالت مد اللہ ظلہ پابوس حضرت قدس سرھم شدہ از آنجابسحت ایمان آشیان روانہ شدند

الالابد

رفتند مگر بہ وقت روانگی خود از رسوخ یگانگی بہ درگاہ محبوب الٰھی عرض داشتند کہ مبادا گیتی ناھنجار آن ذات فایض البرکات را بگرد نورد انگارد یعنی آن صاحب کونین و مصاحب دارین را کسی مشکل

منفعل و مذل

نماید این

[ص:۸۵]

این نیاز مند را از روی تلطف باد آوردی ضرور فرمایند مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم از کلمات دل خواھی مد اللہ ظلہ تبسم فرمود و گفتند بھتر یا حضرت پیر مھتر پس مد اللہ ظلہ بہ طرف اوچہ متبرکہ تشریف فرما شدند و ھم مخدوم العالم قدس اللہ سرہ ھم بشھر دھلی رسیدند ھمان روز جمعہ بود پس حضرت قدس اللہ سرھم جھت نماز جمعہ گذاردن مسجد جامع پرسیدن کرد بعدہ حضرت قدس اللہ سرھم بگفتہ مردم آن جای متوجہ سوی مسجد معلی مذکورہ گشتند و امام را در خطبہ خوانی یافتند پس سامع شدند چون امام مذکور بعد از انفراغ خطبہ متوجہ قبلہ قدسیہ گشت ھم قدس اللہ سرھم اقتدا باوی کردند مگر نظر حضرت بہ وقت تکبیر گفتن بر محراب مسجد قدسیہ افتاد پس حضرت در تشخیص محراب گشتند قدس اللہ سرہ را بنظری معنوی بخوبی آمد کہ روی محراب مسجد قدسیہ از روی قبلہ معلی کردہ است چون امام بر کوع

[ص:۸۶]

رفت حضرت قدس اللہ سرھم از صف بیرون آمد و بر گوشہ مسجد مذکورہ نماز تنھا گذاردند یعنی بسر خود ادا کردند بہ صف فرشتگان من بعد حضرت را امام بعد ادا نماز دید کہ تنھا نماز می گذاردہ است برسان گشت و ھم دیگر علمایان و مقتدیان بحث آوردند و دعویٰ می کردند نخوی است کہ آن کیست کہ نماز بیرون از مسجد مصلی بہ تنھای می گذارد و ھم از اقتدا امام فاسد شدہ

بسر کود نماز می زند پس حضرت ایشان را جواب بالصواب فرمودند کہ نماز جمعہ گذاردن بر مسافران و مریضان و لنگان و نابینان جائز نیست کہ از عالمان شھر شنیدہ ام موجب آیت شریفہ

پس درین امام گفت قبلا این مسله را فراموش کرده بود و اقتدا به من از نسیان کردی حضرت قدس الله سرهم هیچ نفرمود پس امام گفت مسله همین طور است چنان که شنیده یاخوانده مگر الحال لایق تعذیر گشته حضرت فرمود

[ص:۸۷]

فرمود از کدام دلیل امام گفت ازین جهت سه اقتدا فاسد کردی و نماز بیرون مسجد بسر خود ادا کردی حضرت درین حکایت خاموش گشت پس جالب شد و حاکم غالب گشت و اجازت حضرت حکم نجارت حضرت داد چون شاگردان امام و متعلقان بادشاهی حضرت راماخوذ کردند پس حضرت قدس الله سرهم پنداشت سه این که بی تدبیران از تقریر ماجالب شده اند فرمود ای مجهولان چرا ماخوذید مسکین راایشان گفت شمال لایق عزاب است من بعد حضرت فرمود نماز شمایان بدین بی شناسی و به علم بی قیاسی درست نیست

ایشان گفت چسان طور بی شناسیم حضرت فرمود محراب مسجد معلی از روی قبله قدسیه گردیده است چون مخدوم العالم همین گفت ناشناسان حراسان شد از کرده خود پس خرامان شد یعنی باز شدند و می گفتند سه محراب مسجد معلی از مقابله قبله قدسیه رامایان موجب علم شریعت

[ص:۸۸]

درست بنا کرده و مبنی مسجد معلی استاذ الزمان و شما از چه نوع دانی سه روی محراب مسجد قدسیه از قبله معلی کردیده است باز حضرت قدس الله سرهم به ابراز فرمودند یاخادم الشریعت تحقیق روی محراب از قبله معلی روگردان شده است من بعد علمایان مذکوران گشتند اگر شما کجروی بدانی راست بکن چون سه مال املاکان بادشاه برین بنا تصرف بسیار از حد احصار شده است

و بادشاه هم عالم و علم می دارد سه به اتفاق زمره علماوفضلا بناخشت مسجد معلی را آغاز کرده اند و شما از کدام علم خبر داری سه مسجد راست راکج می گوید و هم از روی قبله قدسیه محراب مسجد معلی کردانیده مگر از باطنی مطلع باشی

آمناوصدقنا

و اگر از شناس ظاهری می گفتی هم کذاف پر لاف است پس حضرت را گفتند هر آنگه استطاعت شناس می دارد همان استطاعت راست کردنی دارد و شما هم راست راکج گفتی

[ص:۸۹]

گفتی کنون کج راراست بکن و خیریت از سخن بہ ھمین کہ گفتی پشیمان شوی حضرت درین صورت جواب بالضرورت فرمودکہ ای خیرہ چشمان و وحوش ضمیران ھیچ جز از عرصہ قبلہ صدر ندارند و دعوی معتبری در زمرہ علمایان می زنند پس ازان امام مذکور از اقوال فصیح الاعتدال بملال آمدند وچھرہ ایشان زنگ زنگال گرفت یعنی از غصہ روی ایشان زرد گشت و از غصہ حکم بر حضرت قدس اللہ سرہ حکم قتل داد و بعضی کسان از مرتدگان عزم حبس کردند و ھمہ برین قرار شدند و مخدوم العالم را در زندان فرستادند و حبس نمودند پس حضرت را در بندی خانہ سہ روز بگذشت و حواشی چبوترہ آب و پیمانہ روزی بر حضرت جایز نداشتند و تمام شدید مقید ساختند پس ازان مخدوم العالم از گذشتن حبس غصص بسا آمدند و مد اللہ ظلہ رایاد فرمود

[ص:۹۰]

بشرط سہ کرہ و مد اللہ ظلہ بر سر جوی کیسر وضو جھت نماز می کردہ باشند خدای تعالیٰ بہ علم معرفت خویش مدظلہ رامعلوم کناندکہ دیروز مخدوم العالم کہ محبوب ما است آن رابر سر دار سوار کنند چون این خبر بمد اللہ ظلہ رسید در جوش در آمد و بر جست بہ یک حملہ در آن جا رسیدند حضرت قدس اللہ سرہ مردمان آن جای بہ سوی دار گرفتہ بروند مد اللہ ظلہ برسید و بمجرد از مردم مذکوران وجہ حبس ایشان شدند و بہ وی گفتند این چہ سبب است کہ فقیر حال ربانی آسرادانی مرتد از وشان یکی مرد جواب داد شماراچہ

مد اللہ ظلہ ایشان رافرمود بھتہ جگرش بشگافت وخون از دھان وی برون روان شد وبر زمین بی ھوش شدہ افتاد و بمرد و دیگران مردمان حواشی بدیدن معاینہ کرامت حضرت دست ھاایشان از ھیبت لرزیدند وحضرت قدس اللہ سرہ وھم رااز دست حبس واگذاشتند

[ص:۹۱]

وپر خروش شدہ پس پای تاختند کہ خبر یک دیگر ندارند واین خبر رابہ بادشاہ رسانیدند وشرح وار گفتند بدین مضمون کہ چنان ساحر باھر وجادوگر آمدہ اند بگفتہ کلام مالایعنی جگر یک مرد از زمرہ مایان بو دبشگافتہ وخون از دھانش بیرون کردہ اند واو مردہ شدہ است و دیگران حاضرہ از جذبہ تجربہ سحر او شان پا گریختہ شدہ اند بادشاہ بشنیدن اطلاع مبتلا و حیران گشت و در اضطراب گردان آمد پس حکم بخون خواری بہ جلادان نمود و جلادان راحامیان کشتہ کرد حضرت آمدند پس اینھابدیدن چھرہ انوری پاریز شدند

و من بعد بادشاہ گردان پھلوانان راخواندہ بفرمود کہ بہ یک بارگی حملہ کنید پھلوان مذکور حسب الحکم بادشاہ خود بر سر مخدومان بیآمدند چون حاضر مخدوم گشتند طاقت گفتن وجنبیدن ایشان رانماند واستطاعت جوشیدن نماند پس زمرہ پھلوانان حیران وپریشان

[ص:۹۲]

استادند و پس پای شدند چون حال ایشان مخدوم کو نین دیدند بگفتند ای پهلوانان بادشاہ بی خبر برای کارزار مایان آمده اند و شما شکل مسلمان می نمایند قبلا شمایان ازبرای کارزار مایان بی تقصیر آمده اند یا نحوی تقصیر کثیر از مایان صادر گشته بود عفو نمایند نمود

من بعد زمره بی ثمره تنگ طلبی ساختند مگر یک مرد از ان جمله وین سردار جواب داد که مایان حسب الامر اند و محتاج جلیل القدر چنان امر گر شود هم تعمیل کرده شود چون مخدوم حقیقت نحوی از وشان شنیدند ندای معرکه ای اکال شما چرا آمده پس ایشان را توفیق جواب گفتن و چاره جستن نماندند باز پشیمان شده برفتند و بعضی سنگ دلان از وشنگ شده آمده بودند بر سخن لسانی زور پر شور نمودند پس مد الله ظله ایشان را جواب دادند هم ایشان بمجرد شنیدن پاسخ گنگ گشتید و بعضی از آنها لنگ شدند و بعضی مجذوب

[ص:۹۳]

مغضوب گشته روان شدند القصه همه گردشنگ فواد مغلوب گشته دردین درآمد و بعضی در کرامت حضرتین معترف و منسوب گشتند و بعضی سنگ دل شده غرض گوی پیش بادشاه خود از حال مقال حضرتین شرح وار نمودند که تمام جادوگر اند که ثانی ایشان در جهان کم باش

پس بادشاه گفت ایشان را چسان دریافتیم و سحری و زوری و راستگی درین بی مصلحت است

همدرین امیر عظام شاه عرض داشت درین مصلحت نیست پس بادشاه گفت

بیت

در همه کار مشورت شاید

کاربی مشورت نیکو نآید

چون بادشاه این بگفت یک مرد صلاح چست عرض داشت ثمره شمرد مشورت ایشان همین است اگر به درگاه عالی جاه پذیر افتد پس بادشاه و امیران پرسان گشتند که آن صلاح چه طور نیکو بگو است پس شارح شود در دریافتن

[ص:۹۴]

ایشان یک صیغہ مصدر است کہ باو مفهوم خواهد گشت پس ابراز کرد بصیغہ فریف و بہ مصدر رفتنی ریو دریافتہ شود الحال اکرام جلیل القدر باش انگیزانم بادشاہ فرمود بعمل آر امیر اثیر گیر دارد همین صلاح شمر دو دیگر مردم رااز بارگاہ عز دستگاہ بیرون استانید ند پس دہ نفر در گوشہ خموشہ از برای امتحان مخدومان نهان گشتند و بہ یک دیگر حکایت از نی فکر بہ یک دیگر در آوردند یعنی پسر ک قاضی رامردہ دوانیم و بہ صندوق نهاد در پیش ایشان بریم وبگویم کہ جنازہ این شما بخوانید چون کہ پردہ صوری و معنوی راخدای تعالی می داند و اگر ولی اللہ باشد معلوم خواهند کرد و اگر جادو گر و منجم باشد عنقریب مدرغ خواهند گشت و از وین مدروغ اروغ کذب فاحش خواهد گشت

الجمل چون صلاح بی فلاح بستہ تیار ساختہ مقبل حضرتین درآوردند و پس هنجوم در آن عرصہ

[ص:۹۵]

بسیار شد و هم آن ذات خجستہ کاینات راخوانیدند حضرت ایشان راجواب بالصواب فرمودند کہ مایان مسافریم و دیگر آدم رابہ خدمت حضرتین فرستادند نامبردہ بہ خدمت عرض رخت کہ زدہ تیار شوید کہ شمایان رابادشاہ یاد نمود است و هم شمایان رااز امرابادشاہ روگردانیدن لازم نیست پس حضرتین بگفتہ آدم بہ سوی جماعت روان شدند چون رسیدند بادشاہ تعظیم و تکریم بسیار کرد و هم اجازت بااشارت انگشت سبابہ بقطب پشت فرمود

حواشیان رو متوجهات بمخدومین کردند و گفتند یا حضرتین اجازت امامت بہ نام شمایان بادشاہ فرمود پس حضرت از لسان گوهر بیان فرمود کہ ما مسافر و بی علم ایم امام شمارا امامت کردن لایق است و ایشان باز گفت الحال امام مایان شماهستند حضرت ایشان راجواب داد کہ بغیر امام حی بر دیگران امامت کردن (درست نیست)

[ص:۹۶]

علمایان شنیدہ ایم پس ایشان گفت کہ پسر امام مامردہ است و هم امام مذکور از سبب اندوہ پسر ک استطاعت خوانیدن نماز جنازہ نتواند من بعد حضرت ایشان رافرمودند کہ خلیفہ دیگر از شاگردان کنید کہ نماز خوانیدن برو درست خواهد گشت و بر مسافران هر گز درست نیست پس بادشاہ گفت الحال بااجازت من بر شمایان امامت کردت درست می شود پس حضرت بہ امر بادشاہ احرام نیت مذبورہ بستند و قابل مردمان شدند یعنی امام شدند پس همدرین خدای تعالی بہ علم معرفت خویش حضرت رامعلوم کناند کہ هذا عبدی کامی در امتحان ایشان طریقہ ریو بستہ و بر فنون مسودہ مستعد شدہ اند من بعد مد اللہ ظلہ احضاران ناظران راگفتند کہ این نماز مذکورہ مانیکم و درین عبد خدای تعالی زندہ است و نماز بر زندہ گذاردن

[ص:۹۷]

درست نیست یعنی

لا یجوز الصلوات الجنازه علی الحی الا علی المیت

جماعت مغفلان بشنیدن این خبر متحیر شدند و بعضی معترف کرامت گشتند و بعضی منحرف از ضد نفسانی و بصلاح شیطانی چار وناچار حکم امامت بر حضرت کردند پس از لاچاری حضرت امامت اختیار کردند و امام شد و به وقت تکبیر گفتن همین فرمود که این کس استد نشود تا حال قیامت چون از نماز فارغ گشتند صندوق را به طرف جای خود بردند چون در جای خود آوردند پردها از صندوق برداشتند و نخواندند که برخیز از و هیچ جواب نیافتند پس معلوم کردند که مرده است بعده به یک دیگر تعزیت کردند و در افسوس درآمدند و می گفتند

آمنا و صدقنا

هر آنچه خردمندان گفته اند راست فرموده اند

هر بیشه گمان مبر که خالی است

شاید که پلنگ خفته باشد

پس تمامی مرید حضرت گشتند و بادشاه ازین حال مخبر گشت بغضب ناکی

[ص:۹۸]

در آمد و حکم بر سری ایشان بر باد داد کرد پس ایشان را معلوم شد که بادشاه از سبب دعویٰ زوری مایان خشمناک شده است به خدمت حضرتین بیآمدند و ماجرا همگی عرض داشتند حضرت ایشان را تسلی اتم فرمودند و نیز به طرف بادشاه پیغام فرستادند که تقصیر ایشان را به بخش

بادشاه بمجرد رسیدن پیغام خود را به خدمت رساند و تقصیر خود هم عفو نمایند من بعد ماجرا مذکور خود مرید بر سوخ گشت و عرض داشت یا حضرت مسجد مذکوره را از اتم عنایت راست فرمایند حضرت فرمود بامر الله تعالی جل جلاله راست خواهد گشت ازان مخدوم العالم کاشف اللوح والقلم از جانب مسجد شدند و آن ذات فایض البرکات حضرت مدالله ظله از طرف جنوب شدند هر کتف برابر دادند مسجد مذکوره را درست کردند مگر یک پارچه دیوار که از اوزان افزون گشت بیرون آوردند این چنین راست

[ص:۹۹]

کردند سه شکستگی وی معلوم نخواهد گشت سه محراب معلی مقابله قبله شد من بعد حضرت قدس الله سرهم و مد الله ظله تیار شدند و آن پارچه دیوار مذکوره را مد الله ظله مثل اسپ کرده سوار شدند و به طرف شهر اوچ متبرسه خود رونق افزا و راه گران شدند چون در اشناراه آمدند عفر سیاه جهت زیارت بادشاه فیض بشارت درآن ملاقی شد و حضرت مد الله ظله آن را بگرفت مثل تازیانه کرده به دست خویش داشتند و جهت تیز رفتاری اسپ رامی زدند پس اسپ مذکور چنان تیز رفتار شدسه وهم و قیاس هندسی سه منزل باز پس شد چنانچه برق برفتند و منزل هارامی نورد پس حضرت به مکان وانشان خود رسیدند

حکایت

آورده اندسه حضرت مد الله ظله بروز عرفه در ایوان مالوفه نشسته بودندسه بعضتا یاد بخارادر از دیاد شد وبسیار بروافار گشت سه طاقچه دریچه بریک دیگر شدند و آواز

[ص:۱۰۰]

پرسوز سازاز زدنی آنها باابراز در آمدسه حضرت به مجرد مسموع آن هاسر مبارک از غرفه معروفه بیرون کردند و در هواا غوا آسمانی نگران گشت و ثناخوانی آغاز کردند در جناب بی نیاز به نیاز بی انداز اعراز یافتند آن هواسه پر دغابود فروهشت مگر بعد ازان صوت ملک الموت از آسمان بظهور آمدسه ایوان مشروفه پر نور گشت آن صوت سه مرده دلان راندا موت بود در استماع چنین آمدسه یا مخدوم کونین و یا منظوم دارین مبارک باد سه امروز خلعت نوروز کردگار مرحمت بر تو بی شمار فرموده است و مایان را نیز حکم شده سه ملایکه آسمانی بروید برای زیارت محبوب زمانی ازین واسطه پر و بال هارا کشاد کرده ایم و بریک دیگر زده ایم سه تا هوابنوای از پر مایان خواسته کرد واز غرفه مالوفه ایوان تو آمده ایم تا بوی نوا هوا مایان به تو رسد و شمامایان را نصیب زیارت فیض بشارت مشرف

[ص:۱۰۱]

مشرف گرداند ازین مر ثمره نعمت و تمر کرامت حاصل کردیم و حضرت مد الله ظله ملک فلک را مسخر کرده و اشارت بنظر اجازت فرمودند بعده انتقال کردند بدار البقا

چون شدی شاه جهان ز عالم پنهان

هفت صد وهشتاد از هجرت عیان

شانزده بود آخر ہ حجاد

مرغ روح بر شاخ طوبیٰ در عباد

در ابنای حضرت

رباعی

چار گوهر مشتهر کان حیا

صاحب جود اند با تقویٰ سخا

شہ جلال اسحاق ابوالخیر مست

مر نمایند عاشقان را سیر مست

شیخ روح اللہ بہ معصومی برفت

در هادنیا و دین بر خود بہ ببست

تمت تمام شد مناقت الولایت از دست کمترین کھتر ان فقیر ان

غلام محمد بن میآں صاحب میان ولایا خان مجاور قطب العالم شهنشاه المعظم بہ روز پنج شنبہ بہ وقت ضحر بہ تاریخ۳ماه شوال المکرم سن ۱۲۶۳

الهی عاقبت ما خیر گردان بہ حرمت خاندان شاه مردان

فہرست:

استخراج اشعار

استخراج اشعار

در این بخش تمامی اشعار مندرج در نسخه خطی مناقب الولایات بازنویسی شده اند. این اشعار شامل آن دسته از اشعاری است که نویسنده با تحقیق خود به منابع آنهاپي برده است و همچنین اشعاری که منبع آنها مشخص نبوده اند، در اینجا درج شده اند. در متن زیر، اشعار با شماره صفحات فهرست شده و شماره صفحه همراه با شماره شعر ذکر شده است تا شناسایي اشعار آسان تر گردد.

۱ـ قطعه، ص:۲

جان من زنگ از دل خود پاک کن

سینه از چنگ محبت چاک کن

آفریده حق ترا از جنس جان

از تو افتاد است شور اندر جهان

آفریند حق مرا از نور ذات

آشکاره ذات او را از صفات

تافت بر هر ذره خورشید کمال

کرده پیدا از جلال و از جمال

(ماخذ نیافت)

۲۔قطعہ، ص:۳

پیر کن باشی در پای راھنما

بی ریاضت می نماید رہ خدا

راہ نمای ھادی راہ ھدا

زانکہ باشی در حقیقت رھنما

گر نکردہ طالبان را دستگیر

طالبان ھرگز نگیرند دست پیر

(ماخذ نیافت)

۳۔رباعی، ص:۴

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

پیر کامل می کند کامل ترا

همچو در اندر صدف حامل ترا

بیت اول این رباعی در نسخہ خطی مناقب الولایات در مثنوی مولانا روم آمدہ است۔ این شعر این گونہ سرودہ شدہ است،

نار خندان باغ راخندان کند

صحبت مردانت از مردان کند۔۔

(حسین، سجاد، قاضی، مترجم، رومی، جلال الدین، مولانا، مثنوی مولوی معنوی، الفیصل ناشران وتاجران کتب، لاھور، ص:۱۱۳)

۴۔ فرد، ص:۵

کن نهنگ محال از خدا

غرق در لجہ حضور خدا

رفت در لامکان ز ھستی خویش

کردہ اسرار حق پرستی خویش

(ماخذ نیافت)

۵۔ فرد، ص:۱۰

خوش گلی نورسته شد در گلشن ایزد تعال

یعنی صدرالدین محمد بالقب راجن قتال

(ماخذ نیافت)

۶۔ قطعہ، ص:۲۶،۲۵

ظاهر و باطن نهان و آشکار

نیست غیر از وی خدای کامگار

(ماخذ نیافت)

۷۔ مثنوی، ص:۲۶

هر که او عاشق نشد بر روی پیر

از خدا هرگز نشد نعمت پذیر

نعمت حق در جمال پیر دان

مظهر جامع کمال پیر دان

گر توذات پیر خود کردی قبول

هم حق اندر ذاتش آمد هم رسول ص

گر نبودی ذات او بعد از رسول ص

دین احمد مرگ می کردی قبول

هرچه دارم از طفیل ذات او

نور من از شعله مشکات او

(ماخذ نیافت)

۸۔ قطعہ، ص:۲۶

تار نیستم در یاد تو زیستم

وگرمی میرم دریاد می میرم

چون بروز محشر خواھیم خواست

ھم مستغرق نام تومی خواھم خواست

(ماخذ نیافت)

۹۔ بیت، ص:۲۸

تعلق حجاب است بی حاصلی

چو پیوندھا بہ گسلی واصلی

شیر ازی، سعدی، ابن عبد اللہ، مصلح، شرف الدین، شیخ، بوستان سعدی، سایت فرھنگی، اجتماعی، خبری تربت جام۔ ص:۸۶

۱۰۔ قطعہ، ص:۲۸

ای گرفتاری وجود خویشتن

تاتوانی لاف درویشی مزن

ازصفات خودندانی یک صفت

در صفات حق فروشی معرفت

چون ندانی دعویٰ عرفان مکن

خویش را بیهوده بی ایمان مکن

(ماخذ نیافت)

۱۱۔ قطعہ، ص:۲۹

چون به ذات حق تعالی چشم راز

پس ز کوری خویش را رعارف مساز

چشم حق بین معرفت را آلست است

عارف عشق است عرفان حالت است

نا گهانت کر خلد خاری زپا

گنبد افلاک سازی پر صدا

چون ز حق واقف نہ ای خود پسند

باری از دعویٰ باطل لب بہ بند

ور ترا دعویٰ است برھانش بیار

ور نہ داری حجت آخر شرمسار

(ماخذ نیافت)

۱۲۔ بیت، ص:۲۹

لب بہ بند و گوش بند چشم بند

گر نہ بینی سر حق بر ما بخند

(ماخذ نیافت)

۱۳۔ رباعی، ص:۲۹

گر عاشق دوستی بشب ھاش طلب

در خلوت عشق ای تنهاش طلب

گر می خواهی حضور نعمت هر روز

آن جا سه کس نباشد آنجاش طلب

(ماخذ نیافت)

۱۴۔ قطعہ، ص:۳۰

چون شنید از مرد حق ان بالصواب

پس زبان بگشاد از بهر جواب

که اندرین مسجد به صد عجز و نیاز

زاهدان غرق است در بحر نماز

(ماخذ نیافت)

۱۵۔ بیت، ص:۳۰

ای برادر گر تو هستی حق شناس

نور عرفان راازین جا کن قیاس

(ماخذ نیافت)

۱۶۔ بیت، ص:۳۰

در یاد تو هر روز چنان مدهوشم

صد تیغ گر زنند هم نخروشم

(ماخذ نیافت)

۱۷۔ بیت، ص:۳۰

از تغیر باک باش جان من

ایمن از باد خزان بستان من

(ماخذ نیافت)

۱۸۔ مثنوی، ص:۳۱

هادی گم گشتان راه تار

مرهم ریش دل هر بی قرار

دستگیری بی سروپایان توی

داروی هر دردرادرمان توی

رهنمای فرقه ای آوارگان

چاره سازی زمره ای بی چارگان

(ماخذ نیافت)

۱۹۔ بیت، ص:۳۲

ساقیا جام بده تا مست لایعقل شوم

شاید از غمهای دوران لحظه غافل شوم

(ماخذ نیافت)

۲۰۔ قطعه، ص:۳۲

گر تو داری دیده باریک بین

روز روشن در شب تاریک بین

گر تو مردی دیدہ معنی کشا

تا بصورت بنگری ذات خدا

(ماخذ نیافت)

۲۱۔ بیت، ص:۳۴

حال درماندگی چسان جویم

نیک روشن ترا چسان گویم

(ماخذ نیافت)

۲۲۔ بیت، ص:۳۹

من چہ گویم وصف صاحب خواجگان

مشتھر در تخت و فوق و ظاھر نھان

(ماخذ نیافت)

۲۳۔ مثنوی، ص:۴۰

ای برادر خواب غفلت راگذار

یک زمان از خواب غفلت سر برار

چشمت از مستی کشا بیدار شو

لحظہ در جانب بیزار شو

رو تماشا کن کہ مردان خدا

می زند در کبر وحدت دست و پا

(ماخذ نیافت)

۲۴۔ بیت، ص:۴۹

شیخ نصیر الدین نائب دین رسول

می رساند با خلق آئین رسول

(ماخذ نیافت)

۲۵۔ بیت، ص:۵۲

دلم خواهد کہ باشم با تو همراز

مسازم دور از خود ای دلم ساز

(ماخذ نیافت)

۲۶۔ بیت، ص:۵۸

حریفان بادہ ھا خوردند و رفتند

تھی خمخانہا کردند و رفتند

(ماخذ نیافت)

۲۷۔ بیت، ص:۶۲

چون بیاری طھارت ظاھر

باطنت نیز حق کند طاھر

(ماخذ نیافت)

۲۸۔ بیت، ص:۶۵

ھلا تا نہ دزدند رخت و متاع

نہ دزدند کالات شوی اتباع

(ماخذ نیافت)

۲۹۔ بیت، ص:۷۶

ز حول رھزنان بی ھوش گشتم

بہ خدمت صاحبان پرجوش گفتم

کہ بر قال مرا عفوت نکاھید

کزین حال زوال آمد بہ بختم

اگر بد بار بخت من نباشد

کہ حل بشنا ختم از سر نخستم

(ماخذ نیافت)

۳۰۔ بیت، ص:۷۷

حافظا از کور چشمی جنگ با من کردہ

خشمناکی با مسافر بی درنگ آوردہ

(ماخذ نیافت)

۳۱۔ بیت، ص:۷۷

ھرچہ از تو با من آید عفو کردم بھر دوست

این کم جان حاضرم گر افگنی سر مغز پوست

(ماخذ نیافت)

۳۲۔ بیت، ص:۷۸

ندانم شب را دیجور سختی

ندانستم ضیا روز از چہ ھستی

(ماخذ نیافت)

۳۳۔ بیت، ص:۷۸

ترا دیدیم یوسف راشنیده

شنیده کی بود مانند دیده

(ماخذ نیافت)

۳۴۔ بیت، ص:۷۹

راہ لطف این است ازین کار مگو

از تکلف عیش من ایمن بشو

(ماخذ نیافت)

۳۵۔ بیت، ص:۹۳

در ھمہ کار مشورت شاید

کاربی مشورت نیکو ناید

(ماخذ نیافت)

۳۶۔ بیت، ص:۱۰۱

چون شدی شاہ جھان ز عالم پنھان

ھفت صد و ھشتاد از ھجرت عیان

(ماخذ نیافت)

۳۷۔ رباعی، ص:۱۰۱

چار گوھر مشتھر کان حیا

صاحب جود اند با تقویٰ سخا

شہ جلال اسحاق ابو الخیر مست

مر نمایند عاشقان را سیر مست

شیخ روح اللہ بمعصومی برفت

در ھادنیا و دین بر خود بہ ببست

(ماخذ نیافت)

حواشی وتعلیقات

کسان

جاھا

کتاب ھا

حواشی و تعلیقات (به ترتیب الف بایی) از متن مناقب الولایت

کسان:

ابو اسحاق: حضرت شیخ ابو اسحاق فرزند شیخ حضرت صدرالدین راجن قتال رحمت الله علیه بخاری بود، حضرت صدر الدین راجن قتال بخاری یکی از قدیس های حسینیه جلالیه بود.. شیخ ابو اسحاق را شیخ الاسلام نیزمی نامند زیرا در کودکی هفتاد کافر را مسلمان کرد۔(۱)

ابوالخیر مست: ابوالخیر مست رحمت الله علیه فرزند شیخ حضرت صدرالدین رحمت الله علیه بود۔(۲)

الله: خدا، ذات مستجمع صفات(۳)

بهاالدین: بهاءالدین زکریا (مشهور به بهاءالحق(، عارف قرن ششم و هفتم، از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی و مروج طریقت سهروردیہ در هند است. کنیه وی ابومحمد و لقبش بهاءالدین القریشی الاسدی است. جدّ قریشی او، از مکه معظمه به خوارزم و سپس به مُلتان رفت. بهاءالدین در کوت کرُور (نزدیک ملتان) به دنیا آمد. تاریخ ولادتش را غالباً ۵۶۶ و بعضاً ۵۷۸ نوشته اند. بهاءالدین پس از آن که در زادگاهش قرآن را آموخت، برای ادامه تحصیل به خراسان رفت و مدت پانزده سال نیز در آن جا به تدریس پرداخت، سپس به بخارا، مکه و مدینه رفت.

در مدینه علم حدیث آموخت و اجازه روایت یافت و بعد از آن به بیت المقدس رفت و مقابر انبیا علیهم السلام را زیارت نمود و از آن جا راهی بغداد شد و به جمع مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی پیوست. سهروردی پس از هفده روز تعلیم، اورا خلیفه خود معرفی کرد و در برابر اعتراض مریدانش گفت که بهاءالدین به منزله هیزم خشک بود و آتش در هیزم خشک بهتر اثر می کند. مشایخ سایر فِرق در ملتان برای او کاس های مملو از شیر فرستادند، کنایه از این که در این دیار گنجایش شیخ دیگری نیست. بهاءالدین معنای هدیه را فهمید و گُلی بر کاسه نهاد و آن را باز پس فرستاد، یعنی که در این شهر جای او همچون گُل بر سر خواهد بود . او برای مقیمان و مسافران در ملتان خانقاهی بزرگ و باشکوه ساخت و در آن جا به مدت نیم قرن به تربیت مریدان پرداخت.

در این مدت با ارشاد او بسیاری از مردم هند به دین اسلام مشرف شدند بهاءالدین بسیاری از مریدانش را برای تبلیغ دین اسلام به سند و دهلی و افغانستان فرستاد و ایشان هر سال فعالیت های خود را به او گزارش می دادند. بدین ترتیب، طریقت سهروردیه در سند و پنجاب گسترش یافت و وی مریدانی از هرات و بخارا به خود جذب کرد. از جمله مریدان او، دامادش، فخر الدین عراقی ٭ است که در مدح و رثای بهاءالدین اشعار بسیاری سروده است. از دیگر مریدان او، میر حسینی هروی است که در کنز الرموز، شیخ بهاءالدین و فرزند و جانشین او، صدرالدین ٭ عارف، را ستوده

است. شیخ عثمان مرندی معروف به لعل شهباز قلندر، سید جلال الدین بخاری- که طریقه جلالیه بدو منسوب است-وحسن افغان (متوفی ۶۸۹) که به دستور بهاء الدین، مأمور تبلیغ در میان افاغنه شد از دیگر مریدان او بودند. (۴)

تاج الملک: پادشاهی از زمان حضرت شیخ صدرالدین راجن قتال- فرزند سید احمد کبیر و پسر زاده سید جلال الدین سرخ پوش بخاری که خود از قدیس بوده است- (۵)

تیرت: مشاوری برای غیر مسلمانان که بعدها با الهام گرفتن از تعالیم حضرت صدرالدین بخاری مسلمان شد- و به خلیفه دین محمد معروف شد- (۶)

جلال الدین (رح): مورخ معروف میر علی شیر قانع ٹھٹھوی در کتاب "تحفۃ الکرام" می نویسد که سید جلال الدین بخاری، که لقب سید جلال الدین سرخ بخاری دارد، مرید و یار شیخ بہا الدین زکریا ملتانی بودند- خاندان سهروردیه، گوهری شب چراغ حضرت خواجه بهاالدین زکریا ملتانی، زمانی که به منظور تحصیل علم در بخارا اقامت داشتند، روابط صمیمانه ای با یک خاندان اصیل داشتند که ریاست آن خاندان بر عهده سید علی بن جعفر بود- سید علی، این دانشجوی جوان را که آثار ولایت در او مشاهده کردند، شیفته او شدند و زمانی که مخدوم زکریا ملتانی از بخارا به ملتان بازگشتند، این روابط بیشتر و پایدارتر شد- سید علی از شخصیت او بسیار تحت تأثیر بودند و همیشه در تعریف او زبان به سخن می آوردند- نوجوان فرزند سید جلال نیز مانند پدر خود، به عظمت این بزرگوار اعتراف داشتند- چنانچه با وجود آنکه آن دوران بسیار پر آشوب بود و راه بسیار خطرناک، ولی حضرت سید جلال سرخ بخاری همین عقیدت بود که او را به سوی هند کشاند و این امر در ادامه باعث شد تا او در رابطه مرید و مرشد با ایشان پیوند بخورد- حضرت سید جلال سرخ بخاری در سال 595 هجری در بخارا در دنیا آمدند- والد گرامی او حضرت سید علی ابوالموئید بن جعفر از خاندان معزز حسینی سادات بودند- حضرت موصوف تحصیلات ابتدایی خود را در بخارا تحت نظارت پدر بزرگوار شان به دست آوردند- در بخارا حضرت با فاطمه دختر سید قاسم بخاری ازدواج کردند که از ایشان دو فرزند به نام های سید علی و سید جعفر در دنیا آمدند- در سال 635 هجری حضرت جلال الدین رحمت الله همراه با دو پسر خود به نام های سید علی و سید جعفر به منطقه بھکر رسیدید- چون همسر اول حضرت جلال الدین رحمت الله وفات کرده بود، بنابر این حضرت ازدواج دوم خود را با دختر بزرگوار حضرت سید بدر الدین بن صدر الدین حسینی در بھکر انجام دادند- در کتاب اخبار الاخیار، شاه عبدالحق محدث دهلوی در مورد این رابطه چنین نقل کرده اند که گویند کہ در خواب از جانب حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم مبشر شد تبزوج صغیره سید بدر الدین وسید بدر الدین نیز به ایں دولت بشارت یافت جگر گوشه خود را به وے عقد تزویج بست و ازاں جابه جهت حسد ونزاع اخوان به جانب اوچه تشریف آوردند- (۷)

جهانیان رحمت اللہ: جهانیان جهان گشت فرزند سید احمد کبیر، پسر زاده سید جلال الدین سرخ پوش بخاری رحمت اللہ و برادر سید صدرالدین راجن قتال بخاری رحمت اللہ بود۔(۸)

کهتر درویش: کهتر درویش به معنای فقیر استعاری شده است۔ به ساده زیستی و فقر دراویش اشاره دارد۔ نویسنده این استعاره رادر دوجای نسخه خطی برای خود به کاربرده است۔ این نشان دهنده انعطاف ناپذیری نویسنده است۔(۹)

خوش لقا: خوش لقانام دیگر قدیس صوفی سید شرف الدین است۔(۱۰)

دین محمد: نام اصلی تیرت بود. او اسلام را به دست شیخ راجن قتال پذیرفت و به خلیفه دین محمد معروف شد۔(۱۱)

سلطان علی اکبر: یک پادشاه در زمان حضرت صدرالدین راجن قتال۔(۱۲)

شرف الدین: حکیم صوفی که نام دیگرش شیخ خوش لقابود۔(۱۳)

صدرالدین رحمت اللہ : نام گرامی او صدرالدین رحمت اللہ علیہ بود. راجو قتال و شاه ولایت لقب های او بود. او فرزند حضرت سید احمد کبیر رحمت اللہ علیہ و برادر کوچک حضرت مخدوم جهانیاں رحمت اللہ علیہ و خلیفہ اعظم بود. او در تاریخ ۲۶ شعبان المعظم سال ۷۳۰ هجری متولد شد۔ او بخش عمده ای از زندگی خود را در خدمت برادر بزرگوار و مرشد خود حضرت مخدوم جهانیان رحمت اللہ برای دریافت تربیت روحانی و فیض گذراند۔ او در سفر و حضر همیشه در خدمت برادر بزرگوار و مرشد خود حضرت مخدوم جهانیان رحمت اللہ بود. زمانی که مخدوم جهانیان رحمت اللہ به دہلی سفر می کرد، او را نیز همراه خود می برد۔(۱۴)

عالم الدین: او از صوفیان اهل شهر بصره بود۔(۱۵)

عفر: دیو، غول، هر صورت مهیب و هولناکی که به تصور در آید یا مشاهده گردد۔ ج عفاریت(۱۶)

عیسیٰؑ علیہ السلام: واعظ ورهبر دینی در قرن یکم میلادی بود. او شخصیت مرکزی مسیحیت، بزرگ ترین دین جهان از نظر تعداد پیروان است. غالب مسیحیان او را به عنوان تجسم خدای پسر می پرستند و وی را مسیحای موعود عهد عتیق می دانند. تقریباً همهٔ پژوهشگرانِ دورهٔ باستان اتفاق نظر دارند که عیسی علیہ السلام به لحاظ تاریخی وجود داشته، اما تلاش ها برای یافتن جزئیات تاریخی زندگی او منجر به تردیدهایی دربارهٔ اعتبار انجیل ها، تنها منابع موجود دربارهٔ زندگانی عیسی، شده است۔ عیسی علیہ السلام اهل جلیل بود که به توسط یحیی تعمید داده شد و زان پس، تبلیغ خود را آغاز کرد. او به صورت شفاهی موعظه می کرد و دیگران « ربّی » خطابش می کردند .(۱۷)

فرشتگان: (فرشته) هر یک از موجودات روحانی و آسمانی که به تسبیح خدا و اجرای اوامر او مشغولند و به چشم سر آنها را نتوان دید، ملک، ج فرشتگان، فرشته سحات، میکائیل(۱۸)

قبلہ نظام: صحابی حضرت شیخ صدرالدین راجن قتال بخاری۔(۱۹)

کبیر الدین: وی فرزند شیخ راجن قتال بخاری بود۔(۲۰)

محمد ﷺ: آخرین پیامبر خدا۔(۲۱)

محمود ناصر: یک پادشاه درزمان حضرت صدرالدین راجن قتال۔(۲۲)

ملک الموت: فرشته مرگ، فرشته جان ستان، قابض ارواح، عزرائیل، ابویحیی: آگاه نه که امیر از دور ایساده است و ملک الموت آمده به جان ستدن (تاریخ بیهقی ج ادیب ص ۴۵۸) آنگه باملک الموت در مناظره آمد (کشف الاسرار ج ۳ص ۸۲) روزی ملک الموت خود را به وی نمود سلام کرد و جواب شنید موسی بدانست که ملک الموت است (کشف الاسرار ج ۳ ص ۸۲) ملک الموت به حضرت احدیث بازگشت گفتا۔۔وی مرگ می نخواهد (کشف الاسرار ج ۳ص ۸۱)

دارد گذرده، ملک الموت تیغ مرگ

برهر که پیش بخت تو خد متگزار نیست

امیر معزی (دیوان ج اقبال ص ۹۲)

گوی سنان تو ملک الموت دشمن است

کاندر حصار رفته ز سهم سنان تست

امیر معزی (ایضاص ۱۰۹)

زآن پیش که جانتان بستاند ملک الموت

از قبضه شیطان بستانید عنان را

سنائی (دیوان ج مصفاص ۹)

برکار ز داروی تو شد شخص معطل

مانده ملک الموت ز داروی تو بیکار

سنائی (ایضاص ۱۱۵)

آن وقت که حربه ملک الموت دستبرد خویش نماید چندان قلق و ناشکیبایی پدید آید که ثمره آن جز حسرت نبود (تاریخ بیهق ج بهمنیار ص ۲۸۸)

ملک الموت راملامت نیست

که به بیمار گل شکر ندهد

انوری (دیون ج مدرس رضوی ص۶۲۹)

ملک الموت کوفتہ دارد

اندر آن داروی کہ آمیزد

انوری (ایضاص ۶۰۴)

گفت تو کیستی جواب داد من ملک الموتم (قصص الانبیاص ۱۳۳)

از پی خون خان تیغ چہ باید کشید

چون ملک الموت ھست در کف رایت رھین (خاقانی)

وز پی جان ربودن خصمش

ملک الموت راشتاب رسید (خاقانی)

ملک المودد ندان بر قلع وی تیز کردہ (ترجمہ تاریخ یمینی ج اتھران ص ۴۲)

جان بیگانہ ستاند ملک الموت بہ زجر

زجر حاجت نبود عاشق جان افشان را (سعدی)

گر خود ھمہ خلق زیر دستان تواند

دست ملک الموت زبر خواھد بود (سعدی)

یارب آن دم کہ دم فروماند

ملک الموت واقف وشیطان (سعدی)

ملک الموتم از لقای توبہ

عقربم گوبزن تو دست منہ (سعدی ھزلیات)

رجوع بہ عزرائیل شود

مجازا، نیست کنندہ، نابود کنندہ، از بین برندہ:

ملک الموت مال وعبس حال۔

بذل بسیار وحرص اندت تست، (خاقانی)

بلک از توعطاھست وخطاھست زھر شاہ

عبس عطایی ملک الموت خطایی (خاقانی) (۲۳)

ملک فلک: فرشته ای کہ نزدیک بہ آستان حضرت حق است۔ (۲۴)

موسیٰؑ: ابن عمران، پیغمبر معروف بنی اسرائیل علیہ السلام بہ این معنی لفظ موسی مرکب است از مو و سا کہ بہ زبان سریانی اولی بہ معنی تابوت، و دومی بہ معنی آب است چون ایشان را فرعون از دریائے نیل در تابوت یافتہ لھذا بہ این اسم مسمی شدند۔ وہ نیز نوشتہ اند کہ مو بہ زبان قبطی بہ معنی آپ و شا بہ معنی شجر است۔ چون ایشان را در آب قریب اشجار یافتہ بودند لھذ موشا نام کردند بعد معرب کردہ شین را بہ سین بہ دل ساختند و بہ قاعدہ: ناقص یایی بہ یاہ نوشتند و بہ الف خواندند (از غیاث) (از آنند راج) در قاموس محتملا کتاب مقدس آمدہ است کہ از کلمہ قبطی مو (آب) و شہ (نجات یافتہ) ولی این وجہ تسمیہ ھم موجہ بنظر میرسد کہ باریشہ مصری مس یا مسو (پسر مربوط) باشد و محتملا دراصل با نام یکی از خدایان مصری چون رامسو و یا توتمس مربوط بودہ کہ بعدا تحت نفوذ معنی یکتا پرستی اسرائیلی قرار گرفتہ۔ در قاموس کتاب مقدس ترجمہ ھاکس آمدہ است کہ در زبان عبری بہ معنی (از آب کشیدہ شدہ) است و او پیشوای قوم اسرائیل است و مدت زندگانی وی را بہ سہ قسمت تقسیم کردہ اند کہ ھر یک دارای چھل سال می باشد: دورہ اول زمانی کہ دختر فرعون او را از آب کشیدہ در منزل فرعون ھمہ دانشمندانی کہ بر فنون و قواعد مصریان مھارت داشتند برای تربیت او گماردہ شدند دورہ دوم از چھل سالگی آن جناب است کہ نھایت ترقی را کردو در میان مردم وکھنہ بہ پسر دختر فرعون مشھور بودو اگر در آن رتبہ بود بلاشک بہ اعلی درجہ کمال و ترقی دنیوی می رسید۔ لیکن خدای تعالی بھرہ ای اعظم و نصیبی علیتر از برای او کہ پیشوایی قوم و شارع و موسس نظام دینی باشد مقرر داشت۔ دورہ سوم زمان نبوت آن حضرت کہ باھارون برادر خود برای راھنمایی مردم کمر بست موسی چون پیغمبری کہ بہ دیدار شبہ و لقا اللہ نایل گردید، مدت چھل روز از ظھور ابر و غمامہ مظلمہ بر کوہ سینا با خداوند بود و تمام اھل کتاب وی بہ لقب کلیم اللہ مفتخر ساختہ و مہ سازند و پیش از وفات ھمہ قواد و قوانین شریعت را از برائی بنی اسرائیل مجددا بیان فرمود۔ (از قاموس کتاب مقدس) وی داماد شعیب شوی صفورا برادر ھارون است و ھم اویھودان را از مصر بہ ارض موعود برد و لقب او کلیم اللہ است بہ سبب این راز و نیاز و تکلم کہ با خدا بہ مدت چھل شبانہ روز در کوہ طور سینا کرد۔ معنی نام او خلاص شدہ و نجات یافتہ از آب است و وجہ تسمیہ آن حضرت از این روست کہ چون فرعون فرمان دادہ بود ھمہ نوزادھای پسر را در خانوادہ ھای بنی اسرائیل بکشند، پدر و مادر این نوزاد از ترس کشتن فرعون اور را در جعبہ یا زنبیلی قیراندود قرار دادند و در رود نیل انداختند و بہ روایت اسلامی آسیہ زن فرعون و بہ روایت یھود و قاموس کتاب مقدس دختر فرعون کہ برای گردش بہ کنار نیل آمدہ بود وی را دید و بر حالش رحمت آوردہ و از آب بگرفت و بہ فرزندی خویش برگزیدہ و بہ تربیتش پرداخت و بزرگش کرد تا از سوی خدا بہ نبوت مبعوث گردید و فرعون و قومش را بہ پرستشش خدای یگانہ دعوت کرد و پس از مبارزات و تحمل رنجھا و شکنجہ ھا و نمودن اعجاز سرانجام بہ فضل الھی وہ بہ نیروی ایمان و حق بر فرعون و فرعونیان چیرہ گشت۔ چون وی در برابر سحر و جادوی کھنہ فرعون کہ بہ کمک سیماب رشتہ ھای بہ صورت مار و اژدھا در آوردہ بودند کہ حرکت می کردند بہ امر حق عصای خود را انداخت و

عصا به صورت اژدهای بزرگ درآمد و همه آثار جادوان فرعون را بلعید و نیز گویند چون وقتی دستش را در زیر بغل برده بیرون می آورد نوری ظاهر می گشت که جهان را روشن می ساخت و همینکه به بغل می برد زایل می شد از این رو عصای موسی علیه السلام و ید بیضی موسی علیه السلام در زبان و ادب فارسی و در روایات اسلامی سخت مشهور است (از یادداشت مولف)

یکی چون دیده یعقوب و دیگر چون رخ یوسف

دیگر چون دل فرعون چهارم چون کف موسیٰ (منوچهری)(۲۵)

موکلان: (موکل) آن که کاری به او سپرده شده، گماشته، وکیل، محافظ، نگهبان، فرشته ای که از جانب خدا مامور نگاهبانی و مراقبت از چیزی یا کسی است۔ ج موکلین۔(۲۶)

میر عالم: سید میر عالم از نوادگان سید جلال الدین شیر شاہ حیدر کرار بخاری بود.(۲۷)

نصیر الدین: وی فرزند شیخ راجن قتال بخاری بود۔(۲۸)

هاتف: آواز دهنده، بانگ کننده،، خواننده، آواز دهنده ای که خود او دیده نشود۔ فرشته ای که از عالم غیب آواز دهد(۲۹)

جاها:

اوچ: اوچ یک شهر قدیمی و باستانی است. ممکن است که قدمت آن حتی از حضرت عیسیٰ روح اللہ علیہ السلام نیز پیشتر باشد، بلکه برخی مورخان آن را متعلق به دوران حضرت اسکندر ذو القرنین می دانند. به همین دلیل، این منطقه شاهد دفن بسیاری از تمدن های اسلامی و غیر اسلامی است و برخی آثار همچنان گواه این موضوع هستند. پیچ و خم های زمان بسیاری از واقعیت ها را از وضعیت اصلی خود خارج می کند، همچنین هر بار که بنای جدیدی ساخته می شود، رنگ و بوی خاص خود را به آن می دهد. از همه مهم تر، دگرگونی تقدیر اثر خود را نشان می دهد. روستاها، شهرها و کشورهای مختلف تحت تأثیر تقدیر قرار گرفته و نقشه های آن ها دگرگون می شود. اوچ شریف نیز همواره در چرخش های سخت شرایط زندگی زنده مانده و نفس کشیده و به حیات خود ادامه داده است. اوچ شریف نام چرا گذاشته شد؟ و قبل از این نام، این شهر چه نام هایی داشتند؟ مورخان در مورد این موضوع چه گمان هایی زده اند، آن را ملاحظه کنید.

در دوران ابتدایی ورود آریایی ها، این شهر نام "اسپیده" داشت، که به معنای "الهه صبح" است. سپس نام آن به "اشاش" تغییر یافت و پس از آن "ارورا" نامیده شد. واژه "اشاش" یا "اوس" شباهتی به کلمه "اجا" دارد، که معنای آن نیز به "خدای خورشید" مربوط می شود. در کتاب های مذهبی قدیم هند آمده است که هند به 16 ایالت تقسیم شده بود، که یکی از ایالت ها نام "اوچا" داشت. احتمال دارد که این منطقه همان "اوچ" باشد.

یکی از پادشاهان معروف ایران به نام "داراگشاسپ" در سال 510 پیش از میلاد، یکی از فرماندهان مورد اعتماد خود به نام "سکای لیکس" را با لشکری بزرگ به سمت سند فرستاد. او تمامی نواحی وادی سند را فتح کرد. یکی از نام های اوچ "اسکالندا" نیز هست که احتمالاً به دلیل نام سکای لیکس به این نام خوانده شده است.

وقتی اسکندر مقدونی به هند حمله کرد، در محل تلاقی دو دریا یعنی "مجمع البحرین"، شهری ساخت که نام آن را "اسکندریه" گذاشت. احتمالاً نام اوچ از اسکندریه گرفته شده است.

در پایان قرن چهارم هجری، سلطان محمود غزنوی به هند حمله کرد و در مناطق فتح شده خود از منطقه ای به نام "بھاٹیہ" یاد می کند. این منطقه ممکن است همان اوچ شریف یا قلعه ای در حومه آن باشد. (۳۰)

بصره: قبته الاسلام، خزانه العرب، رعنای نام شهری از عراق عرب۔(غیاث) شهری از کشور عراق در کنار شط العرب در نزدیکی محمره(خرم شهر) گویند این لفظ معرب بس راه است (ناظم الاطبا)(از منتهی الارب) شهری عظیم است (بعراق) و او را دوازده محلت است هر یکی چند شهری از یکدیگر گسسته و گویند که او را صد هزار و بیست و چهار هزار رود است و بنای وی عمر بن الخطاب کرده است و اندر عراق هیچ ناحیت نیست عشری مگر بصره و علوی بر قعی از آنجا خروج کرد و گور طلحه و انس بن مالک و حسن بصری و پسر سیرین آنجاست و از وی نعلین خیزد و فوطه های نیک و جامه های کتان و خیش و مر تفع (حدود العالم) مولف معجم البلدان آرد: بصره عراق، طولش هفتاد و چهار درجه و عرضش سی و یک درجه و از اقلیم سیم است بنابقول ابو بکر انباری بصره در کلام عرب زمین سخت صلب باشد و بقول قطرب زمین سخت سنگلاخ که به سم چارپایان آسیب رساند۔ قطامی گوید: همینکه مسلمین بحوالی بصره رسیدند در خاک بصره از دور سنگ ریزه دیدند گفتند: این ارض بصره است یعنی زمین سنگ ریزه و بدین مناسبت بدین نام موسوم شد۔ بصره در سال چهارده هجری شش ماه قبل از کوفه شهر شد۔ اقطاع و قرای بصره زیاد و درباره او در شعر امدح و دم بسیار شده است و از جمله عیوب آن را متغیر بودن هوای آن دانسته اند که ساعتی لباس زمستانی و ساعت دیگر لباس تابستانی بن باید کرد و از محاسن آن وفور نخل و اهل علم آن است بنابنقل حمد الله مستوفی در نزهت القلوب ص ۳۸ آمده۔ مردم آنجا اکثر سیاه چهره و اثنا عشری اند و زبانشان عربی مغیر است و پارسی نیز گویند۔(۳۱)

بنارس: نام شهری است در هندوستان و ان معبد سترگ هنود است۔ (از آنندراج) شهری است در جنوب شرقی اوتارپرادش هند بر ساحل چپ رود گنگ دارای ۳۵۵۷۸۸ تن جمعیت و شهر مقدس برهمان و مرکز فرهنگی است نام آن از دو رود: ورونه، و آستی که از قسمتهای شمالی و جنوبی شهر میگذرد، ماخوذ است۔ این شهر مرکز تلاقی خطوط آهن و بازرگانی و دارای صنایع ناجی و جاهر سازی و اشیا برنجی است و پارچه های ابریشمی و گلدوزی آن که بوسیله مسلمانان آنجا بافته می شود معروف است گویند این شهر در حدود ۱۲۰۰ ق۔م۔ بنا شده و در آئین هندوان و بودائیان مقدس است۔ همه ساله قریب ۱۰۰۰۰۰۰ بزیارت گهاتا (حمام مقدس) و مقابر مقدس به آنجا مسافرت میکنند و گروهی از مومنان هندی آخر عمر خود را در انجا بسر می برند۔ بنارس در سال ۵۹۰ھ به تصرف محمد سام در آمد و بسیاری از بتهای متعدد آن به دست او نابود شده و شهر ویران گردید۔ در سال ۹۳۵ھ۔ق۔ بابر آن را تصرف کرد۔ اورنگزیب به جای یکی از معابد مسجدی بنا کرد بعد مستعمره بریتانیا شد و بسال ۱۹۵۰ میلادی جز اتحادیه هند شد (از دایره المعارف فارسی)(از فرهنگ فارسی معین) رجوع به قاموس الاعلام ترکی و لباب الالباب و التفهیم و حبیب السیر و فهرست آن شود۔(۳۲)

بیت المقدس: قدس، اورشلیم، (اقرب الموارد) ایلیا (مفاتیح) مسجد اقصی (ترجمان القرآن) قبله پیشینیان (شرفنامه)

به بیت المقدس و اقصی و صخره

بتقدیسان انصار و شلیخا (خاقانی)

که بهر دیدن بیت المقدس

مرا فرمان بخواه از شاه دنیا (خاقانی)

بگر دانم ز بیت الله قبله

به بیت المقدس و محراب اقصی (خاقانی)

چو از قدسیان این حکایت شنید

عنان سوی بیت المقدس کشید (نظامی)

حصار جهان را که سرباز کرد

ز بیت المقدس سر آغاز کرد (نظامی)(۳۳)

بیکانیر: بیکانر شهری در شمال ایالت راجهستان هند در شرق مرز پاکستان است. اطراف آن را صحرای تهر احاطه کرده است۔(۳۴)

چولستان: صحرای چولستان که در زبان محلی به نام روهی نیز شناخته می شود، بیابانی در جنوب پنجاب پاکستان است که بخشی از صحرای بزرگ تهر را تشکیل می دهد که تا استان سند و ایالت راجهستان هند امتداد دارد۔ این یکی از دو بیابان بزرگ پنجاب است که دیگری صحرای تهل است۔(۳۵)

دارالسلام: دارالسلام به معنای محل آرامش است۔(۳۶)

دهلی: شهری در هندوستان که قبل از غلبه انگلیسی بر این مملکت پایتخت بوده و مسجد جامع آن از نوادر روزگار است و این شهر که در روی رود جمنا بنا شده در سال ۱۲۷۴ ھ۔ق۔ به تصرف سپاه انگلیسی درآمد (ناظم الاطبا) نام شهری بزرگ و معروف به هندوستان و پایتخت آن و نسبت بدان دهلوی باشد (یادداشت مولف) هر سه شهر دهلی که به یکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را جهان پناه و سیم را دهلی کهنه گویند در تاراج و نالان سخت خسارات یافت (حبیب) نام قدیم دارالخلافه هند و شاه جهان آباد است و لقب دیگر آن دار الملک است ۔(لغت محلی شوشتر) نام دارالخلافه هند است و آن بزرگترین شهرهای هند بود و لی بعد ها ویرانی بدان راه یافت و در آن مسجدی است جامع از نوادر روزگار (منتهی الارب) پیش از این چند جا به نام دهلی بوده و اکنون اندرون قلعه شهر شاه جهان آباد را دهلی نو بیرون قلعه را دهلی کهنه گویند (از آنندراج) نام دو شهر مجاور (دهلی کهنه و دهلی نو) واقع در شمال قسمت مرکزی هند بر ساحل غربی رود جمنا به فاصله 1190 هزار گزی شمال شرقی بمبئ و 1287 هزار گزی شمال غربی کلکته ۔(۳۷)

سندھ: سندھ یا سند یکی از استان ھای پاکستان است۔ سند واقع در منطقہ جنوب شرقی کشور، سومین استان بزرگ پاکستان از نظر مساحت و دومین استان بزرگ از نظر جمعیت پس از پنجاب است۔ از غرب و شمال غرب با استان بلوچستان پاکستان و از شمال با پنجاب ھمسایہ است۔(۳۸)

گلستان ارم: باغی در کنار رود خانہ سہ حضرت راجن قتال در آن تدبر می کرد و مکاشفہ داشت۔(۳۹)

مدینہ: شھری است (بہ عربستان) خوش و مردم بسیار و روضہ مقدس پیغمبر (ص) با بسیار صحابہ آنجاست و از نواحی وی سنگ فسان خیزد کہ بہ ھمہ جھان ببرند (حدود العالم) از شھر ھای مھم عربستان سعودی است این شھر پس از مھاجرت پیغامبر اسلام از مکہ بدانجا موقعیت خاصی پیدا کرد و نامش از یثرب بہ مدینہ النبی تبدیل یافت مرقد حضرت رسول در این شھر است و مطاف و زیارتگاہ مسلمانان جھان است۔ شھر مدینہ 50 ھزار تن جمعیت دارد فاصلہ آن تا بحر احمر 175 کیلو میتر و با جدہ 425 کیلو متر است۔ مدینہ در واحدای قرار گرفتہ کہ آب آن نسبتہ فراوان است بدین جھت میوہ و غلات فراوان در آنجا کاشتہ میشود۔ در عصر پیغمبر و ابو بکر و عمر و عثمان و آغاز خلافت امیر المومنین علی پیش از آنکہ آن حضرت کوفہ را مقر حکومت سازد۔ مرکز خلافت اسلامی بود۔ در حکومت امویان حکام مدینہ از جانب خلیفہ تعیین می شدند و در عصر عباسی نیز تا سال 248ھ۔ق۔ کہ محمد بن عبد اللہ طاھر از جانب المستعین بہ حکومت آن شھر تعین شدہ بود جز متصرفات عباسیان بشمار می آمد از سال 250 تا سال 923 کہ حکومت عثمانی آن شھر را تصرف کرد علویان از خانوادہ بنو الاحضر و بنو مھنا حکومت آنجا را بہ دست گرفتند۔ در سال 1219 وھابیان آن را تصرف کردند لکن محمد علی والی مصر بسال 1227 آن شھر را از ایشان پس گرفت۔ در سال 1335 ھ۔ق۔ نیروھای شریف مکہ بر آنجا دست یافتند و در سال 1343 ھ۔ق۔ 1926 میلادی ابن سعود آن را تصرف کرد و جزو دولت عربستان سعودی گردید۔ نام ھای دیگر مدینہ عبارت است از مدینہ السما، مدینہ مشرفہ، مدینہ الرسول، مدینہ النبی، مدینتہ المنورہ۔ مدینہ طیبہ، مدینہ مکرمہ، حرم الرسول، دار الحجرہ، قریتہ الانصار، اثرب، یثرب۔(۴۰)

مکہ: ام القری، مکہ، شھر مقدس اسلامی در کشور عربستان سعودی در منطقہ حجاز کہ مسجد الحرام و خانہ کعبہ شرفھا اللہ در آنجاست در 80 کیلومتری شرق جدہ و در درہ تنگی کہ محاط بہ کوھھای بلندی است واقع شدہ است ارتفاع آن از سطح دریا 330 متر است و در عرض 31 درجہ و 28 دقیقہ و طول 40 درجہ و 9 دقیقہ قرار دارد۔ تاریخ بنا و آبادانی آن بہ زمان حضرت ابراھیم (ع) و فرزند او اسماعیل (ع) باز می گردد این شھر کہ زیارتگاہ و قبلہ مسلمانان جھان است در ایام جاھلیت نیز مرکز عبادت اصنام و یکی از کراکز مھم بازرگانی عربستان در قبل از اسلام بود ام پس از تاسیس حکومت امویان در دمشن اھمیت تجاری خود را از دست داد در اوایل قرن چھارم ھجری قرامطہ آن را کراب کردند و عثمانیان در اوایل قرن دھم بدانجا دست یافتند۔(۴۱)

هند: این کشور رادر ممالک انگلیسی زبان ایندیا میگویند۔ کشوری است در جنوب آسیا و جنوب سلسله کوهھائی هیمالایا در کنار دریای عمان و بحر بنگال۔ این نام قبلا به تمام سرزمینی که هند و پاکستان کنونی را تشکیل میداد اطلاق می شد و ایالات متعددی راشامل بود که هر کدام به نامه خوانده می شد این سرزمین شبه قاره ای است که از قسمتهای دیگر آسیا با جبال عظیم هیمالایا جدا میشود۔ نام کهن این سرزمین بھاراته است وسمت شبه قاره 3288818 کیلومیتر مربع وجمیعت آن قریب چهار صد و چهل ملیون است کشور هند از ممالک مشترک المنافع بریتانیای کبیر است۔ این کشور شامل 27 ایالت است که مهمترین آنھا عبارتند از ایالت های دهلی (ایالت مرکزی) بمبئی، حیدر آباد، مدرس، میسور، پنجاب، سیکیم وبوتان۔ این سرزمین از شمال شرقی به چین وبرمه واز شمال به تبت ونپال ودر شمال غربی به پاکستان محدود است ودر شرق پاکستان سرزمین نتو آواقع شده است که در شمال شرقی هند قرار دارد۔ هند فرانسوی وهند پرتقالی عبارتند از مناطق کوچکی که در ساحل شرقی و غربی اراضی هند آن رااحاطه کرده است نیمه جنوبی از شبه جزیره هن میان بحر عمان و خلیج بنگال واقع است، بزرگترین رود خانه هند رود گنگ و باهاپتر اوسند میباشد۔ محصولات زراعتی هند که کفایت تذیه ومایحتاج سکنه آن رانمیکند عبارت است از: برنج، کنف، پنبه، وچای. (۴۲)

کتاب ها:

فواید الاولیا: نام کتابی. این کتاب در نسخه خطی مناقب الولایت ذکر شده است، ولی از منابع دیگر اشاره ای به این کتاب یافت نشد. به همین دلیل تنها به نسخه خطی مناقب الولایت که در آن این کتاب ذکر شده، ارجاع داده شده است. (۴۳)

قرآن: نام کتاب آسمانی مسلمانان که بر حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر اسلام نازل گردید. و در لفظ قرآن اختلاف است. برخی گویند اسم علم غیر مشتق است و مخصوص است به کلام خدا و همزه جز حروف اصلی آن نیست. ابن کثیر چنین خوانده و از شافعی نیز چنین روایت شده است. برخی دیگر گویند این لفظ مشتق است قرنت الشی بالشی و قرآن نامیده شد زیرا در میان سور و آیات و حروف. آن مقارنه وجود دارد. فرا گوید: قرآن مشتق است از قرائن و به هر تقدیر بدون همزه است و نون آن اصلی است. زجاج گوید این قول سهو و خطاست و سخن درست این است که همزه را برای تخفیف حذف کرده اند و حرکت همزه را به حرف ساکن پیش از آن منتقل ساخته اند. و آنها که قرآن را مهموز دانند نیز میان خود اختلاف دارند، برخی را عقیده بر این است که آن مصدر قرات است و کتاب مقرو (خوانده شده) را قرآن (خواندن) خوانند از جهت تسمیه شی به اسم مصدر آن و برخی گویند آن وصف است بر وزن فعلان از ماده قر بمعنی جمع در کتاب اتفاق چنین آمده است. (۴۴)

مناقب الولایت: نسخه ای خطی که در احوالات حضرت راجن قتال بخاری، نوشته این نسخه غلام محمد بن میان صاحب است. در دیگر منابع اشاره ای به این کتاب یافت نشد، به همین دلیل نام این کتاب تنها از نسخه خطی مناقب الولایت که در آن ذکر شده، ارجاع داده شده است. (۴۵)

ولایت نامه: نام دیگر مناقب الولایت. مناقب الولایت نام دیگر ولایت نامه نیز است که ارجاع آن از نسخه خطی مناقب الولایت داده شده است. از منابع دیگر هیچ ارجاعی به این کتاب یافت نشد، به همین دلیل تنها به نسخه خطی مذکور اکتفا شده است. (۴۶)

کتاب شناسی

حواشی و تعلیقات

کتاب شناسی:

حواشی وتعلیقات

۱۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، ۳۹

۲۔ ھمو——————————————————ھمان

——————————————————(ص:۱۰۱)

۳۔ معین، محمد، دکتر، فرھنگ فارسی، (تھران، کتاب خانہ ملی ایران ۱۳۸۱ھ، ۲ جلدی) ۱۸۸

۴۔ شیخ بھاالدین زکریاملتان، ویکی فقہ، زکریا-ملتانی-بھاالدین۔ شیخ/ https://en.wikifeqh.ir

۵۔ شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ، (بھاولپور، اردو اکادمی، ۲۰۰۹ میلادی)، ۲۴۱

۶۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، ۲۵

۷۔ شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ، (بھاولپور، اردو اکادمی، ۲۰۰۹ میلادی)، ۲۰۵-۲۰۲

۸۔ ھمو——————————————————ھمان

——————————————————(ص:۲۲۶)

۹۔ gemini,https://gemini.google.com/app/d04190388dd827fa

۱۰۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت، ۴۵

۱۱۔ ھمو——————————————————، (ص:۲۵)

۱۲۔۔ ھمو——————————————————، (ص:۵)

۱۳۔۔ ھمو——————————————————, (ص:۴۵)

۱۴۔ عباسی، محمد، دین، علامہ، تذکرہ الاولیا اوچ شریف، (اوچشریف، ادارہ معارف اولیا)، (ص:۳۸-۳۷)

۱۵۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت ۳۶

۱۶۔ معین، محمد، دکتر، فرھنگ فارسی، (تھران، کتاب خانہ ملی ایران، ۱۳۸۱ ۲ھ جلدی)، (ص:۱۰۷۵)

۱۷۔ عیسی علیہ السلام، ویکی پیڈیا، عیسی/ https://fa.wikipedia.org/wiki

۱۸۔ معین، محمد، دکتر، فرھنگ فارسی، (تھران، کتاب خانہ ملی ایران، ۱۳۸۱ ۲ھ جلدی)، (ص:۱۱۶۸)

۱۹۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (ص:۴۹)

۲۰۔ ھمو——————————————————ھمان

——————————————————ھمان

۲۱۔ ھمو——————————————————ھمان

——————————————————(ص:۹)

۲۲۔ همو ——————————————————————————همان

——————————————————————————همان

۲۳۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد چهاردهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۲۱۴۸۹)

۲۴۔ معین، محمد، دکتر، فرهنگ فارسی، (تهران، کتاب خانه ملی ایران، ۲۱۳۸۱ھ جلدی) ۱۸۵

۲۵۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد چهاردهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۲۱۷۸۹)

۲۶۔ معین، محمد، دکتر، فرهنگ فارسی، (تهران، کتاب خانه ملی ایران، ۲۱۳۸۱ھ جلدی)(ص:۱۸۵۶)

۲۷۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)، (ص:۳۲)

۲۸۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)، (ص:۴۹)

۲۹۔ معین، محمد، دکتر، فرهنگ فارسی، (تهران، کتاب خانه ملی ایران، ۲۱۳۸۱ھ جلدی)(ص:۲۰۷۸)

۳۰۔ رضوی، قادری، سعیدی، احمد، سراج، محمد، مفتی، علامہ، (لاهور، تاریخ اوچ متبرکہ، ضیاالقرآن پبلیکیشنز، ۲۰۱۷ میلادی)(ص:23، 50، 51، 52)

۳۱۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد چهارم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۴۸۴۹)

۳۲همو ——————————————————————————(ص:۵۰۰۸)

۳۳همو ——————————————————————————(ص:۵۱۴۴-۵۱۴۵)

۳۴۔bikaner, Wikipedia, https://en.wikipedia.org/wiki/Bikaner

۳۵۔cholistan desert, Wikipedia, https://en.wikipedia.org/wiki/Cholistan_Desert

۳۶۔ سوره یونس، الحدیث، https://al-hadees.com/alquran-tafseer/ 25/10

۳۷دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد هشتم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۱۱۳۲۵-۱۱۳۲۴)

۳۸۔Sindh, Wikipedia, https://en.wikipedia.org/wiki/Sindh

۳۹۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)، (ص:۸)

۴۰۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد سیزدهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۲۰۵۶۳)

۴۱۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد چهاردهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۲۱۴۱۱)

۴۲۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد پانزدهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:
۲۳۵۶۰-۲۳۵۶۱)

۴۳۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)، (ص:۵۱)

۴۴۔ دهخدا، اکبر، علی، لغت نامه دهخدا، (تهران، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، جلد یازدهم معتمد نوال، چاپ دوم از دوره جدید)(ص:۱۷۴۷۲)

۴۵۔ میاں صاحب، بن، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)، (ص:۳)

۴۶۔ همو ——————————————————————————همان

——————————————————————————، (ص:۱)

واژه‌نامه

واژہ نامہ

از کتاب ھای زیر برای واژگان استفادہ شدہ است۔

(۱) معین، محمد، دکتر، ۱۳۸۱ھ، فرہنگ فارسی، کتاب خانہ ملی ایران، ۲ جلدی، تہران۔

(۲) عمید، حسن، ۱۳۴۷ھ، فرہنگ عمید، کتابخانہ ابن سینا، ۲ جلدی، چاپ تہران، ایران۔

(۳) المنجد الابجدی، ۱۳۶۳ھ، چاپ اول، تہران، ایران۔

(۴) https://vajehyab.com

واژه	معنی در فارسی
	(الف)
اناس:	مردمان
اساس:	بنیاد
اتاس:	نومید شدن. ناامیدی. نمیدی. نومیدی.
التماس:	بازاری واصرار از کسی چیزی خواستن۔
ابرار:	بسیار فرزندی، چیرگی، نیکوکاران
اماس:	التهاب, توسع, وذمۃ, وکزۃ
امتزاج:	آمیختہ شدن چیزی باچیز دیگر۔
ارقام:	نوشتہ ھا
اختصار:	مختصر کردن؛ کوتاہ کردن.
انکشاف:	کشف کردن.
انتساب:	نسبت داشتن.
اسرار:	رازھا
التقاط	جمع کردن مطالب از جاھای مختلف و گرد آوردن آن ھا در یک جا
	(ب)
باعث:	سبب، علت
باغ:	زمینی سہ دور آن را دیوار کردہ و انواع درختان در آن کاشتہ باشند؛ بوستان.
باز:	گشادہ شدن؛ گشودہ شدن؛ واشدن.
بابا:	پدربزرگ
بوی:	عطریات
بوس:	بوسیدن
بال:	عضو متحرک بدن پرندگان و حشرات سہ با آن پرواز می کنند.
بعید:	دارای احتمال کم: بعید می دانم دوبارہ پیدا یش شود.
	(پ)
پروریدہ:	مُرَبی. متأدّب. مرشّح
پیمانہ:	ھرچہ بدان چیزی پیمایند.
پای:	قدم

پس: عقب؛ پشت سر

پیش: جلو

پاک: بی آلایش

پاس: نگهبانی؛ نگه داری؛ مواظبت.

پیر: کهن سال؛ سال خورده؛ کلان سال.

(ت)

ترین: علامت صفت عالی که در آخر بعضی کلمات در می آید

تحقیقی: حتمی ویقینی وبدون شبهه

توانگر: بردست وباقوت وزورآور وتوانا ومالدار

تجلی: جلوه گر شدن

تابان: تابنده؛ درخشان؛ روشن

توانست: توانائی. توان. اسم از توانستن۔

(ث)

ثانی: همتا؛ نظیر.

ثبت: یادداشت کردن؛ نوشتن۔

ثواب: پاداش کار خوب وپسندیده در جهان آخرت۔

(ج)

جود: کرم؛ بخشش؛ عطا.

جلال: احتشام، بزرگی، جاه، جبروت، حشمت

جمال: زیبایی؛ نیکوصورتی؛ حسن صورت۔

جن: در اسلام، هریک از موجودات غیر مرئی دارای قدرت فوق طبیعی ودارای عقل وفهم که رفتارهایی همانند انسان دارند ومی توانند خود را به شکل های گوناگون دربیاورند.

جان: روح حیوانی

جنس: ماهیت یا کیفیت بنیادی.

جد: اسلاف، پدربزرگ، سلف، نیا، نیاکان

جذبه: نیروی ذهنی که موجب اثرگذاری وتسلط شخص بر دیگران می شود.

جنبش: حرکت.

(چ)

چشیده: چیزی که مزه شده وچاشنی شده باشد.

چنگ: پنجۀ انسان؛ پنج انگشت دست انسان.

چاک: شکاف؛ تراک؛ رخنه.

چند: عدد و مقدار مجهول و نامعین معمولاً از سه تا نه.

چمن: سبزه زار؛ مرغزار؛ زمین سبز و خرم.

چشم: عضو حسی و بینایی بدن انسان و حیوان.

چست: چابک؛ چالاک.

(ح)

حوش: چهارپایان وحشی

حق: راست؛ درست.

حالات: اوضاع، کیفیات

حامل: باربردارنده.

حجابی: یک چادر.

حاصل: محصول کشاورزی.

حضور: نزد کسی بودن.

(خ)

خالق: خلق کننده؛ آفریننده.

خیره: بیهوده. بی جهت. بی تقریب.

خصال: خصلت.

خویش: کسی که با شخص بستگی و نسبت دارد

خلقت: آفرینش

خورشید: آفتاب، خور، روز، شمس.

خاک: زمین.

خاطر: قلب، یاد، اندیشه.

خوان: سفره یا طبقی برای گذاشتن غذا روی آن.

خندان: خنده کننده.

خواجگان: بزرگان، سروران، اربابان.

(د)

داس: جاخشوک؛ جاغسوک؛ خاشوش.

داعی: دعا کننده.

دانست: علم. ذهن. اطلاع. آگاهی۔

دست: عضوی از بدن انسان از شانہ تا سر انگشتان.

دلکش: دلربا؛ دلپذیر؛ دل فریب؛ خوشایند.

(ذ)

ذات: عین وجوهر وحقیقت چیزی؛ نَفس.

ذکر: یاد کردن.

ذیل: آخر چیزی.

ذوق: سلیقہ، مشرب

(ر)

راست: بی پیچ وخم؛ مستقیم۔

روی: چهر، چهره، رخسار، رخساره، رخ، رو۔

روز: زمان میان طلوع تا غروب آفتاب کہ هوا روشن است.

رسید: ورود، وصول

(ز)

زنگ: جرس، جلاجل، درای، زنگوله، ناقوس

زنگال: قطعه ای چرم شبیہ ساق چکمہ کہ هنگام سواری بہ ساق پا می بندند.

زمره: گروه. جماعت. دستہ.

زدا زدودن

(ژ)

ژیان: خشم آلود؛ خشمگین؛ خشمناک؛ تندخو.

(س)

ساختن: بنا کردن.

(ش)

شرح: قطع کردن گوشت را از عضو۔

شنیدن: درک کردن بوی چیزی.

شنگ: شوخ؛ ظریف.

(ص)

صادر: فرستاده، نوشتہ، فرستادن

صلاح: اهلیت، شایستگی

صوری: ظاهری؛ سطحی.

صواب: راست و درست؛ حق.

صلوات: درودها؛ تحیت ها.

صوت: آواز، آوا، بانگ، جار، صدا، صفیر، صلا، لحن، ندا

صد: عدد ۱۰۰

(ض)

ضد: ناساز؛ ناساز گار؛ مخالف؛ ناهمتا.

ضاعف: ضرب کردن, تکثیر کردن

ضعیفی: ضعیف

ضمیر: باطن انسان؛ اندرون دل.

ضلالت: گمراه شدن؛ گمراهی.

(ط)

طعام: هر چیز خوردنی؛ خوراک؛ خوراکی.

طشت: ظرف پهن کم عمق بزرگ

طرف: جانب؛ سو؛ جهت.

طایر: پرواز کننده

طاووس: پرنده ای زیبا از خانوادهٔ کبک سه نر آن دم چتری بزرگ با پرهای رنگین دارد.

طلسم: سِحر؛ جادو.

(ع)

عصص: سخت و شدید شدن.

عدن: جاویدان: بهشت عدن.

عم: برادر پدر؛ عمو.

(غ)

غایت: نهایت و پایان چیزی؛ آخرین درجه.

غوث: یاری کردن؛ به فریاد کسی رسیدن؛ یاری؛ اعانت.

غرایب: غریبه

غر: ناتوان

غیاث: فریادرسی

غایات: غایت

(ف)

فرخ: مبارک؛ میمون؛ خجسته.

فوق: بالاتر یا برتر از چیزی یا کسی: فوق برنامه.

فرح: شاد شدن؛ شادمان شدن.

(ق)

قدس: پاک شدن.

قبح: بدی، زشتی، شناعت، قباحت

(ک)

کولا: درخت کولا

کرت: زمین مرزبندی شدۀ کوچک برای زراعت؛ کاله.

کاشف: کشف کننده

کثیف: غلیظ؛ فشرده.

کونین: دنیا و آخرت؛ دو کون؛ دو جهان.

کشاد: فراخ

(گ)

گوناگون: جوراجور، متعدد

گشت: گردش؛ سیاحت.

گران: سنگین

گرسنگی: گرسنه بودن؛ گرسنیا.

(ل)

لوح: قطعه ای پهن که در مکتب خانه ها بر آن می نوشتند.

لفیف: آمیخته و به هم در پیچیده.

لطیف: نرم و نازک.

(م)

مرخص: اجازه داده شده.

مقالات: سخنان، گفتار

مطبخ: جای خوراک پختن؛ آشپزخانه.

ملون: رنگ آمیزی شده؛ رنگ شده.

مگس: زنبور عسل.

مفوض	تفویض شده؛ واگذار شده.

(ن)

نداف: حلاج؛ پنبه زن.

(و)

واژگون: سرنگون؛ برگشته؛ وارون.

وحدت: یگانگی؛ اتحاد.

(ی)

یافت: دریافتن؛ حس کردن.

فهرست ها

آیات قرآنی مع ترجمه

احادیث واقوال عربی مع ترجمه

اشعار

کسان

جاها

کتاب ها

فهرست آیات قرآنی باترجمہ فارسی

ترجمہ فارسی آیات قرآنی مترجم شاہ ولی اللہ

]ص۵۸] ﴿إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾]یس ۸۲:۳۶]

هر گاه جز ایک نیست که فرمان خدا چون بخواهد آفریدن چیزی را این است که بگوید ش بشو پس می شود]یس ۸۲:۳۶](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی از شاہ ولی اللہ دھلوی ص:۴۴۵)

]ص۲] ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾]الذاریات ۵۶:۵۱]

و نیافریده ام جن وانس را مگر برای آنکه مرا بپرستند]الذاریات ۵۶:۵۱](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی ص:۵۲۳)

]ص۷۰] ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰٓ أَبْصَـٰرِهِمْ غِشَـٰوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾]البقرہ ۷:۲](۲۹)

خدا بر دل های ایشان مهر نهاد و بر شنوائی ایشان۔ و بر چشمهای ایشان پرده ایست و برای ایشان عذاب بزرگ است]البقرہ ۷:۲](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی ص:۳)

]ص۷۸] ﴿فَاعْتَبِرُوا يَـٰٓأُو۟لِى الْأَبْصَـٰرِ﴾]الحشر ۲:۵۹]

پس ای صاحبان بصیرت عبرت گیرید]الحشر ۲:۵۹](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی ص:۵۴۵)

(این قسمت آخر آیہ شمارہ دو سورہ حشر است. در نسخہ خطی نوشتہ شدہ است یا ایھا الذین آمنو، اما در آیہ یا ایھا الذین آمنو وجود ندارد، بنابر این در اینجا بہ یا ایھا الذین آمنو نوشتہ شدہ است و نہ بیت کامل نوشتہ شدہ است. فقط آن قسمت از آیہ نوشتہ شدہ است کہ در نسخہ موجود است.)

]ص۴] ﴿وَابْتَغُوٓا۟ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾(جزو آیت)]المایدہ ۳۵:۵]

و وسیلہ قرب بہ سوی او بہ طلبید (این بخشی از آیہ سی و پنج سورہ مائدہ است)]المایدہ ۳۵:۵](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی ص:۱۱۳)

]ص۲۹] ﴿صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ﴾(جزو آیت)]البقرہ ۱۸:۲]

کر انند گونگانند کورانند (این بخشی از آیہ مذکور است)]البقرہ ۱۸:۲](دھلوی، شاہ ولی اللہ، ترجمہ معانی قرآن کریم بہ زبان فارسی ص:۴)

فهرست متن احادیث ودیگر عبارات عربی

تمام احادیث وسایر عبارات عربی به این مکان آورده شده است.

[ص۱۷] لَا خَطَابِیۃُ بَھندِہ السَّاحِرِ ھٰذَا عَبدُ عَزِیزُ اللہ مِن مِن اٰلِ النَّبِیِ وَاَولَاد علی وَستُونُ الدِّینِ وَاَقَامُ الشَّرَائِطِ وَ مَحُوُ الکُفرِ وَخَلَقتُ دِینُکم وَایتُوافِی طَرِیقۃِ الاِسلَامِ وَقَابِلِ حکمِہ واعلَمُکُم الَّا اللہ وَاحِدُ لَا یُشرکُ بِہ اَحدًا

[ص۱۷] لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللہِ

[ص۶۴] لا یجوز الصلواہ الا بحضور القلب

[ص۶۵] کمثل الکلب المجذوب بالعضبہ

[ص۸۸] آمنا وصدقنا

اشعار به ترتیب ردیف

به ترتیب ردیف ا

پیر کن باشی در پای راهنما

بی ریاضت می نماید ره خدا

ص ۳

راه نمای هادی راه هدا

زانکه باشی در حقیقت رهنما

ص ۳

پیر کامل می کند کامل ترا

همچو در اندر صدف حامل ترا

ص ۴

کن نهنگ محال از خدا

غرق در لجه حضور خدا

ص۵

ناگهانت کرخلد خاری زپا

گنبد افلاک سازی پر صدا

ص۲۹

چار گوهر مشتهر کان حیا

صاحب جود اند با تقویٰ سخا

ص۱۰۱

رو تماشا کن سہ مردان خدا

می زند در کبر وحدت دست و پا

ص۴۰

گر تو مردی دیدہ معنی کشا

تا بصورت بنگری ذات خدا

ص۳۲

به ترتیب ردیف ب

گر عاشق دوستی بشب هاش طلب

در خلوت عشق ای تنهاش طلب

ص۲۹

گر می خواهی حضور نعمت هر روز

آن جا سه کس نباشد آنجاش طلب

ص۲۹

چون شنید از مرد حق ان بالصواب

پس زبان بگشاد از بهر جواب

ص۳۰

به ترتیب ردیف ت

آفرید حق مرا از نور ذات

آشکاره ذات او را از صفات

ص۲

چون بروز محشر خواھیم خواست

ھم مستغرق نام تو می خواھم خواست

ص۲٦

از صفات خود ندانی یک صفت

در صفات حق فروشی معرفت

ص۲۸

چشم حق بین معرفت را آلست است

عارف عشق است عرفان حالت است

ص۲۹

شیخ روح اللہ بمعصومی برفت

درھادنیاودین برخود بہ ببست

ص۱۰۱

شه جلال اسحاق ابوالخیر مست

مر نمایند عاشقان راسیر مست

ص ۱۰۱

هرچه از تو با من آید عفو کردم بهر دوست

این کم جان حاضرم گر افگنی سر مغز پوست

ص ۷۷

به ترتیب ردیف د

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

ص ۴

چون ز حق واقف نه ای خود پسند

باری از دعویٰ باطل لب به بند

ص۲۹

لب به بند و گوش بند چشم بند

گر نه بینی سر حق بر ما بخند

ص۲۹

در همه کار مشورت شاید

کار بی مشورت نیکو نآید

ص۹۳

حریفان بال ها خوردند و رفتند

تهی خم خانها کردند و رفتند

ص۵۸

به ترتیب ردیف ر

گر نکرده طالبان را دستگیر

طالبان هر گز نگیرند دست پیر

ص۳

ظاهر و باطن نهان و آشکار

نیست غیر از وی خدای کامگار

ص۲۶،۲۵

هر کہ او عاشق نشد بر روی پیر

از خدا هرگز نشد نعمت پذیر

ص۲۶

ور ترا دعویٰ است برهانش بیار

ور نہ داری حجت آخر شرمسار

ص۲۹

هادی گم گشتان راه تار

مرهم ریش دل هر بی قرار

ص۳۱

ای برادر خواب غفلت راگذار

یک زمان از خواب غفلت سر برار

ص۴۰

چون بیاری طهارت ظاهر

باطنت نیز حق کند طاهر

ص۶۲

به ترتیب ردیف ز

چون به ذات حق تعالی چشم راز

پس ز کوری خویش راعارف مساز

ص۲۹

که اندرین مسجد به صد عجز و نیاز

زاهدان غرق است در بحر نماز

ص۳۰

دلم خواهد که با شم با تو همراز

مسازم دور از خود ای دلم ساز

ص۵۲

به ترتیب ردیف س

ای برادر گر تو هستی حق شناس

نور عرفان را از ین جا کن قیاس

ص۳۰

به ترتیب ردیف ش

رفت در لامکان ز هستی خویش

کرده اسرار حق پرستی خویش

ص۵

به ترتیب ردیف ع

هلا تا نه دزد ندرخت و متاع

نہ دزدند کالات شوی اتباع

ص٦٥

بہ ترتیب ردیف ل

تافت بر ھر ذرہ خورشید کمال

کردہ پیدا از جلال واز جمال

ص٢

خوش گلی نو رستہ شد در گلشن ایزد تعال

یعنی صدر الدین محمد بالقب راجن قتال

ص١٠

گر توذات پیر خود کردی قبول

ھم حق اندر ذاتش آمد ھم رسول ص

ص٢٦

گر نبودی ذات او بعد از رسول ص

دین احمد مرگ می کردی قبول

ص۲٦

شیخ نصیر الدین نائب دین رسول

می رساند با خلق آئین رسول

ص۴۹

به ترتیب ردیف م

تار نیستم در یاد تو زیستم

و گر می میرم در یاد می میرم

ص۲٦

در یاد تو هر روز چنان مدهوشم

صد تیغ گر زنند هم نخروشم

ص۳۰

ساقیا جام بده تا مست لایعقل شوم

شاید از غمهای دوران لحظه غافل شوم

ص۳۲

حال درماندگی چسان جویم

نیک روشن ترا چسان گویم

ص۳۴

ز حول رهزنان بی هوش گشتم

به خدمت صاحبان پرجوش گفتم

ص۷٦

کہ بر قال مرا عفوت نکاهید

کزین حال زوال آمد به بختم

ص۷٦

اگر بدبار بخت من نباشد

کہ حل بشناختم از سر نخستم

ص۶۷

به ترتیب ردیف ن

جان من زنگ از دل خود پاک کن

سینه از چنگ محبت چاک کن

ص۲

آفریده حق ترا از جنس جان

از تو افتاد است شور اندر جهان

ص۲

نعمت حق در جمال پیر دان

مظهر جامع کمال پیر دان

ص۲۶

ای گرفتاری وجود خویشتن

تا توانی لاف درویشی مزن

ص۲۸

چون ندانی دعویٰ عرفان مکن

خویش رابیهوده بی ایمان مکن

ص۲۸

از تغیر باک باش جان من

ایمن از باد خزان بستان من

ص۳۰

رهنمای فرقه ای آوارگان

چاره سازی زمره ای بی چارگان

ص۳۱

گر تو داری دیده باریک بین

روز روشن در شب تاریک بین

ص۳۲

من چه گویم وصف صاحب خواجگان

مشتهر در تخت و فوق و ظاهر نهان

ص۳۹

چون شدی شاه جهان ز عالم پنهان

هفت صد و هشتاد از هجرت عیان

ص۱۰۱

به ترتیب ردیف و

هرچه دارم از طفیل ذات او

نور من از شعله مشکات او

ص۲۶

چشمت از مستی کشا بیدار شو

لحظه در جانب بیزار شو

ص۴۰

راه لطف این است ازین کار مگو

از تکلف عیش من ایمن بشو

ص۷۹

به ترتیب ردیف ہ

ترا دیدیم یوسف را شنیده

شنیده کی بود مانند دیده

ص۷۸

حافظا از کور چشمی جنگ با من کرده

خشمناکی بامسافر بی درنگ آورده

ص۷۷

به ترتیب ردیف ی

تعلق حجاب است بی حاصلی

چو پیوندها به گسلی واصلی

ص۲۸

دستگیری بی سروپایان توی

داروی هر دردرا درمان توی

ص۳۱

ندانم شب را دیجور سخنی

ندانستم ضیاروز از چه هستی

ص۷۸

کسان:

ا

ابو اسحاق: ۳۹،۱۰۱
ابوالخیر مست: ۱۰۱

ب

بھاالدین: ۳۶

ت

تاج الملک: ۱۰
تیرت: ۲۵

ج

جلال الدین: ۳۳
جھانیان: ۸۳

خ

خوش لقا: ۴۵

د

دین محمد: ۲۵

س

سلطان علی اکبر: ۵

ش

شرف الدین: ۴۰

ص

صدر الدین: ۶

ع

عالم الدین: ۳۶
عفر: ۹۹
عیسیٰؑ: ۷

ف

فرشتگان: ۱۲

ق

قبلہ نظام: ۴۹

ک

کبیر الدین: ۴۹
کھتر درویش: ۲

م

محمد ﷺ: ۹
محمود ناصر: ۹
ملک الموت: ۱۰۰
ملک فلک: ۱۰۱
موسیٰؑ: ۶۹
موکلان: ۷۳
میر عالم: ۳۲

ن

نصیر الدین: ۴۹

ھ

ھاتف: ۶

جاھا:

ا

اوچ: ۹۹

ب

بصرہ: ۳۶

بنارس: ۵

بیت المقدس: ۴۷

بیکانیر: ۵۹

چ

چولستان: ۵۰

د

دار السلام: ۴۴

دھلی: ۸۵

س

سندھ: ٦٧

گ

گلستان ارم: ۴

م

مدینہ: ۳۶

مکہ: ۵

ھ

ھند: ٦٧

کتاب ها:

ف

فواید الاولیا: ۵۱

ق

قرآن: ۴۴

م

مناقب الولایت: ۳

و

ولایت نامه: ۱

فهرست کتاب ها

ماخذ و منابع

ماخذومنابع

کتاب ھای اردووفارسی:

- شھاب، حسن، مسعود، خطہ پاک اوچ، (بھاولپور، اردواکادمی، ۲۰۰۹میلادی)
- رضوی، قادری، سعیدی، احمد، سراج، محمد، مفتی، علامہ،، تاریخ اوچ متبرکہ، (لاھور، ضیاالقرآن پبلی کیشنز، ۲۰۱۷میلادی)
- عباسی، محمد، دین، علامہ، تذکرہ الاولیااوچ شریف، (اوچ شریف ادارہ معارف اولیا)
- بن میان صاحب میان ولایاخان مجاور، غلام محمد، مناقب الولایت (خطی)
- ابوالقاسمی، محسن، دکتر، دستور تاریخی زبان فارسی، (تھران، سازمان مطالعہ وتدوین کتب علوم انسانی دانشگاہ (سمت)، تھران (چاپ مھر قم)، ایران، ۱۳۷۵ھ)
- خیامپور، ع، دکتر،۔ دستور زبان فارسی، (صندوق پستی، تھران، ایران، ۱۳۴۴ھ)
- پشت دار، محمد، علی، دکتر، آئین نگارش وویرایش ۲، (ایران، تولید محتواو تجھیزات آموزشی، ایران)
- نجفی، ابوالحسن، غلط ننویسیم، (تھران، مرکز نشر دانشگاھی، تھران، ایران، ۱۳۸۷ھ)

دیوان ھا/کلیات ھا:

- شیرازی، سعدی، ابن عبداللہ، مصلح شیخ شرف الدین، بوستان سعدی، سایت فرھنگی، اجتماعی، خبری، تربت جام۔
- حسین، سجاد، قاضی، مترجم، رومی، جلال الدین، مولانا، ۲۰۰۶میلادی، مثنوی مولوی معنوی، الفیصل ناشران وتاجران کتب، غزنی سٹریٹ، اردوبازار، لاھور۔

فرھنگ ولغت ھای اردو، عربی وفارسی:

- معین، محمد، دکتر،، فرھنگ فارسی، (تھران، کتاب خانہ ملی ایران، ۲ جلدی، تھران، ۱۳۸۱ھ)
- عمید، حسن،، فرھنگ عمید، (تھران، کتابخانہ ابن سینا، ۲ جلدی، چاپ تھران، ایران، ۱۳۳۷ھ)
- علی بن الحسن، المنجد الابجدی، (چاپ اول، تھران، ایران ۱۳۶۳ھ)
-

ویب سایت ھا:

https://gemini.google.com/app/d04190388dd827fa

https://en.wikipedia.org/wiki/Cholistan_Desert

https://al-hadees.com/alquran-tafseer/10/25

صفحه های اصلی نسخه خطی:

مناقب الولایت

جواهر عرفان سخن در بر رشته لسان بسوزن بیان سفتند و از اهل مجوره بیک
ضلالت باینهمه شاه کرامت گرفته گردند و ماجرا آنها خفی و جلی از مدالله ظله
نهفتند که یا حضرت نقارها از نوع فولاد درست و بجرم آهوان کشیدها از غیب
هر مهیب نوبت بد جوکت میشود مدالله ظله فرمود که ابرار شدن
صوت کن با بسیار گرانخواهان با امر الله تعالی چنانچه حسب الفرموده باز آنحضرت فرموده
نوبت مند کندها بد شحوره باز با ابرار بکار گرانخواهه کردید مسلمانان مرید با بر آدم زید
گشتند بدبدن تجربه بلکه از ان حربه حیران و خوار خوار شدند و باهدیگر میگفتند آنچه
شد بعدها بیک شو گشته صلاح بفلاح منکسر دیدند که نتیجه از انها فتح پذیر نیز
که بوقت نوبت بد شهرت کسی بو بعضی لیسم تا که نوبت کنند جهت وقت
نوبت بد دو وقت بجای مد آدم بو فرستادند چنین آدم بسر نقارها بوقارها
رسید از نقارها کلمه مبارک آشکارا شنید و مسلم گشت و صراط مستقیم

گرفت تا همین طور فی الفور شکست خوردند مسلمانان بعد که کافران نابکاران
مذکوره حلقه ها بسته و زمره ها تهوران بیکدیگر آمیخته فرود آمدند و به پیش
بتها حضور رفتند بطریق دست بسته گریه شیون ادبان آستان ایستادند و حال
ماجرا گذشته بود بعرض رسانیدند چنین خموش ماندند که هیچ جواب آنها از
بت صادر نگشتند در این آوان حیران و غمناک بالبتاک شدها باز نشستند
یعنی باز رفتند تضرع و زاری های پیش خداوند مذکور ها بسیار بی شمار کردند که
هیچ ثمره بر مراد خویش از و نیافتند و هرگاه که جهت رجا بالکلیه از و بر داشتند
باز گشتند که از خداوند خویش هیچ آواز مدد ساز نیافتیم ناچار همه در این بودند
که ناگاه بت بد ذات ها آواز غریب تیز از بلند ~~[illegible]~~ دراز با بر از آمد بگوی
که ای فلانیان بیائید که همراهی نشست پیام های شمایان را خواهیم کرد چنین
کافران نابکاران این آواز محرم راز بشنیدند فرحناک شدها بی باک گشته

کافران از بت شنیدن و معاینهٔ چشم خرابی و تاریک هوش کردند بعد از آن برای
بت مذکور سامان ادویه کردند که بیکدیگر گفتند که خدای ما دیوانه شده است
با سحر آن ساحر چون این خبر بمدالله ظله معلوم گشت و عزم بالجزم کردند بنابر جنگ
کردن بخصمان دین بهمت تمام و کمر اطاعت میان چست [redacted] بستند
و علم غازیان نصب کردند چون آواز مدالله ظله بدین نمط بگوش کافر
کافر اندرون قلعهٔ مذکور رسید کافر مردود در دین محکم گشت مقابله آغاز
کردند چون حضرت تشریف فرمایان بسوی مردود مذکور چون اندرون در
قلعهٔ مذکور پای مبارک نهادند و روبرو کافران شدند که چون کافران حضرت
صمیم دانند بر مرغدار کردن همه سر متفکر فرو کردند و بعضی از آن مستغرق
در مراقبه و مشاهده نشسته بودند از سبب جز معدوم یعنی لذت
سابقه رفته بودند و بعضی از آنها در پرستیدن کی ثبت تمامی مخوف متعاقبه

و زبهر دهیانِ دندانهای کلانِ کوه به سوی حضرت حمله کنند و دیگر بلند عیب آواز

مهیب ناک و سخت تر آیند گویا رعد فرشته بخشمناک میغرید

بنا بر شکافتن زمین و کوه و درختان را از بیخ بُن بیرون میکنند پس ما

مبارک

مدالله ظله کلمه را خواندها بر انگشت دمیدها بهر طرف اشارت کردند

صوت فرو شد و بیم بدیهای عفو میکنند چنین استحالت بزرگان کافر

بگذشت باران را جز مدکوهها نرسید چنین یکی از باران منارها سر زند دیگر

بیرون کوه مدرنشیب نظر کرد که احوال اوشان دیگرگونه بنظر آید

بیعها سر فرو از دریچه اندرون گرد طاق دریچه را بر هم زد از ترس

و حکایات نشیبان بمعرکه خویش میکرد که ما را احوال ایشان خویش

امر چند دیگرگون بنظر آمدها باش هم تعجب ناک گشتند و بیکدیگر میگفتند

امروز چه شدها است که هیچ آواز از ایشان خویش بگوش ما نمیرسد

فاین بر

کافران از بت شنیدن و معاینه بچشم خرابی و تاریکی هوش کردند بعضی از برای

بت مندکهه ساماین ادویه کردند که بیکدیگر گفتند که خدای ما دیوانه شده است

با سحر آن ساحر چنین این خبر بعبدالله ظله معلوم گشت و عزم بالجزم کردند بنابر جنگ

کردن بخصمان دین بسمت تقاضای و کمر اطاعت میان حمیت [illegible] پرستند

و غوغای نصب صعب کردند چنین آواز عبدالله ظله بدین نمط بگوش ظاهر

کافر اندرون قلعه مندکهه رسید کافر مردود دین محکم گشت مقابله آغاز

کردند چنین حضرت تشریف فرمایان بسوی مردود مندکهه چنین اندرون در

قلعه مندکهه پای مبارک نهادند و روبرو کافران شدند که چنین کافران حضرت

صمیم دانند بر مرغدار کردن هم سر متنفر زور کردند و بعضی از آن مستغرق

در مراقبه و مشاهده نشسته بودند از سبب جزء معدوم یعنی لذید

بهمه روزی بهانه تکمیل بابی که درویش بر عنایت ریشتهاست ازراه
بریاضت خویش یاد از نمونه کما قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون بدین مضمون آمده شعر جان من زنگ از دل خود پاک کن
سینه از چنگ محبت چاک کن آفرید حق ترا از جنس جان [illegible]
افتاده است [illegible] اندر جهان آفرید حق ترا [illegible]
ذات او را از صفات تا فنت بر هر ذره خورشید جمال کرده پیدا
از جلال و از جمال ابیات بسیار کم است اکنون سادات معظم حاجی
هر گنج بخش گنج گنج شکر هذا الکلام میگوید که باعث تسوید این ارقام آنکه کلمه گه گاه درویش
چند از کلمات قدسیه و نحوه مناقبات از حالات قطب الفلک
مرشد الملک حضرت مخدوم شیخ صدر الدین محمد راجن کمال ایزد تعالی
شانه وضاعف اجلاله از کتب صغایر و کبایر السنة [illegible] کرده بود

شریعت و معاملات و عبادات از جد بزرگوار خود تعلیم نمودم و آمدن
ابتدای بار شاه جد موصوف با این رباعی تا ز خنده آتش باغ را خندان کند ٤٤
صحبت نیکانت از نیکان کند ٤٤ پیر کامل میکند کامل ترا ٤٤ همچو در
اندر صدف حامل ترا ٤٤ و همچنین رباعی فرمودند و باز آنکه عرض کردند
و میگفت ای بابا پیر گرفتن واجب الفور است کما قال الله تعالی
وابتغوا الیه الوسیلة و بمجرد شنیدن آیت شریفه و رباعی منیفه
خاطرم بیقرار و در انتظار گشت و بجذبه قلوبیه خود را بخدمت مدظله العالی
مشرف گشتم چون ابتدای هیئت خجسته لطیف علی الیقین دیدم
در جان هیجانی گرمی افتاد و هر موئی که بر بدنم بود در جنبش درآمد و مست
لایعقل گشتم و دانسته اختیار از دست برفت و جام پر از
شراب طهور که در کام من سرشار فرموده بود

لائبریری حضرت سید مخدوم جہانیاں جہانگشت مدینۃ السادات اوچشریف علی حسن 03127940556

بر ضمیر این فقیر بود آنرا اشتی و زدا کرد و صفای باطنیه در علم صوریه و معنویه
مکشوف و حاصل کردم بیک شمه گرشمه نظر فیض اثر در من مسکین اثر کرد
پس ابتدای چند روز باقیه عمر خود الحمد بر بود کنده اندم بعد از ان
که از مرشد کامل مکمل در بودم تعلیم بسیار رقم در آوردم که نبر هر سو خاک گشت
کی تا هنگام ... از خدا عرق در لجه حضور خدا رفته در لامکان زدیست
خویش کرده اسرار حق بر بسته خویش القصه القصه چون آن ذات
فائض البرکات در بین جهان ورود فرموده اند لیکن آن آوان در بین و ایام چون شدن
بود آن فرزند فرخنده روز بود که قمر دلکش که هند که در بیان پارسی فارسی زبان انسی
در شنبه بر نگار زند مشتهر و مبر بیان است و تاریخ ولادت آن شاه ولایت
بیست نهم ماه شعبان المعظم سنه هجره مکرم و معظم ششصد و ...
شهر ... بود و وقت ولادت بادشاه زمان سلطان علی اکبر بود

و کنیت شاه ولایت و نام فرخنام شیخ صدرالدین محمد و لقب راجن کتال ای
مرید مهروجه تسمیه حاصل گشتن بعد انکه امداد کنیت از هاتف الهی و ممتازی
نام جهان نظام از لب یحیی العظام سرور کائنات صلعم که مفخر موجودات است
ازان مبارک شد و سرفرازی لقب از زبان درفشان شیخ العالم جان
جهان مخدوم جهانیان که برادر حقیقی و مرشد تحقیقی است مشتهر و مبرهن
تمکین مریدین گشت و حاصل مقصود وجه تسمیات ایجان مرید بجان است
چونکه من الکنیت مولد قطب الافاق من الصلبیه تظهر تحقیقه بالتعداد لا الاحد
عشر الف یعنی دوازده هزار قطب از پشت مبارک ابرار خواهد گشت
صاحب رتبه که سیر ولایت بر دوش خواهند در عالم فانی و روحانی و نام فرخنام
دین انحضرت از دست مدالله ظله مستقیم و صمیم گشت دعا رضا سرا
مکمل خواه گردانید و گمراهان سوی سبیل هدایت خلیل [illegible] کنانید

[illegible]
0317 7940558

کشاینده جاهلان را علم شریعت خواهند آموخت و از لقب مراد هم وجه دارد

یکی آنکه در جزو آخر ذکر آن کرده شود که معلوم خواهد گشت دوم آنکه کتال بمعنی بزرگی آمده

است و با هر کاف که میشکارند غلط عام است که بمعنی کشتی آید و لفظ رحمن یک

کلمه ایست از کلمات سریانی بر مهتر عیسی علیه السلام آمده و فنزل کشتی رحمن

کنای سیخ را گویند و معنی حاصل کلام آنکه مراد از قتال یعنی قتل کننده دشمنان

دین است که مخالف اهل اسلام و شرائط انجا آمده اند و اسم رحمن از زبان [illegible]

هندیان میگفتند که مدالله ظله شکل سرخ و هیبت باکی هر جسمت [illegible]

و جمال حسن و جمال صورت تن و جمال غنی بود که جمال کدا با شرابو جمال

محمد غنی و از هر احمد تو بکر منیفر موانند الفصل القصه سرو الایت ز خود کی

برکات

تا بر بالت بزرگی رسیده و چهل هزار و ۳ لکه و سیصد جاهل کامل را سبک

نظر منصور آن معلم جهان و معظم کامرانی و [illegible] ملکت و با [illegible] کردند چهل و سن عمر مبارک

میکا

خبر هیچ نمانده که طلوع آفتاب جهان و مهتاب تابان نماند که مقصود گلشن غنچه
که در سوراخ و گوشه‌ها پیر گشتند طاقت رسانیدن آنها از خود و بازگشتن از
سوراخ مذکور نماندند گشتند در این چون کس جنوشی به بیهوشی سه روز متواتر
گذرانیدند چنین موش مست دلان و همه بلبلان غریب با فریاد نصیب
قریب الوصال گشتند بعد از این حالت مست دلان برگوشه‌ها دریا گشت
کنان شدند بوظیفه چهچهه و خوف مشغول گشتند که بلبل مسدلان
گل گلستان حکمت خوانی میکردند چنین ساکنان شهر گلستان مذکور غنچه‌ها
خود کردند هر که بصدق حق الیقین مرید راسخ بعقیده صمیم گشتند
و وقایع نویس پادشاه محمود نامی بود بیان احوال اینحالات بخدمت پادشاه خود
عرض داشت کرد که چنان پادشاه حقیقی در ملک ارم مجازی پیدا گشته
که لوا دین محمدی صلعم زده است و اسم شریف لطیف ترست که برزبان

A Thesis of M. Phil (Persian)
Titled
Editing of Handwritten text, Manaqib ul Wilayat
By
Ghulam Muhammad Bin Mian Sahb Mian Walaya Khan Mujawar

Session 2023-2025

Edited By:

Muhammad Ammar Yasir
Roll No.
Registration No.
S23BPERS3M01001
Department of Persian

Supervisor:

Dr. Rozina Anjum Naqvi
Professor
Department of Persian

Department of Persian
The Islamia University of Bahawalpur